کتاب فوائد الامة فی رد و قمع
شیاطین الکفرة من مؤلفات عمدة المدققین
زبدة المحققین بهار الفقهاء الراشدین رکن الاعاظم
التقی المتقی مولینا الشیخ محمد تقی
دام ظله العالی و المتعال

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بیحد و ثنای بیعد خالقی را سزاوار است که ذات لایزال او از جمیع
نقایص و تشبیهات منزه و مجرد است خالقی که کافه ممکنات را از کتم عدم بعرصه
وجود در آورده و هر را بحسب استعداد شعور و توفیق ذکر عنایت
فرموده حکیمی که صور و هیئات کل انسانیه را در احسن تقویم و منهاج
قویم زینت نموده واجب الوجودیکه عارفان ملاء اعلی و مقربان درگاه
مکرمت سبحان الذی اسری و سالکان مسالک فکان قاب قوسین او ادنی
و صاحبان ملت بیضاء در مقام عبودیت و عجز بلسان حال و مقال ربنا
ما عرفناک حق معرفتک بعجز خود معترف گردیده اند و در مرتبه حقیقت
سلوک بمضمون لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا مترنم شده صانعیکه در
بیان معانی توحید بکلمه جامعه وافیه کل شیء هالک الا وجهه عالم را
هدایت فرموده خالقیکه جمله ذرات ممکنات بر صفات جمالیه و جلالیه
و کمالیه اش شاهد و بر منزه بودن از نقایص دلیل آیه گردیده و صلوات
زاکیات و تحیات طیبات غیر متناهیه لاتحصی و تسلیمات رحمانیه بر اول
مخلوقات و افضل ممکنات فارس میدان قاب قوسین او ادنی و صدر
نشین بارگاه سبحان الذی اسری هادی انبیا و مرسلین راهنمای ملائکه مقربین



و

واسطه نبوت اسرار حکمتها و منبع رحمت رحیمیه و معدن علوم الهیه و مصدر حکم ربانیه و اصل مکارم صمدانیه
هیکل توحید و صاحب مرتبه تایید و کشیده نور عالم امکان و مقرب جناب جهان و تحیة زمین و
آسمان و وصی هر دو جهان و جهانیان خزانه علوم ربانیه و منبع حکم و مکارم سبحانیه موضع نبوت
و رسالت کامله و مظهر اسماء الهیه و محل انعکاس صفات جلیله پیغمبر بر حق و وصی مطلق الذی
ید و مع الحق افضل ما سبق و اکرم من یلحق نور زمین و آسمان و علم عالم امکان وارث علوم
المرسلین و ولی یوم الدین و شفیع العاصین من الاولین و الاخرین نور دیده قرآن و مظهر
جلال حق سبحان خاتم انبیاء و مرسلین و وصی ملائکه مقربین جامع مقام وحدت و کثرت و مخازن
معالم علم و حکمت و معرفت و کاشف اسرار شریعت و حقیقت و صاحب مناصب عزت و قسمت
قسیم جنت و نار و نور معرفت اولی الابصار امام رحمت واسعه و پیشوای مکارم عالیه منشأ کمالات
امکانیه و ختام مقامات رفیعه مفتاح برکت و رحمت و ولی معانی دنیا و آخرت اول عنایات مصدر
کاینات و خلاصه موجودات و شفیع عرصات آیه کمالات جلالیه و مرآت صفات جمالیه و کمالیه
اعنی حضرت نور الانوار و مظهر الآثار الذی نور الله به الانوار و اظهر الله من نوره الآثار
الناصح لاهل الدعوة و المهاجر الی بلاد الغربة المجاهد فی سبیل ربه الواصل الی منهاج
رحمته الناصح لجمیع البریة الهادی الی کافة الامة بالحکمة و الموعظة الحسنة المظهر لاسم الحلم
و المظهر لاسامی الغضب و الرحمة مجمع الاسماء و الصفات و مبلغ الصلوات و التحیات الذی
نزل فی حقه وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَىٰ مجمع الفضائل و الفیوضات و اصل المعجزات
و البراهین و الهدایات نور الارض و السموات الذی مثل کمشکوة فیها مصباح المصباح افضل
الخلائق اجمعین و خاتم الانبیاء و المرسلین و ولی رب العالمین الاحمد المحمود الامی القرشی الابطحی
المکی المدنی ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین المعصومین الاکرمین الاشرفین
و بعد چنین گوید بنده مجرم عاصی و غریق بحر معاصی القاصر العاثر اقل الناس رتبة و اکثرهم
زللا و خطا المحتاج الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهم که
بر صحائف قلوب اهالی اتصاف استعداد مخفی نماناد که معرفت نبوت مثل معرفت توحید از جمله
اصول دین و شک کننده در آن خارج از زمره مسلمین است و منکر یکی از رسل مثل منکر جمیع مرسلین بلکه مثل منکر

توحید ایشان و چون در این اوان نظر با ایمان مستودع جمله از جهال شبهات و رد نصاری در اذهان ایشان آثار
جمعی از عوام کالانعام رسوخ یافته حسب الامر باطنی از جناب صاحب مرتبه امر و حکم مامور گردیده
که کتابی که مشتمل بر حقایق نبوت و امامت و اسرار رسالت باشد تصنیف نمایم و حقایق ایمانیه را نیز از دلایل عقلیه
کتب سماویه بر اثبات کنم بنوعی که فرصتی برای دشمنان دین مبین باقی نماند لهذا بنا بر حسب امر باطن نعمت
شروع بتصنیف این کتاب نمودم امید که عموم مکلفین از علوم این بهره مند گردند و بر هر مطلبی
از حقایق این کتاب شواهدی از کتب سابقه نوشته می‌شود که حجة الهیه بر خصم تمام شود و چون
کتاب میزان الحق که در معنی میزان ضلالت است مد نظر نمودم بر خود لازم دانستم که در ضمن
مطالب مناسبه آن را بیان نموده جواب از شبهات قاصره آن نیز نوشته شود والله الهادی الی
سبیل الرشاد و هم چنین در طی این کلمات شبهات سایر نصاری مثل شبهات پادری و کلمات نصاری
و غیرهم نیز با جواب آنها نوشته میشود و چون عمده مطالب و شبهات سایر نصاری را انصاری
در باب سیم از کتاب میزان الحق متعرض شده لهذا عنوان کتاب از باب سیم شروع می‌شود و مطالب
دو باب دیگر با انضمام مطالب سایر نصاری یعنی مهمات شبهات آنها در ضمن مطالب
اینکتاب بیان میشود و ادله بر نبوت عامه و خاصه و بر حقیت قرآن نیز در این ضمن بنحو اکمل
بیان می‌شود که دیگر شبهه برای منصف باقی نماند والله المستعان و علیه التکلان و هو حسبنا
و نعم الوکیل نصرانی علیه ما علیه در کتاب میزان الحق که در معنی جحود الحق و میزان الباطل است
گفته باب سیم در بیان احوال محمد و قرآن است و آن منقسم میشود به پنج فصل الخ مترجم گوید
قبل از شروع در بیان اجوبه از شبهات نصرانی لازم است که فواید و مطالب مهمه بر سبیل مقدمه مرقوم
داده شود تا آنکه حقایق ایمانیه برای سالکین مسالک حقیقت و ناهجین مناهج انصاف و
معرفت منکشف و مشهود گردد و بمقتضای آیه کریمه فلله الحجة البالغة حقیقت نبوت و ولایت
خاصه و عامه واضح گردد **فائده** بدانکه مرتبه نبوت متصف بمرتبه ولایت نیز میباشد پس
رسول صلعم متصف بمقام ولایت نیز می باشد و وصی مرتبه ولایت را دارد ولی نبوت را ندارد و ولایت
رسول صلعم بر ولایت وصی احاطه دارد و بدانکه صاحب مرتبه والای نبوت و ولایت درجات رفیعه
عالیه و مقامات منیعه کامله دارد که اکثر آنها از عالم ادراک رعیت متجاوز و از افهام سایر ناس از وصول

بحقایق از عاجز است چنانکه فرموده لی مع الله حالات لا یسعها ملك مقرب و لا نبی مرسل بیت احمد اگر بگشاید
آن پر جلیل ه تا ابد مدهوش ماند جبرئیل و افضل طرق معرفت توحید و نبوت و ولایت طریق
معاینه و شهود است که عاقل بچشم مثالی و قلبی مشاهده کند حقایق جبروت و ملکوت و
لاهوت را و عبرات اسماء جلال و کمال و جمال حق سبحانه و تعالی عارف شود پس توجه کند و مسافرت
کند بسوی مظاهر اسماء الله و هر یک از انبیاء و رسل و اوصیاء و اولیاء را بمقامات مخصوصه
ایشان مشاهده کند و اکملیت مظهر میرزا دلیل بر افضلیت بداند پس بدلیل اکمل معنی زیبا نسبت را ای او
منکشف خواهد شد که کلمه جامعه اسم الله که اسم اعظم اجل اکرم است که مصداق آن اسم خداوند
اکبر است باید مظهر ایران افضل مخلوقات و اول و اشرف ممکنات و خاتم پیغمبران باشد و فی الحقیقه
او باید مظهر جمیع اسماء الله باشد و منبع فضایل و مصدر و اصل همه کمالات و واسطه فیوضات
و علت غائیه و بادی انشاء عالم امکان بلکه بمنزله روح و قلب عالم امکان می باشد و حضرت
عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مظهر اسماء رحمت بود نه مظهر اسماء غضب و جامع مرتبتین
نبود پس مرتبه خاتمیت و اشرفیت و افضلیت بر جمیع انبیاء برای او نبود و لکن حضرت محمد صلی الله
علیه و آله و سلم چون اسماء رحمت و اسماء غضب جمیعا بود لهذا آنحضرت مظهر کلمه جامعه که
کلمة الله است مینامد و باید او خاتم الانبیاء باشد و اوصیاء او نیز باید خاتم الاوصیا باشند
زیرا که مقام جمع الجمع افضل و اکرم از مقام مظهریت اسماء رحمت است و ایضا شکی نیست در اینکه
خاتم باید افضل باشد و افضل ممکنات باید اول مخلوقات باشد چنانکه قاعده امکان اشرف
که منشاء آن قبح ترجیح مفضول بر فاضل است شاهد بر این مطلب است و احدی از نصاری و نه فضلا
من غیرهم ادعاء نکرده که حضرت عیسی ع اول مخلوقات است پس معلوم می شود که حضرت
عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام افضل و خاتم الانبیاء نبوده و ایضا هرگاه حضرت عیسی ع
افضل یا خاتم بود باید در تورات و انجیل ذکر آن شده باشد تا آنکه حجة الهیه بر خلق واضح شود
و در هیچ یک از کتب سماویه اشاره باین مطلب نشده پس اعتقاد خاتمیت بالنسبة بحضرت عیسی
خلاف قانون عقل بلکه مخالف با اتفاق جمیع ملل و ادیان است بلکه هیچ مطلبی نباید بدون حجت و دلیل
نباید تصدیق کرد و معجزات حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام دلیل بر حقیقت و صدق و عصمت آنجناب

بودن دلیل بر افضلیت و خاتمیت او و ایضاً هر که عارف بمبانی حکمت باشد می‌داند که خلاق عالم جل شأنه
برای هر اجزائی رکنی و برای هر گروهی سلطانی خلق و مقرر فرموده که نظام دین و دنیای ایشان
بر حسب مقتضای مرتبه اصلح باشد حتی آنکه برای هر یک از قبایل حیوانات سلطانی قرار داده
و برای اعضای انسان که عالم صغیر است پادشاهی قرار داده که آن قلب مشتمل بر روح است که همه
اجزاء بدن انسان او را مطیع و خاضع آن گردانیده است پس چگونه ممکنست که حکیم علی الاطلاق عز و جل
جلاله و عم نواله در عالم امکان پادشاهی قرار نداده باشد بلکه باید پادشاهی قرار داده باشد که تمام
عالم امکان مطیع و منقاد او باشند و علم و قدرت و سمع و بصر و سایر شئون کمالیه او بر کافه
ذرات ممکنات احاطه داشته باشد و واسطه و سبب فیض علم جمیع فیوضات ملکوتیه و بمنزله
قلب و روح باشد در عالم امکان و ولایت و سلطنت او بالنسبه بعموم ممکنات شامل باشد
و احدی از یهود این مرتبه عظمی را برای حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام ادعاء نکرده و
احدی از نصاری این ولایت مطلقه را در حق حضرت عیسی علیه السلام اعتقاد ندارد پس منحصر شد
این مقام و مرتبه بوجود حضرت محمد صلی الله علیه و آله که جمیع سلسله واسطات و فیوضات و علوم
و هدایات و حاجات از سلسله طولیه نزولیه و صعودیه بدوا و ختما بآنحضرت راجع میشود
و این مقام رفیع باتفاق همه امم در مرتبه سایر پیغمبران علیهم السلام ثابت نشده و لکن هر عقلی بکنه این حقیقه
نمیرسد و هر قلبی بچشم معرفت این معنی را تعقل نمیکنند چنانکه چشم خفاش نور آفتاب را مشاهده
نمیکند و عقل جزئی بر عقل کلی و هادی سبیل احاطه ندارد و ذرات وجود و هیاکل ماهیات
محاط آن نور محیط میباشند و چنانکه قوام اجزاء بدن انسان بوجود قلب و روح است همچنین وجود
و بقاء و قوام جمیع ذرات وجود منوط و قائم بنور الانوار و بوجود منبسط که از افق مقدس
مینامند نقوام وجود این ذات منور قائم بمشیه حقه سبحانی و تعالی است و این مرتبه رفیعه ولایت و
خلافت و تخلق باخلاق رب العزه و استکفاء و عصمت و احاطه و جامعیت و خاتمیت و شفاعت
و رسالت و مطاعیت و صاحب مقام محمود و وسیله و جمع میان قوسین نزول و صعود
و مظهریت اسم اعظم و جمیع اسماء الهیه می‌باشند الی غیر ذلک من المراتب العالیه و الدرجات
الکامله الرفیعه المتعالیه و فهم حقایق این مطالب و اسرار منوط بمجاهدات قلبیه و ریاضات معنویه است تا

قلب

قلب صافی و مصفی شود و محل اشراق نور علم و هیئات گردد و چشم بصیرت و معرفت گشوده شود و از نور بعالم انوار متصل است و از آن عالم بفیض نور الانوار بر صحائف قلوب صافیه انوار حقه فایز میشود و این مرتبه منوط بارتفاع حجب و حصول مقتضیات و ترقیات معنویه است قال الله تعالی أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ الآیه حاصل آنکه عارف که قلب خود را از اخلاق رذیله پاک گردانیده بان نور که از مواهب الهیه است و محل آن قلوب اهل عرفان و مکاشفه و الهام است معجزات انبیاء ع را مشاهده می کند و همه را تصدیق میکند و حق و باطل را از یکدیگر تمیز میدهد و لکن قلبی که بحجب و غواشی ظلمانیه تاریک شده از فیض عظیم معرفت محروم است از این جهة کافران معجزات انبیاء علیهم السلام را بسحر نسبت داده اند و ایشان را تکذیب نمودند قال الله تبارک و تعالی فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ بیت از حجاب نفس ظلمانی برای تا شوی وارسته در تبیین خدا اه در بیت اشاره بمقام معرفت و وصول بمقام شهود و عرفان و معاینه است و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور **فصل** بدانکه چون مرتبه که بنحو اجمال و اشاره ذکر شد مفصل آن منوط بشهود و عیانست و اکثر عقول از ادراک آن عاجز است و خصم را بمعاینات نمیتوان ملزم ساخت پس لازم آمد که جمله از مطالب عقلیه جلیه و بسیاری از آیات موجوده در کتب سابقه سماویه که شاهد بر نبوت خاصه محمدیه صلعم است در این کتاب ذکر شود شاید موجب هدایت گردد **بدانکه** نبوت عامه از جمله الطاف واجبه است و جمیع مذاهب و ادیان ملل و شرایع متفق بر وجوب آن هستند و دلیل بر این مطلب آنستکه شکر منعم حقیقی که خلاق عالمیانست واجب است باتفاق عقول و شرایع و اداء شکر منوط و موقوف بمعرفت است و عقول ناقصه از ادراک عموم حقایق عاجز است پس نصب رسول از جمله الطاف واجبه میباشد مقصود آنکه بدلیل عقل و نقل و باتفاق ملل و ادیان ثابت شده که خداوند جهان حکیم علی الاطلاق است و لغو از او صادر نمیشود پس غرض از خلقت عالم باید فایده عظیمه کامله باشد و آن فایده بر عامه خلق ظاهر نیست و باختلاف انظار مختلف میشود پس بعثت رسل در حکمت خداوند عالم جل شانه واجب است حاصل آنکه معرفت از جمیع مراتب افضل است و مقتضای مبدء فیاض افاضه معارف حقه است بر قابلیات امکانیه و این معنی منوط ببعثت رسل کرام است زیرا که وحی و الهام بر همه خلق نازل

نشده و سوای انبیاء و رسل استعداد و قابلیت این اندازه ندارند پس سایر خلق محتاج اند برسل و انبیاء ع
در استعلام معارف بلکه در معرفت تکالیف شرعیه بلکه نظام دین و دنیا منوط به بعثت ایشانست
بلکه واجب است بر حکیم علی الاطلاق جل جلاله که در هر عصری حجتی قرار دهد از رسل و اوصیاء
علیهم السلام که رسول مبلغ رسند و وصی حافظ و معین و هادی و رهنما باشد و حجت بر خلق کامل
شود و باین واسطه وعد و وعید و ثواب و عقاب که از جمله الطاف واجبه الهیه است محقق
میشود و آن منوط بقیام حجت بالغه است و حجت بدون بعثت رسل تمام نمیشود و چون رسول
وفات نمود و صامت شد مادامی که رسولی دیگر از جانب حقتعالی مبعوث نشده واجب است که وصی
در عالم امکان باشد که دین پیغمبر صلعم را حفظ نماید و احکام دینیه بخلق برساند و مقرب بطاعت
و مبعد از معصیت باشد و هادی و رهنما و مبشر و نذیر باشد زیرا که عامه خلق را قابلیت و استعداد
ندارند که بدون توسط معصوم علیه السلام تحصیل معرفت نمایند و از فنون و صنایع علوم شرعیه بهره‌مند
گردند و خداوند جل شانه ابا نموده اینکه امور را بدون اسباب جاری نماید و سبب نظام دین و دنیای
خلق وجود حجت است لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة حاصل آنکه هرگاه حضرت
ولی الله صلعم که پادشاه عالم است در عالم نباشد امور دینیه خلق منتظم نمیشود و دنیا نیز بی نظم
و مختل و وساوس و اختلافات کثیره و اختلال در معیشت عامه عباد حاصل میشود و دین و دنیای
خلق فاسد می‌گردد و این منافی مکرمت و عطوفت و رحمت واسعه و الطاف الهیه است بلکه
منافی با حکمت بالغه ربانیه است و وجود سلاطین ظاهریه و حکام و رئیس و حکماء ظاهریه
کفایت نمیکند خصوصا از برای بیان تکالیف شرعیه که اشاره به ثبوت آنها شد بلکه اکثر احکام
و اقوال و افعال اولیاء ظاهریه بر خلاف مصالح و حکم مذکوره واقع میشود و انتظام اختلافاتی
که میان ایشانها پیدا میشود منوط بوجود حجتی است که معصوم باشد و از خطا و سهو و نسیان و
ذنوب محفوظ و معتصم باشد حاصل آنکه مصالح مطلوبه و حکم بالغه مذکوره بر وجود شخصی
و عاصی مترتب نمیشود بلکه هر یک از اهل خطاء در نظام دین و دنیای خود محتاج بوجود
نفس وجود معصوم میباشند و مخفی نماناد که بیان در اینمقام برای کسی است که خود طالب حق
باشد نه مقابل خصم منکر دین مطلق باشد و لابد برای این تقریر او در جواب آن این فایده غیر محتاج الیها است

حجت او خود

چرا وجود بوجوب لازم بعثت نبی مقر و معترفست که کلمة الله و روح الله را پیغمبر خدا و انجیل را کتاب منزل از
سماء می دانند **استبصار** چون ثابت شد آنکه بر خداوند عالم جل شانه نظر بمقتضای حکمت
و لطف وجود تکالیف شرعیه و نظام اصلح لازمست که در هر عصری و مادامی که تکلیف باقی و برپاست
حجتی برای خلق قرار دهد که امور دین و دنیای خلایق بطفیل وجود او و بنور هدایت او منظم
گردد و بعد از زمان حضرت عیسی و حواریین دیگر حجتی و معصومی از جانب حق تعالی بحق مبعوث
نشده مگر وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء ص پس بنا بر قول نصاری که آنحضرت را پیغمبر نمیدانند
لازم میاید فقدان حجت و آن منافی لطف است پس معلوم شد که آنحضرت بحق مبعوث شده
اند و بعد از وفات آنجناب دوازده امام علیهم السلام بترتیب حجت و امام و معصوم بوده اند و در
این زمان که حضرت صاحب الزمان علیه السلام حجت میباشند و در زیر ابر غیبت آفتاب صفت خلق را
هدایت می نمایند و قوام وجود عالم امکان و انتظام آن منوط بوجود آن امام همام است و در تمام
عالم امکان حکم رانند و تصرف دارند و علم و قدرت او بر همه عالم احاطه دارد و واسطه جمیع فیوضات
و منبع همه خیرات و اصل و معدن کرم است و این دلیل است بر حقیت محمد و آل محمد علیهم السلام
ایضاح دلیل دیگر آنکه در زمان بعثت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شریعت حضرت
عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام اکثر احکام آن از میان رفته بود و بسیاری از امت آنحضرت اطاعت
علمای سلاطین نصاری را مینمودند و از آن زمان تا این اوان پیوسته احکام و اصول آنرا [illegible]
مینموده اند و اکثر پاپا کافر رسوم آنها الا ما شذ عملشان مخالف با قانون عیسوی بود و اعتقاد
نصاری آنست که روح عیسی ع در تن پاپا حلول مینمود و از اینجهت پاپا را امام خود دانسته اند و طریقه
آنها بر هدا و منتهی بشرب خمر شد و مفاسد دینیه بر آن مترتب شد و حال آنکه جمیع پیغمبران شراب را
حرام نموده اند چنانکه مواضعی از توریه بخصوص صراحة شرب خمر را حرام نموده و قانون آنها بت
پرستی شد که شرک صریح است و منافی با توحید در عبادة است و حال آنکه ادله عقلیه و قوانین
دینیه شاهد بر ثبوت توحید مذکور است و هرگاه تابع حضرت عیسی ع بودند باید مثل آنجناب
از عبادة اصنام اجتناب نمایند چنانکه حضرت عیسی ع از بت پرستی و شرک اجتناب میفرمود
و در توریه نوشته است که صورتی از امثال خود و خدا واسطه قرار ندهید و باعتقاد نصاری احکام تو

خود ثابت است و دیگر آنکه قرآن حجت است بر نصاری برای اینکه در بعضی رسالهای بزرگان انها که از امی مجتهد و اینمعنی نیز
مهمل کلام شرکست چه واضح است که مرتبه غفاریت از خصایص ربوبیت است و غفار و
غافر از اسماء حقتعالی است چگونه سزاوار است که بنده گناه دیگری را بیامرزد و دیگر آنکه نصاری
خدا را ثالث ثلثه میدانند و خدا را با عیسی و روح القدس و دیگر بعض و مریم نیز قرار میدهند و
اکثر انها میگویند که این سه نفر بنحو وحدت وجود یا بنحو وحدت موجود متحد بوده اند و بعد
منفصل شده اند و بسیاری از نصاری عیسی را فرزند خدا میدانند و استشهاد بانجیل اربعه
میکنند و میگویند که حضرت عیسی خدا را پدر نامیده و بسیاری از نصاری گفتند عزیر پسر خدا است
و دیگر آنکه کتب توریة و انجیل را تغییر و تبدیل داده و زیاد و کم نموده اند چنانکه بعد از این انشاء الله تعالی
بیان این بنحو اوضح بیان خواهد شد حاصل مطلب آنکه چون در زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت صلعم
احکام حضرت عیسی ع از میان رفته بود مگر قلیلی از آن و عموم نصاری تابع بدع و ضلالت
شده بودند لهذا بر خداوند عالم جل شانه بمقتضای حکمت واسعه لازم بود که رسولی بفرستد که
خلق را هدایت نماید و آن منحصر در وجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم است پس باین دلیل عقلی نبوت
حضرت محمد صلعم ثابت میشود **فائده** بدانکه چون مشیت الهی و اراده یزدانی تعلق گیرد بارسال
رسولی بر قومی و امر کند ایشان را باطاعت او نمیتواند شد که بمحض گفتن از رسول اطاعت او متحتم باشد
چه از جمله قطعیات و اتفاقیات مذاهب است که اتمام حجت لازم و عقاب و مواخذه بدون
نصب حجت قبیح لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة پس نصب رسول باید مقرون
بعلامت باشد و الا هرج و مرج و فساد کلی لازم میاید و باید آن علامت بنوعی باشد که تمام مکلفین
بتوانند از آن معرفت بر نبوت تحصیل نمایند و شناختن بعضی پیغمبر را از طریق کشف و شهود
یا الهام یا دقایق علوم یا مشاهده صفات و اخلاق بر عموم ناس کفایت نمیکند زیرا که اکثر
خلق از اینمقام حقیقت بهره مند نیستند پس آن علامت منحصر شد بمعجزه و بدانکه فرق میانه
معجزه و سحر چند امر است اول آنکه معجزه از حیز قدرت ممکنات خارج است مثل آنکه موسی عصا را اژدها
نمود و عیسی علیه السلام مرده را زنده می کرد و امثال اینها پس معجزه از جمله مصنوعات حقتعالی است و
فعل حقتعالی بر یکاذب محال است که جاری شود و الا لازم میاید قبیح و عبث و تکلیف ما لا یطاق و امکان

افحام انبیاء و اوصیاء و اغراء بجهل و خطا و نار جل شانه منزه از قبایح است پس معجزه دلیل است بر صدق و
حقیقت آنکسیکه بر دست او جاری میشود بخلاف سحر که از قدرت ممکن خارج نیست حاصل آنکه
معجزه خارق عادتست و سحر چنین نیست دویم آنکه در مقابل سحر ساحر مبطل و حجّت بر بطلان
سحر از جانب حقتعالی خواهد آمد که خلق گمراه نشوند و معجزه روز بروز حقیتش واضح تر
میگردد سیم آنکه معجزه در آسمانها اثر میکند مثل شق القمر و رفتن عیسی ع بآسمان و سحر
مؤثر در آسمان نیست چهارم آنکه معجزه حقیقت دارد و سحر محض خیالست یا چشم بندیست
لهذا بر کسیکه سحر بر چشم و خیال او اثر نکرده سحر تأثیری ندارد پنجم آنکه معجزه فعل حقتعالی و نازل
از عالم غیب و ملکوت و جبروت و امر است و سحر فعل خلق و در عالم خلق و شهادت و ملک است
ششم آنکه صادر نتواند شد معجزه مگر از جانب کسیکه قدرت او بجمیع مقدورات مساوی باشد
و سحر چنین نیست و بدانکه باید معجزه مطابق با مدّعای صادق باشد و مخالفت سحر با دعوای کاذب
ممکن بلکه کثیر الوقوع است هفتم بعضی از علماء فرق گذارده اند میان معجزه و سحر باینکه معجزه خرق
عادت کلیه است و سحر چنین نیست هشتم آنکه حصول معجزه بمحض افاضه و ایجاد و تجرّد اراده
صاحب معجزه است بدون صنعت جسمیّه و الیه آلات و اسباب است و سحر منوط و مربوط باسباب
خارجیّه است نهم آنکه معارضه با صاحب معجزه و غلبه بر او ممکن نیست چون از اسباب عادیه نیست
بخلاف سحر که معارضه با ساحر و غلبه بر او ممکن بلکه غالب الوقوع است دهم آنکه معجزه بمعنی
عاجز کننده مخاصم و الزام دهنده است و بتعلیم نمیتوان از او فرا گرفت و سحر چنین نیست نصرانی گفته
ششصد و ده سال بعد از مسیح در وقتیکه دین مسیحی در عالم منتشر و برقرار گشته بود محمّد نامی در
عربستان در شهر مکّه خروج نموده ادّعا نمود که من رسول خدای تعالی و بکلام صادقم و قرآن کتاب من است
که بجهت هدایت مردم از جانب خدا بمن نزول یافته پس مناسبت متوجّه گردیده ملاحظه نمائیم که
آیا محمّد ادّعای خود را با چنان دلائل بثبوت رسانیده است که از آنها یقین و آشکار گردد که ادعای او
حق و بجا است زیرا که در باره چنین مطلب عمده محض بادّعاء و بی اعتبار روا حتما دمیتوان نمود و
دلیل نبوّت محض ادّعا نیست الخ مصنف فقیر گوید گویا این شخص نصرانی گمان نموده که مسلمانان
رضوان الله علیهم بمحض ادّعا تصدیق محمّد صلی الله علیه و آله نموده اند و امثال اینکلمات در کلام فرقه

یهود عنود بسیار است در باب نبوت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام طعن بر نصاری میزنند میگویند

نصاری معجزات را تصدیق عیسی را نموده اند و معجزات حضرت عیسی علیه السلام را که متواتر و آیات

کالشمس فی وسط السماء مثل معجزات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و ثابت کرده اند

انکار میکنند و این دو انکار محض عناد است زیرا که معجزات هر یک از ایشان بلکه معجزات هر یک

از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین فوق حد تواتر است و ما میگوئیم به هر حجتی که نصاری

جواب یهود را میدهند و نبوت عیسی را برایشان مدلل میسازند ما نبوت حضرت محمد صلعم را

بمثل آن حجت اثبات میکنیم اگر میگویند بتواتر اخبار نصاری علم بمعجزات حضرت عیسی علیه السلام

حاصل شد میگوئیم بتواتر اخبار مسلمین علم بمعجزات محمد صلعم حاصل شد پس حضرت عیسی کتاب

و معجزه آورد و مدعی رسالت شد و صادق بود و انکار یهود محض لجاج بود هم چنین حضرت

محمد صلی الله علیه و آله کتاب و معجزات باهره آورد و رسالت آنحضرت ثابت شد و حصول علم از

تواتر وجدانی است و از بدیهیات عقول است و اگر معجزه بتواتر ثابت نشود چگونه نصاری بر یهود

در باب نبوت عیسی ع اتمام حجت توانند کرد نصرانی گفته باید ببینیم که آیا فی الحقیقه قرآن کلام الهی و

محمد رسول خدا است الخ مؤلف فقیر گوید مقصود نصاری از اینکه گویند کلمات انکار حقیقت قرآنست

چنانکه یکی از نصاری که اسم او بروس صاحب است منکر حقیقت قرآنیه شد باین دلیل که آیات قرآنیه بعد از

وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله جمع شد و کسانی که آنرا جمع نموده اند معصوم نبوده اند پس

قرآن محفوظ از زیاد و کم نیست جواب اولاً میگوئیم که اناجیل اربعه نیز بعد از رفتن حضرت عیسی ع

باسمان جمع و تالیف شده و ثانیاً هرگاه بعضی از آیات قرآن مفقود شده باشد صحت باقی آیات

برقرار است و میدانیم که زیاد نشده است زیرا که احدی جز آنکه از وحی الهی باشد نمیتواند یک آیه

مثل قرآن بیاورد چنانکه جمیع فصحای عرب عاجز شدند و یک آیه مثل آیات قرآنیه نتوانستند بیاورند

پس معلوم می شود انشاء این آیات بینات از قوه و قدرت بشر خارج است یا آنکه خدا صرف میکند

و باز میدارد از اینکه مثل قرآن بیاورند و هرگاه احدی از عرب آیه مثل قرآن آورده بود منتشر می شد

و حال آنکه یک حرفی در این باب نرسیده و ثالثاً میگوئیم علاوه بر مراتب فصاحت و بلاغت قرآن معجزات

بسیار دارد که دلیل بر حقیت آنست و ما بچند معجزه در این کتاب برای حقیت قرآن اکتفا میکنیم اول آنکه قرآن

مشتمل

مشتمل بر علوم حقیقیه کثیره است که عقل گواه بر حقیت آنها است و حضرت رسول امی بود و نزد احدی درس
نخوانده بود پس معلوم می شود که استخراج آنها از جانب وحی الهی است دویم آنکه از قصص و حکایات گذشته
و اینده خبر میدهد چنانکه در شان یهود عنود میفرماید ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْکَنَةُ و این
معنی تا قیامت باقی است و خبر داد مسلمانان را لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ اللهُ آمِنِینَ و مطابق
با واقع شد خبر داد که ابولهب ایمان نمی آورد و مطابق بود و میفرماید وَجَاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوکَ فَوْقَ
الَّذِینَ کَفَرُوا اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ و تا حال فرقه عیسویه بتقدم و تفوق بر یهود دارند و دیگر آنکه
از مغیبات خبر داده و مطابق با واقع بود و علم غیب باید از جانب خدا باشد و باین مطلب در سیمان [illegible] هم
از کتاب دوترانام که یکی از کتب خمسه توریة است بنا بی نموده بعد از اخبار موسی از آمدن پیغمبری بعد
از آن و ذکر علامات او میفرماید هر وقتی که او بدنیا میاید هر کس با او ایمان نیاورد من از او انتقام خواهم
کشید پس میفرماید اگر مردم گویند در وقتی که او بیاید ما ها چون توانیم دانست که او پیغمبر است و همان
شخص است که خدا در توریة وعده داده است با ایشان بگو که علامت او آنستکه بشما وعده خواهد نمود هر گاه
آن خبر را که گفته است بعمل آمده باشد بیقین پیغمبر است رسالت او بهم رسانید و ایمان بیاورید و اگر بعمل نیامده است
بدانید که دروغ دعوی کرده است پس از این آیه توریة ظاهر شد که هر گاه مدعی رسالت از
غیب و اینده خبر دهد و خبر او مطابق شود تصدیق او لازم است و اخبار صادقه از مغیبات
در قرآن بسیار است و دیگر آنکه از قلوب مهاجرین و انصار در مواضع و مقامات بسیار خبر داده
چنانکه اخبار کثیره متواتره باطلاعات و اعلامات نبویه نیز منتشر است سیم آنکه جمیع علوم حقه
در قرآنست لَا رَطْبٍ وَلَا یَابِسٍ اِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ و لیکن استعلام آنها منوط بکشف و شهود و الهامست
هر چند جمله از مواضع آن از حکایات معتبره مستفاد می شود چنانکه ائمه هدی علیهم السلام در بعض
مطالب حقه با آیات قرآنیه استشهاد فرموده اند چهارم آنکه اختلاف میان آیات قرآن نیست وَلَوْ
کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافًا کَثِیرًا پنجم آنکه بمعاینه و شهود استنطاق آیات و استعلام
میشود که قرآن فوق کلمات کافه مخلوقات است و هیچ کلامی بمرتبه قرآن نمیرسد و آیات قرآنیه
منور قلوب عارفین است و هذا ظاهر لمن القی السمع و هو شهید تتمه بعضی از خلق گمان
کرده اند که میان آیات قرآن اختلاف است در یک موضع میفرماید قُلْ یَتَوَفّٰیکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ و در موضع دیگر میفرماید

الله یتوفی الانفس حین موتها و در جای دیگر میفرماید انا زیّنا لهم اعمالهم و در مقام دیگر میفرماید
و زیّن لهم الشیطان اعمالهم و در جای دیگر میفرماید که یضل من یشاء و یهدی من یشاء و در جای
دیگر میفرماید لیهلک من هلک عن بیّنة و امثال این آیات بسیار است جواب آنکه این اشکال ناشی از
عدم معرفت بحقیقت لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین است که جمیع افعال از موت و حیوة
و سایر امور مبدء آن از جانب حقتعالی است و در اسباب ظاهریه اختیار مرعی شده است و تفصیل
این مسئله را فقیر در کتاب مقامات العارفین نوشته‌ام مپرس صاحب که از جمله نصاری است گفته
این و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبّه لهم مخالف است با آنچه متواتر است از آنکه حضرت عیسی را
بدار کشیدند و ذبح نمودند جواب آنکه منشأ تواتر حس مردم است که شخصی را بصورت عیسی بردار
و مقتول مشاهده کردند و این امر بر مردم مشتبه شد بعضی از مسلمین گفته‌اند این کریمه و اذ قال
الله یا عیسی انی متوفیک الخ معارض است با اخبار دیگر که دلالت میکند بر آنکه حضرت عیسی
زنده باسمان رفت جواب آنکه معنی متوفیک قطع علایق و تعلقات است که مانع از عروج باسمان است
مطابق حدیث موتوا قبل ان تموتوا یا آنکه بمعنی تأخیر اجل است و وفات بعد از این بود و معنی اهدنا

استبصار

بدانکه قرآن اعظم معجزاتست بچند دلیل چون معجزه علمیست و معجزه علمی الوجوه
بمراتب از سایر معجزات عظیم تر است اول آنکه معجزه باقیه است الی یوم القیمة بخلاف معجزه شق القمر دویم
معجزه است مر حاضرین و غائبین را بخلاف تسبیح حصاة که مختص حاضرین بود که حضور داشتند و
استماع نمودند سیم آنکه معجزه است که از زمان آدم الی خاتم ص هیچ پیغمبری داده نشد بخلاف سایر
معجزات که هر یک از انبیاء علیهم السلام نظیر آنرا داشتند و آورده‌اند اما توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود
علیهم السلام اصلا دلالت بر اعجاز از حیثیت ترکیب و اسلوب و فصاحت و بلاغت و اخبار بغیب در آن
نبود یعنی در انبیاء علیهم السلام کسی کتاب و صحیفه خود را معجزه خود قرار نداد چون دلالتی نداشت
و لیکن پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن را اعظم معجزات خود مقرر داشت چهارم آنکه معجزه ایست که
حاوی ثبوت صدق جمیع مراتب نبوتست زیرا که بعد از اثبات وجود صانع و لزوم وجود نبی
باید خلق را بتوحید و وحدانیت خدا وا دارد و تقدیس خدا و تسبیح و عبادت خدا و تصدیق جمیع انبیاء
و تجلیل آنها و احتراز از حب دنیا و آنچه موجب غضب خداست و دوری از حق و احتراز از اتصاف برذیله و اخلاق

دقیه

ذمیمه و اتصاف بصفات حسنه و اخلاق مرضیه و اعتقادات حقه و اعتقاد بحشر و نشر و صراط و عذاب
ثواب و جمیع اینها لازمه شأن پیغمبر است و در حکمت عقلیه مقرر است که پیغمبر باید بجهة ابلاغ
و اعلام اینها مبعوث شود لا غیر کما لا در استقراء ثابت و مقرر است پنجم معجزه ایست که بغض اورد
کفار با او هیچ معجزه انقدر اسباب غضب کفار و مشرکین نشد زیرا که انها را حمل بر سحر میکردند
و قلب خود را تسلیه میدادند که این سحر نیست و ماها مشتاق انرا نکرده و از افراد انکر فته اید ولی در رقعه
بکالمه نقل کند کلام ایشان را بطرز بکلی احدی نتوانند انقسم بیان کند این معنی عظیم غصه است و شأن
و ناگوار است چنانکه گرفته‌اند همی ساختن ساحر انان ند چندان بجهت ایشان غصه نیست اما اگر یک مسئله
طهارت را ندانند خیلی بجهت او خجلت و انفعال و غصه است که با وجود شان بفقاهت یک مسئله سهل
طهارت را ندانند با وجود اسفار و فصاحت و بلاغت و کلمات غریب که لیلا و نهارا مشغول بودند
سوره مثل انا اعطیناک نتوانستند اورد و خود را از کشتن و ذلت نجات دهند و این عظیم غصه ایست
بجهة اهل لسان از اینجهت فرمود قل موتوا بغیظکم ششم آنکه در شان هیچ معجزه از معجزات نفرموده
هرگاه جن و انس جمع شوند نتوانند مثل انرا اورند و لیکن از جهت عظمت و جلالت و محال بودن از
اتیان بمثل قرآن فرموده و لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله
و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا هفتم معجزه جامعه ایست که خیلی مراتب اعجاز در احاطه اوست از گذشته
و اینده و علوم غیبیه و معارف حقانیه و الان محسوس است استشفاء بان و عملا و تبرکا بقرائت ان
بجهة حصول مطالب و مقاصد و استخراج جمیع احکام دینیه و دنیویه و اخبار از زمان القضایا
و اینده الی یوم القیمه مثل و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمه در باره
حضرت عیسی الی یوم القیمه را نمیتواند خبر دهد الا ذات قدس افریدگار و بحس ظاهر است که
الان هزار و دویست و نود سال است که از نزول این ایه گذشته است و بهمین نحو محسوس است که
احدی مجال انکار ندارد در تسلط نصاری بر جماعت یهود عنود و این اعظم معجز است از اخبار اینده
الی یوم القیمه و استمرار ان و ظهور ان بحس و عیان ظاهر است هشتم معجزه ایست که شبیه و نظیر
از سحر و کهانت ندارد که جمیع معجزات نظیری دارد و شعبده و طراری و لیاب و هر بجاب و تسخیرات
مبین و بدست اورد بجز معجزه علی که هرگاه الان فرنگی عالم ابم زند در مقام شعبده و طراری نمیتواند یک مسئله

ان مسائل عقلیه توحید را از مسائل نبوت بهتر یاد و سطر عبارات امیر داماد و ابو علی و امثال ایشان که مرحوم حجة الشیخ
مرتضی را بفهمند در قواعد اصولیه و بیان کند و عبارات را از روی صحیح بخواند و بفهمد معجزه
خواهی است معجزه علمیه است و اغلب بزرگان عرب که صاحب انصاف بودند و عالم با حوالات
پیغمبر که درس نخوانده و امی بود اقرار بعجز نمودند ستاره بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده
ما را انیس و مونس شد نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
و در مقام انصاف میفرماید هر گاه مکسوره اورد بیغمبری من باطل باشد و از کثرت اسوده اید
و اینقسم انصاف میدهد لهذا انها ایمان می اوردند چنانکه عم ابو جهل در مقام انصاف تصدیق نمود
و اکثر بزرگان مکه محض اذعان بعدم اتیان ایمان اوردند بلکه مکرراتی که در قرآن یافت میشود و
اهل عناد حمل بر تکرار بیفایده می کنند و سر ان اینست که بعد از اینکه پیغمبر قصه موسی و فرعون ابلاغ
میفرمودی کفتند کفار که اینقصه را بکلمات بیان شد دیگر در معنی کفتن و اوردن چیز لطفی دارد هر گاه
او هم عین همین خواهد بود لهذا پیغمبر می اورد بعبارات و بیانات دیگر همان مطلب موسی و عیسی را
با ملزم کرده اند خصم را که تو عاجزی از اتیان و لیکن من قدرت بر اوردن ثانی و ثالث و رابع بالفاظ و
کلمات و بیان دیگر دارم دهم بشت جمیع معجزات و کمالات و مراتب پیغمبر ما است که هر گاه نبود این قرآن
نمیتوانستیم جلال و کمال و علم و خلق و قدرت و عصمت و طهارت و عبادت و زهد و صدق و
ریاضت و حکمت عقلیه و علمیه پیغمبر خود را اثبات نمائیم بلکه این هر مرتبه از مراتب کمال و هر شانی از
شئون جلال که از جهت پیغمبر خود مدعی شویم و با قرآنست که خود حجت قاطع است بخلاف تکلم
سوهای که نمی تواند دلیل بر جمیع شئونات حضرت رسالت بوده باشد فائده در بیان آیاتی که
در سایر کتب سماویه در تحقیق و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله ما تورات و انجیل
بسیار است و فقیر در این رساله ببعضی از انها اکتفا می کنم و ان کلماتی است برای کسیکه معاند و لجوج
نباشد اول عبارتیست که در سفر اول توریه در اخر باب هفدهم است خدای تعالی در حکایت خطاب بحضرت
خلیل الله ابرهیم خلیل الرحمن میفرماید و ان اینست که اول ایشما عیل شمعتیخا هینیه بریختی اوتو
وهی فرتی اوتو وهیربتی اوتو بمئود مئود شنیم عاسار نسیئیم یولید ونتتیو لگوی گادول
و معنی اینعبارات از قرار یکه حقیر که کتاب توریه را بر جمعی از علماء یهود که تازه بشرف اسلام مشرف شده بودند

فراشت کرده بودم اینستکه ای ابرهیم از بابت اسمعیل شنوا ایدم تو را هان اینک افرین کردم او را و برکت و بزرگوار و بسیار کردم او را بسبب ماد ماد یعنی احمد احمد صلعم و از ان احمد بهم رسند دوازده بزرگ و امام که پیشوا باشند بر قوم عظیمی و بعضی دیگر از علما تصریح باین تفسیر نموده اند و گفته اسم سامی الحضرت در توریه بطریق صحیح مود مود است و بطریق دیگر اود ماد و در توریه بلغت جبلی مد مد و بنا براین تفسیر دلالت این پاسوق بر مطلب واضح و صریح در مدعا خواهد بود و لکن انچه در بعضی از لغت عبری مسطور و علمای یهود که حقیر دیدم مذکور ساختند اینستکه بم اود ماود بمعنی غایت الغایه و بحیا بست و بنا براین پاسوق این خواهد بود که بسیار کردم او را بسیار بسیار و بحیاب و از او بهم رسند دوازده بزرگ و سرکرده و او را سرکرده امت بزرگی خواهم نمود و در این صورت اگرچه بصراحت اول نباشد و لکن باز در ان اشاره بمطلب خواهد بود بواسطه منت گذاردن بتولد دوازده بزرگ از نسل او چه ظاهر است که مراد از ایشان ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر باشند زیرا که دوازده نفر دیگر که صفت خصوصیه اجتماعی داشته باشند از اولاد او کم برسیده است که هم چنین منت گذاردن بخصوص کرد این نحضرت اسمعیل سرکرده امت بزرگی چه ان متحقق نشد مگر در حق امت پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه و اله دویم پاسوق است که در دیار اشت و یحیی یعقوب از توریه است و ان حکایتست از انچه حضرت یعقوب در هنگام رحلت خود بقبیله یهودا فرمودند و ان اینست

لو یاصور شبت می یهودا او مح وقوق میبن رعلاو عدکی یابو شیلو ولو یقهت عمیم یعنی تاج پادشاهی و سلطنت از سر قبیله یهودا و لباس امامت از دوش ایشان نخواهد افتاد تا انکسیکه خدای تعالی او را فرستاده و او ان کسیستکه همه امتها انتظار او را می کشند چه این عبارت دلالت میکند که پیغمبر موعود باید سلطنت از میان بنی یهودا بیرون نخواهد رفت تا او نیامده است سلطنت و امامت در میان بنی یهودا خواهد بود و حال انکه امروز بدیهی هیچ صنفی سلطنت و امامت در میان بنی یهودا نیست پس معلوم است که ان پیغمبر موعود امده است و نمیتواند شد که ان عیسی علیه السلام چه او از قبیله یهودا بود علاوه بر انکه تصریح نموده که همه امتها انتظار او را می کشند و حال انکه عیسی هم چنانکه در انجیل متی مذکور است میفرماید که من فرستاده

نشده ام مگر بجز بنی اسرائیل و در فصل چهل و چهارم انجیل لوقا می فرماید هم چنانکه بو من فرستاده
شد با اهل یهودیه و هم چنین عیسی ع فرستاده شد با اهل بیت المقدس پس انتظار هر امت و زمان در
و نزمان شیخ که یهود انتظار او را میکشند چه او را نیز از بنی یهود می دانند پس نیست مگر محمد بن
عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم چه در این باب البته بیقین پیغمبری دیگر نیامده سیم پاسوقی است
که در اول پاراش و دوت هبراخا از تورات است یعنی پاراش وقت رحلت و آن پاراشی است که موسی
علیه السلام در وقت رحلت خود بر قوم خواند و آن اینست ویومر اذونای مسینای با و زارح
میسعیر لامو هوفیع مهر پاران یعنی موسی گفت که خدا آشکار شد از سینا و درخشید از کوه
ساعیر و تجلی نمود و فیض بخشید از کوه پاران و مراد از این پاسوق ظهور حضرت موسی و عیسی
و محمد صلی الله علیه و آله و سلم است چه محل ظهور احکام الهیه و نزول وحی بر موسی کوه
سینا و محل بعثت حضرت عیسی ع ساعیر بود چه آنحضرت بعد از تولد در قریه بیت اللحم بواسطه
خوف از هردوس پادشاه یهود با مادر خود مریم از بیت المقدس بولایت اولاد عیص در
حوالی مصر در آنجا مبعوث شده مراجعت نمود و در قریه ناصره رسالت دعوت کرد و محل ظهور
محمد صلی الله علیه و آله و سلم پاران بود که مکه باشد چه پاران کوهیست در حوالی مکه بدو میل
و نیم پیش از علما و جمهور مفسرین یهود نیز پاران را بمکه تفسیر نموده اند و در بعضی عبارات
تورات نیز دلالت بر اینست چنانچه در سفر برائشیت تورات در پاراش و یرا و پاسوق چند میفرماید
که ترجمه اینها اینست که چون حضرت خلیل مامور به بیرون کردن هاجر شد نانی و ظرف آبی برای
هاجر و اسمعیل مهیا ساخت و ایشان را روانه بیابان بر تشییع نمود و چون آب ایشان تمام شد
اسمعیل در زیر درختی آرام گرفته هاجر از آنحضرت کناره گرفته بگوشه مشغول گریه شد که نبیند
فرزند خود را بدان حال میرابیند در آن حال فرشته از آسمان آمد و ندا کرد به هاجر که مشوش مباش
خدا شنید آواز فرزند تو را برخیز و بگیر دست او را که بزرگ میگرداند خدا او را و خدا نمود به هاجر
چاه آبی را و هاجر رفته از آنجا آب آورده باسمعیل خورانید و بود خدا با آنحضرت و بزرگ شد و
بود تیرانداز پس میفرماید وَیِّشِب بمدبر پاران یعنی مسکن گرفت اسمعیل در بیابان پاران و
واضح است که مسکن اسمعیل در مکه بود و در پاسوق کتاب حبقوق نبی که ذکر آن خواهد شد تصریح فرموده با

بانکه

باینکه رحمت الهی از جانب جنوب بیت المقدس خاص از کوه پاران نازل خواهد شد و همیشه خواهد بود

و در جنوب بیت المقدس جائی که احتمال کوه پاران در آن برود بغیر از مکه معظمه جائی نیست

و از اینجا عناد و بلادت فلیب پادری که یکی از علمای نصاری بوده و سابق بر این شاد در رد اسلام

نوشته می شود چه در انزسالهٔ گفته است که کوه پاران در بیابان تیه است و مراد از اشکارا آمدن در

مواضع ثلثه نشان دادن نعمتهای خود است در انها بر بنی اسرائیل چه بیابان تیه هرگز مسکن اسمعیل

نبوده و در جنوب بیت المقدس نیست علاوه بر آنکه بقیه پاسوق مذکوره که بعد از این است اصلا

باین معنی سازد چه همه ان پاسوق اینست واثا مربوبوت قردیش می میوانش دت لا موو

پاسوق بعد از ان اینست اذخوب عمیم کل قدوشاو بیادخا و هم توکو لرقلیخا یلیسا می دبر

و تخا مجموع انکه با اوست چندین هزار خاصان یعنی فرشتگان که در دست راست او دینی سنت

چون اتش یعنی درخشان و نزد او عزیز کردهها او امتهای بسیار و همه مقدسین و معصومین در دست

اوست و انتفاع برد از تعلیم او هر که بپاهای او نزدیک شود یعنی پابوس او برسد چنانچه بعضی از

پادریان فرنگ تفسیر کرده و در عهد او خواهد بود انکسیکه از همه عادلتر باشد و گویا اشاره

بانوشیروان باشد چنانچه حضرت پیغمبر صلعم فرمود وُلِدتُّ فِی زَمَنِ الْمَلِکِ الْعَادِلِ و بر داشته

شود سختیها تورات و گویا مراد از این نسخ دین موسی باشد چهارم چند پاسوق است که در اول بار

لخلخا از تورات است وامنها این است وادّنای امر ال ابرام احرهیا ردلوط معیموسانا غنخا او راه

مبین هما قوم اشر اتا شام صافونا با و انقبا و اقدما و یاما کی ات کل اها ارض اشر اتا روه لخا

اتنسنا و لرزعخا عدعولام وسمتی ات زرعخا کعفرها ارض اشر ایم توخلا ایش لمنوت ات

عفرها ارض که زرعخا بیمانه یعنی فرمود خدا با برهیم بعد از جدا شدن لوط از نزد او که بکشا

چشمهای خود را ملاحظه کن اطراف اینکا را کرد اخ مقام داری از اطراف جنوب و شمال و مشرق

و مغرب که جمله ان زمین را که تو می بینی بتو بدهم ان را و بذریه او و لا دتو تا اخر عالم یعنی خدا رشید

بگذارم نسل تورا مانند خاک زمین چنانکه کسی خاک را تواند شمرد نسل تو را نیز تواند شمرد و

بعد از این در همین باب میفرماید وتومر لوه ملئخ ادنای اربیات زرعخ ولا یبسیا فزمرون ویوم

لوه ملئخ ادنای هیناخ هارا و یولدت بن و قارات شموشمعیل کی شامع ادنای العنیخ و هو یهیه

پرادام بادو یکل و مکل بو و عل پنی کل الحاد یشکون وابن یاسوق حکایت آنکه نکو یست که با هاجر
شده بعد از آنکه از ساره فرار کرده و در سر چشمه در بیابانی نشسته فرشته باو نازل شد
یعنی گفت بهاجر فرشته خدا که بسیار کنم بسیار کردنی نسل تو را که شمرده نشود از بسیاری
گفت باو فرشته خدا که تو الحال آبستنی و خواهی زائید پسری و خوان نام او را اسمعیل که شنید
خدا درویشی تو را و آن فرزند خواهد بود پرادام یعنی بهره ضد و دست او در همه و دست همه در او
و بر روی برادران خود مسکن گرفت و معنی دست او در همه و دست همه در او و انتوکوم که یکی
از مترجمین توریت چنین ترجمه کرده که او بر همه مسلط و همه بر او محتاج خواهند بود در بست
حرانیم و نصرانی که یکی از مترجمین توریت بزبان لتینی پرادام را معنی کرده بچیزی که ترجمه آن تولانا
و تتمه از انچنین تفسیر کرده و دست او در بالای همه کس خواهد بود و همه کس دشمنی باو خواهند
ورزید و اما او خیمه خود را در همه ولایت برادران خود خواهد زد و آنچه از کتب لغت ایشان ظاهر
میشود و موافق آنچه ظاهر تفسیر است پرادام بمعنی وحشی و صحرانشین است و معنی یاسوق اینست
که این پسر تو وحشی خواهد بود و دست او بالای همه دستی خواهد شد و زود باشد که اجل و
اشرف و اعظم از همه برادران شود بعد از ان میفرماید و بسیار کنم ذریت او را از کثرت و بسیاری
شمرده نشوند و بعد از این فقراتی چند و کنار شرح جهاد کردن حضرت ابرهیم علیه السلام با پادشاه
زمین کنعان و اطرافی میفرماید و بعضی چیزهای دیگر پس میفرماید بیوم ههو کارت ادنای
اث ابرام بریث لمور لزرعخا ناتتی اث ها ارص هزوت می نهر مصریم عد هنا هار هکادول
نهر پرات یعنی در آن روز شرط کرد خدا با ابرهیم ع که بدادن زمین بذریت تو از نهر مصر تا نهر فرات
و مخفی نماند که در این یاسوقها و این حکایت فرموده است وعدهها که بخلیل خود و هاجر مادر
اسمعیل علیه السلام داده و از جمله وعدهها عطا فرمودن تسلط او بممالک همه اطراف زمین است
از چهار جانب بلکه از رود نیل تا فرات بذریت ابرهیم علیه السلام جاویدان و همیشه و این ظاهر است که
هیچ یک از فرزندان ابرهیم ع از غیر از ذریت اسمعیل این عطاها محقق نشد چه هر که بنی اسرائیل را
تسلط بر اطراف عالم خصوص بر ساحل فرات حاصل نشد بلکه بانجا عبور نکردند جز گاهی جلای
و همیشه بودن پر محلو مسکن این ثبات و منت و شرط در ذریت اسمعیل ع محقق شد و از جمله وعدهها

بسیار

بسیار گردانیدن نسل هاجر است و مسکن دادن فرزندان او را در مقام هم فرزندان دیگر ابرهیم علیه السلام
و محتاج کردن سایر فرزندان به فرزندان او و مسلط ساختن او بر دیگران و این خود واضح است
که حضرت اسمعیل ع خود چنین نشد و همچنین سایر فرزندان او تا ظهور پیغمبر صلعم و علم تسلط
عرب بر ساحل فرات علی الخصوص نبوده باشد که اجل الحکم پنجم آنچه در سفر براشیت از تورات است
که بعد از آنکه حکایت می کند از امر رب جلیل خلیل خود را بذبح فرزند خود و اطاعت او میفرماید که
که چون تو این کار را کردی و بر پسر خود دست بیچه خاطر من نترسیدی برکت خواهم داد تو را و نسل
تو را بسیار خواهم کرد مانند ستارگان آسمان و مثل ریگی که در کنار دریا است و میدهم بذریه
تو خانه های دشمنان تو را و مبارک می کنم بذریه تو همه قبایل روی زمین را حال تامل کن ببین
اگر نه محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله پیغمبر بر حق و مبعوث بر کافه خلق باشد چگونه صدق
این خبر متحقق میشود و حال آنکه موسی و عیسی علیهما السلام بنا بر آنچه در تورات است و در انجیل
مبعوث نبودند مگر بر بنی اسرائیل ششم آنچه در سفر پنجم تورات در پاراش شوفطیم بعد از ذکر
وصایای حضرت موسی ع بقوم خود میفرماید ناوی میقربخا ماحیخا کامونی یاقیم لخا ادنای
الوهیخا الاو تشماعون یعنی پیغمبری از میان شما از برادران شما مثل من بر انگیزاند خدای شما از
شما بشنوید از او قول او را و بعد از آن میفرماید کحول اشر شائلتا معیم ادنای الوهیخا بحورب
بیوم هقاهال لیمور لو اوسف لشموع ات قول ادنای الهای و ات هاش هگدولا ها زوت
هزوت لا اراه عود ولو اموت ویومر ادنای الوهای هطیبو شر دیبرو یعنی خبر مبعوث شدن
آن پیغمبر بمن رسید در روز یکه در پای کوه سینا جمعیت نمودند و بدرگاه احدیت عرض کردند
که ما را دیگر طاقت شنیدن این آوازهای خدای خالق خود و دیدن آتشها یعنی صاعقه و برق
که در حین نزول کلام الهی بلند میشد نیست چه میترسیم که از هیبت آن بمیریم فرمود خدا اگر نیکو
گفتند این قوم و گویا بنی اسرائیل چنین تصور کرده بودند که بر هر پیغمبری که وحی نازل شود باید به
نزول الواح با صاعقه و برق باشد لهذا استدعاء رفع اینحکم نمودند خدا رحم نمود و فرمود ناوی
نابی اقیم لاهم میقرب احیهم کاموخا و ناتتی دباری بپیو ودیبر الهم ات کل اشر اصونو یعنی پیغمبری
مبعوث می گردانم با ایشان از میان برادران ایشان مثل تو و میدهم کلام خود را بدهن او و سخن گوید با ایشان

انچه را فرمان دهم او را و بخوانی تمامًا دگران را پس وقتها دلالت می کند بر موعود بودن پیغمبری از غیر بنی اسرائیل بلکه
از برادران ایشان و بهتر از او از بهتر موسی ع کمتر نیست و صاحب شریعت تازه است در نزول وحی با وی نه
بطور نزول الواح با صاعقه و آوازها است و هیچ نبی از این علامتها پیغمبری که بعد از موسی ع
بوده اند صادق نمی آید چه هیچ نبی چون موسی ع نبوده اند و هم چنین ماشیح که یهود قائلند چون مسیح
نخواهد بود مدلل آنکه در آخر توریه مذکور است لوقام عود نابی بیسرائیل کموشه یعنی بر نخیزد پیغمبری
از بنی اسرائیل مثل موسی علاوه بر اینکه همه پیغمبران حتی عیسی از بنی اسرائیل بودند پس هیچ یک از آنها
نخواهد بود و این احوال تمام بر خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله صادق است هفتم مانند وقتها است که
در سیمان بیست و هشتم کتاب شعیای پیغمبر مذکور است که میفرماید کی صولاصا وصولاصا و قولاقاو
قاو زعیر شام زعیر شام کی بلعق صافا ابلاشان حرت یدبر الهاعاهز اشر امر الهم زت همنوحا
هیچ لعایف وزت همرگیعا ولا ابوشموع وهایا الهم دبر ادنای صولاصا وصولاصا و قولاقاو
قولاقاو زعیر شام زعیر شام لمعن یلخو وکاشلو آحور ونشبارو ونوقشو ونلکادو ترجمه است
از علامات پیغمبر موعود یعنی فرمان دهد بعد فرمان اندازه کند بعد اندازه اندک اینجا اندک اینجا
و زبانی باشد که فهمیدن آن مشکل باشد و بزبان دیگر سخن گوید با این قوم را اعجاز کند با ایشان تا
آسایش است برای خستگان و اینست آسایش و شنیدن از خواهش ایشان نیست و حال آنکه
باشد برای ایشان سخن خدا فرمان دهد بعد فرمان اندازه کند بعد اندازه اندک اینجا اندک اینجا
با این سبب بر طرف شوند یعنی نافرمانان او و کج شوند و شکسته و بتلا افتند و گرفتار شوند و نیز
در همین سیمان از همین کتاب است که میفرماید کی بلعق صافا ابلاشان حرت یدبر ال هاعام هزه
یعنی بار دیگر بلغت و زبان دیگر با شما سخن خواهم گفت و بعد از شعیا احدی با زبان دیگر سخن
نگفت مگر جناب محمد صلی الله علیه و آله چه انجیل نیز چون سایر کتب بزبان عبری بود علاوه بر آنکه
نصاری انجیل را نیز از کتب تاریخ میدانند هشتم پاسوقها نیست که در سیمان چهل و دوم کتاب شعیا
مذکور است وانها الینستکر هن عبدی اتماخ بو بحیری راصتا نفشی ناتی روحی علاو
ومشپاط لگوئیم یوصیا لا یصعق و لا یسا و لا یشمیع بحوص قلو قانه راصوص لا یشبر و پشتا
لا یکبنا لامت یصی مشپاط لا یکهه و لا یاروص عد یاسیم باارص مشپاط ولتوراتو اییم یحیلو

جزایر

خبر است از علامات پیغمبر موعود یعنی اینک بنده من اعانت کنم او را برگزیده من پسندیده جان من دادم روح

خود را بر او شریعت از برای قومها بیرون آورد و فریاد نکند و صدای خود قرار نه‌هد نشنواند

در بیرون سخن خود را نی خورد شده را بشکند فتیله کتان نیم سوز را خاموش نکند براستی بیرون آرد

شریعت را ضعیف نشود و نگریزد تا بنهد بر زمین شریعت خود را و بکتاب و شریعتهای او جزیره‌ها

هم امیدوار باشند هم این خبر باز در همان سیمان از نهان کتاب که میفرماید هاری شونوت هینه باو

وحداشوت انی مگید بطرم تیصمحنا اشمیع ارخم ابر انشا قدار یارد نو شیر وکد ونای شیر

حاراش تهیلاتو مقصیها رص یورده هیام ایم لوا ایم ویوش وهم یلسیئو مید بر وعارا وحصر

تشوبیذار یارونو ویوشو سلع مروش هاریم ایصوحو یاسیمو لدونای کاود اوت هیلاتو با

ای ایم یگید و یعنی اینک طایفه پیشینیان آمدند و اینها که از پیش از آمدن و ظاهر شدن بشما اعلام

میکنم و میشنوانم مدح کنند از برای خدا مدح نو و تسبیح کنند او را در اطراف زمین و در یاها و

جزیره‌ها و بیابانها و شهرها و خانها و مکانها که مسکن اولاد قیدار است که پیغمبر ما و سایر عرب

باشد و ساکنان سر کوهها و بلندیها فریاد کنند و عزت از برای خدا قرار دهند و تسبیح خدا را در

جزیره‌ها معلوم کنند و بعد از چند فقره دیگر میفرماید الله هدروا ریم عسیتم و بوعزونیم ناسوگی

احور یوو شو بوشت هبو تحیم باپسل ها اومر ریم لمیخا استم الو هنو یعنی این سخنان که خبر دادم البته

خواهم کرد و بجا خواهم آورد پس شرمنده و سرنگون و رسوا شوند آن جماعت که پناه میبرند و بت میپرستند

و میگویند به بتان ریخته سرنگون که شما خدایان ما هستید که هم باز اینجا در همان سیمان از نهان

کتاب است و از این است که میفرماید هحرشیم شماعو و هاعیوریم هبیتو لیراوت میعیور که ایم عبدی

وحرش کملاخی اشلاح می عیور که مشولام وعیور کعود ادونای راات ربوت ولوتیشمور

پاقوح ادنیم ولو ایشمع یعنی ای جماعت مبین و کور و کر بشنوید و ببینید که نیست کور و کری مثل بنده

من که بفرستم او را مسلم و فرمان بردار است هر چیز را می‌بینید و میشنوید نها نیز بدیده و نشنیده می

انکار دو خدا میخواهد بسبب راستی او بزرگ کند کتاب را و بعد از آن میفرماید وهوعم بازوز و شا

سوهاعم بحوریم کولام او برات کلائیم هیماوها یولا وزوان مصیل مشیشا وان و مرهاشوی

یاخیم بازین روزت بقشیب و ایشمع لناحور یعنی این قوم بنی اسرائیل همه تاراج شده و غارت زده و پریشان

احوال و تبلر افتاده یعنی اسیر شوند و جوانان ایشان در بخانها پنهان شوند و غارت کرده شوند و خلاص
کننده برای ایشان نباشد و نباشد کسیکه شفاعت ایشان بکند کیست در میان شما که این را بشنود
و گوش کند و اطاعت کند با خرین یا یزکرو هیم انجیر در سیمان چهل و چهارم کتاب شعیا است و ترجمه
آن اینست که آفریده کار اشاره بنور خاتم الانبیاء صلعم میفرماید که اینست بنده من که او را خواهم
گرفت و اینست حبیب من که روح خود را در بالای او قرار داده ام این است آنکسیکه خبر قیامت را
بعجم خواهد داد و انطباق این اوصاف بر پیغمبر اخر الزمان صلعم در کمال وضوح است کو انزر هیم
انجیر در سیمان پنجاه و سیم کتاب شعیا مذکور است در وصف پیغمبر موعود که مسعیل نفشو بیر
اسباع یدعتو یصدیق عسدی لاکودیم وعونوتام هو یسبول لاخیم احلق لو باربیم و اتعصو
میم یحلق شالال یعنی ایفقد رحیا بکشد و خود دش بر بینید که سیر شود و بدو عقل و دانش خود ان
معصوم و بنده من نیکو کار خواهد ساخت امت بسیار را و گناهان ایشان را بدوش خود برگرفت
و با بجهت مولا و لادشبیا پلیا و خواهم داد و غنیمتها را که از کفار خواهد گرفت قسمت خواهد کرد
و گناهان بدوش گرفتن کاییر از شفیع بودن و ما صدق انها بر پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه و اله
و عدم انطباق انها بر دیگری واضح است سیزدهم انجیر در سیمان بیست و پنجم کتاب شعیا است که
اکثر آن کتاب اخبار از امور آینده است مذکور است که حق تعالی میفرماید علکن یحبدو عاحم عاذ
میزئت کو میم عاریسیم یدیراو حا یعنی آنکسیکه از برای خواطر همین قوم بزرگ توقراعر خواهند داشت
و تعریف خواهند کرد و شهر جماعت قوی از تو خواهند ترسید کی هاییتا ماعون لدل ماعوز
لاویون بصر لو محر میذرم صل محورد کی روح عاریسیم کزرم قیر یعنی قوت خواهی بود از برای
مسکین در وقتیکه پایمال شده باشد پناه خواهی بود از گرد باد و سایه خواهی بود در وقت شدت
گرما که گرد باد چون سیل خواهد بود که زور بدیوار آورد پس بعد از چند آیه سوق دیگر میفرماید
کی ناتوح اذو نای باهارهمز ونادوش موادبختا و کهی دوش متین بمؤیل مشاییرس یا دادیقر یوا
کاشر باپس هسوح لیسحوت و هیش پیل کهوانو عیم ادبو بیادا او میبد ضرملیکا و حومو بحا فتح
هیش پیل هسکیم لا ارض یعنی اینست دست قدرت خدا که در زیر او خورد خواهد شد شهر مات
و شهر موادرا در کتاب کالو بیز کفته شهر قدیمی است که از عراق عرب در لب آب است و بنابراین مراد مدائن است کما

سلاملی

سلاطین عجم خواهد بود و بعضی دیگر بوتنا یا یهود چنین تفسیر کرده اند و آنشهر از قبیل کاه در زیر گردان
خواهد شد و پهن خواهد کرد دستهای خود را در آنشهر مانند چون کسیکه در وقت شنا کردن
دست خود را پهن میکند و صاحب بزرگی آنشهر را پست و خفیف خواهد کرد و دستهای او را
کوتاه خواهد نمود و آثار بلند ایوان استقامت آنشهر خواهد افتاد و سرنگون خواهد گردید
در زمین تا آنکه پامال شده از قبیل گرد و غبار زمین شوند چهاردهم آنچه در سیمان بیست و
یکم کتاب شعیا است که میفرماید کی کوامر الی هم علاشر یکد و راه ارخب حمد پاراشیم و
خب حمور رخب کامال و هیق شیب قشب رب قاشب و بیقرا اری عل مسفا ندونای ا
انوخی عومد تامد یومام وعل میشمر نی انوخی ناب کل هللوت شعیا میفرماید که امر
عجیبی بمن گفته شد که برو و کسی را نگاهبان کن که هر چه ببیند بگوید آنکس دید عراده و دو سواره
یکی بر الاغ و دیگری بر شتر سوار و نیک نظر کرد شیری فریاد میکرد که منم پاسبان دین خدا که روز
و شب بجا استاده ام الاغ سوار اشاره بحضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و شتر
سوار اشاره بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و شیر اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام است
و در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام است مرویست که حضرت امام رضا علیه السلام بشخصی از
نصاری فرمود که شعیای پیغمبر در کتاب خود گفته است که رأیت راکبین اضاء لهما الارض احدهما
علی حمار والآخر علی جمل یعنی دیدم دو سوار یکی بر خر بود و یکی بر شتر راکب خر عیسی و راکب
شتر محمد صلی الله علیه و آله است پانزدهم آنچه در مزمور چهل و پنجم زبور حضرت داود است که میفرماید حکور
حربخا ال یارخ کی بور هودخا و هدارخا یعنی ای آنکس شجاع تر شمشیر خود را بر کمر ران خود
بند بعد از چند کلمه دیگر میفرماید حلیخا بشنونیم عمیم تحتیخا ایپلو بلو اویو هملخ یعنی در زیر دست
تو جمعی افتند و تیرهای تو تند و تیز است در دلهای دشمنان پادشاه بعد از چند فقره دیگر
میگوید بنوت ملاخیم بیقروتخا نیصوا شکل لیمینخا بکتم اوفیر یعنی بنشینند دختر پادشاه در دست
راست تو و استقلال او از آنست که دختر پادشاه است پس بعد از چند فقره دیگر میگوید تحت ابو
تخا یهیو بانیخا تشیتیمو لساریم بکل ها ارص یعنی و بعوض پدر و مادر فرزندان خواهی داشت و ایشانرا
ملک خواهی کرد در کل روی زمین تا اینکه بعد فرماید همگی امتها بتو اقرار خواهند کرد و انطباق بفقرات

برویه زان عم

برسید کائنات ع از آن اوضح و اصح است چه او شجاع ترین مردم بود شمشیر خود را فیت در جمعی بسیار
در زیر دست او افتادند و تیرهای او بر دلهای دشمنان پادشاه که پیغمبر آخر الزمان ص باشد نشیند
و تیر و دختران پادشاه بر پهلوی او نشستند الخ شانزدهم آنچه در مزمور پنجاه و پنجم زبور است
که ابتدای آن اینست کیلو یحاریفین واسالومستی عالی هقدل واسانیمو والی انومر کعرکی
الیوم فی اوم بود علی اشر بحلا و تمیوق سود بلبب الوهیم براغش یعنی آنکه بیاید خواهد گفت که
هرگاه دشمن من بدی بمن میکرد تحمل مینمودم و اگر بیگانه بمن افترا می بست روی خود را از او
میپوشیدم اما تو محرم منی و سرداری و خویش منی که همراه من خورشها خوردی و با یکدیگر
در خانه خدا می گردیدیم و بعد از آن فقراتی میفرماید که ترجمه آنها اینست که ای خدا بسلامت خلاص
کن روح مرا از آنانکه بمن نزدیکی میجویند زیرا که ایشان از میان جمع کثیر همراه من میباشند
انجا انتر سیدند و کتاب ورا باطل نمودند و سخنان او را در باب الی بغیر دادند اما تو که خدا منی او را در
چاه عذاب خواهی انداخت زیرا که قاتلان و منافقان روزهای خود را نصف نخواهند کرد و من از
صاحب امید وارم و تفسیر این فقرات بنحو مذکور بعضی از مفسرین زبور ترجمه نموده و الی بالتفسیر
یعنی علیه السلام نموده چه نسبت عین را بدل با الف کنند چنانچه از عاموس باموس و از عامر با امر
و از کنعان برکنان تعبیر نموده اند و بنابر این صریح در مطلب میشود و مراد از محرم و سرداری
از خلفای ثلث است که مدتی در بکعه که خانه خدا است در خدمت پیغمبر بسر برده و محرم خانه او
بودند چه بعضی پدر زن و بعضی داماد آنحضرت بودند و احکام کتاب خدا را تغییر دادند و وصایا
رسول الله صلعم هفدهم در مزمور نود و هفتم زبور میفرماید در شان پیغمبر بندی عانان و عرافل سوبوا
و صدق مدیشفاط شون کیسو ادمی اید و ابرها در دور او خواهد بود و ماحصل این فقرات است که
پیوسته ابری در بالای سر حضرت رسول بود و نمی گذاشت بهمین علامت آنحضرت را شناختند
مؤید این مطلب آنچه در مزمور صد و بیست و یکم میفرماید نو ماهشمش لو بیکا و یارح و
لایلا یعنی افتاب در روز و ماه در شب بتو آسیب نخواهند رسانید و نیز فی الجمله اشاره بآنحضرت است
آنچه در مزمور صد و بیستم است که میفرماید آنچه ترجمه از اینست که پیغمبر موعود میفرماید وای بر غریبی
من که بطول انجامید و ساکن شدم با آنانکه در عربستان هستند یا عربها هجدهم در مزمور صد و بیست و هفتم

با مخالف نموده اند

میفرماید

میفرماید یگیع کفیخا کی توخل اشرخا و لا توکاح اشتخا کگفن پوریا بیرکت تبخا باخا کشتیلیم زیتیم ساویو
لشولخانخا تا اینکه میکوید او رایانیم لبانخا شالوم این فقرات مطابقست با احوال امیر المومنین علیه السلام
یعنی مزد کف دست خود را خواهی خورد و زن تو مثل درخت انگور میوه دهنده است در کنج خانه تو
و فرزندان تو نوچهای درخت زیتون اند در دور سفره خواهی دید فرزندان فرزندان خود را علامت
کننده در اسلام و تا اینجا بعضی از مفسرین تفسیر نموده اند و در نسخه زبور که حقیر دیدم بعضی از
لفظ شالوم نوشته بود عل اسرائیل و معنی چنین خواهد بود که خواهی دید فرزندان فرزندان خود را
که اسلام را بر بنی اسرائیل ظاهر کنند والله سبحانه اعلم و تعبیر از فرزندان و نوچه درخت زیتون دلیل
قویست بر مطلب چه در احادیث شجره زیتونه که در آیه مبارکه نور است و زیتون را بحضرت فاطمه
سلام الله علیها تفسیر نموده اند و نیز در همین انچه در مزمور دویم زبور حضرت داود ع است که میفرماید
لاما راقشیم بوییم اول اویم یهگو ریق یتیصوبو ملخی ارص و روزنیم نوسدو یاحد عل
ادونای وعل مشیحو ننتقا ات موسروتیمو ونشلیخا ممنو عبوتیمو یعنی چرا قبایل و طوایف
عرب جوشیدند و اجماع کردند و خیالهای پوچ کردند و پادشاهان زمین و سرکردههای ان باهم
اتفاق نمودند و مشورت کردند بجهت دشمنی صاحب و تعیین کرده شده از جانب او دین که گفتند
باید احکام ایشانرا تازه کنیم و دین ایشانرا از خود دور نمائیم تا آنکه بعد از فقرات دیگر میفرماید شئل
ممنی و اتنا گوییم نحلاتیخا و احوزاتخا افسی ارص ترعم بشبط برزل کیلی یوسر تنفصم یعنی طلب از من
و من بتو خواهم داد همه امتها را و در تصرف تو همه انتهای زمین خواهد بود پس ایشانرا بچوب اهنی یعنی
شمشیر حکومت خواهی کرد و از قبیل ظروف کوزه گری همه ایشانرا خواهی شکست و بعد از این فقرات
می گوید پس میگوید انچه ترجمه اش اینست بنابر دشمنی تو از راه حق گمراه شدند و در باره تو حیلها بکار
بردند و اجماعها خیال کردند و صدق این فقرات بر پیغمبر اخر الزمان صلعم و تعیین کرده شده از جانب او که
وصی او باشد در نهایت وضوح است و نیز در مزمور صد و دوم زبور است که میفرماید انچه ترجمه ان
اینست که پیشوائی دیگر بباید که از اولاد هرون نباشد و نمیتواند شد این مگر پیغمبر اخر الزمان چه قوم یهود
و نصاری عیسی و مسیح را از اولاد هرون میدانند و نیز انچه در کتاب صفنیای پیغمبر مذکور است
و ان پیغمبریست از اولاد داود که بعد از خرابی بیت المقدس اول مبعوث شده و در سیمان اول انکتاب مذکور است فقراتی که

ابتدای انها این است که قاروب یوم ادونای هکادول وهنورا یعنی نزدیک شده روز خداوند از روز

تلخ خواهد بود و دلیر مضطرب خواهد شد و در ان روز دلتنگی و پریشان حوال و کردباد و صدای

عظیم خواهد بود و در شهرهای معموره و کنگره های بلند و مردم چون نابینایان راه خواهند

رفت چون عصیان خدا ورزیده میشود خون ایشان در زمین و بدنهای ایشان مثل سرگین پایمال

خواهد شد و نقره و طلای انها ایشان را خلاص نخواهد کرد و در سیمان سیم انکتاب فقره مذکور است

که خلاصه ترجمه ان اینست که بجهت جمع کردن همه قومها بر شریعت خود همه پادشاهان را برطرف

کنم و بریزم غضب خود بر ایشان و کرده حشم من نعوذ بالله همه را و بعد از ان فقره میفرماید کی ازا

هفخ ال عمیم ساناه برورا لقرء کولام بشم ادونای لعابد و شخم احاد یعنی انوقت بر میگردانم

بقومها لب پاکیزه برای خواندن همه ایشان بنام خدا و عبادت کردن ایشان بیک روش بیست و دویم

الجزء در سیمان دویم کتاب ملاخی پیغمبر است چه در انجا قبل از این فقره که بحزت ادونای ایتر

اشر بعیسنا عزوعنر ماهالا یعقوب و مکیش منخاه لادونای صباوت فقراتی میفرماید

که ترجمه اش اینست که ای بنی اسرائیل شما گمراه شدید و از راه راست بیرون افتادید و گمراه کردید

بسیاری را در شریعت و تباه کردید شرط لاوی را و من قرار دادم ازبرای شما خوار شدن و مذلت را نسبت

بجمیع طوائف زیرا که شما نگاه نمیدارید طریقه مرا و چشم میپوشید در اجزاء شریعت من و بعضی را

بر بعضی ترجیح میدهید بسبب ... و در سیم الجزء در سیمان سیم کتاب ملاخی است که میفرماید کی هنه هیوم

با بوعر کتنور وهایو کل زدیم و کل عوسه رشعا یعنی زمانی خواهد امد چون تنور اتش گرم شاید

و جمیع منکران و ستمکاران مثل ذره خواهد بود پس میفرماید در ان روز ایشان خواهند سوخت

بنحویکه نخواهد ماند از ایشان ریشه و برگی و طلوع خواهد نمود بشما که از من مترسید آفتاب عدالت

و شفا در زیر بال او خواهد بود پس بعد از چند کلمه میفرماید هینه انوخی شولح لاخم ات الیاهنا

وی لیفنی بوا یوم هکادول وهنورا یعنی در ان روز عظیم خواهم فرستاد ایلیا را مخفی نماند که محل

مطلب از این کلام فرستادن ایلیا است چه مراد از او علی بن ابی طالب علیه السلام است چنانچه در

احادیث تصریح شده و ایلیا یعنی علیا است و همین ایلیا است که جمیع امتها در انتظار او بوده اند

چنانچه در انجیل یوحنا مذکور است که چون یحیی امد یهود علمای خود را نزد او فرستادند که ایا تو ایلیائی

گفت

نه من ایلیا نیستم و در فصل انجیل آمده که عیسی فرمود این همین است ایلیا که خواهند آمد و حال آنکه در آن وقت یحیی
آمده بود و آنچه بعضی دیگر میگویند که مراد الیاس است نیز غلط است چه الیاس قریب بزمان داود
آمده بود و ملاخی در قریب بزمان حضرت عیسی پیش قریب چهارصد سال بوده است که الیاس آمده بوده است
بیست و چهارم آنچه در پیمان سیم کتاب عاموس پیغمبر مذکور است در ثلثها میفرماید که لا یعسه
ادنای الهیم دابار کی ایم کالا سود ال عبادا و هنبیا یعنی نمیکند خدا چیزی را مگر آنکه آشکار می کند
سر آنرا از برای بندگان خود بعد از آن میفرماید الخ ترجمه اش اینست که من قرار داده ام از برای شما
ای بنی اسرائیل مو بیر و ذلت را بیفشند طایفه بنی اسرائیل که دیگر برنخیزند و آواره شوند از زمین
و دیگر برپا دارنده نباشد از برای ایشان بیست و پنجم آنچه در پیمان هشتم کتاب عاموس است که
میفرماید هینه یامیم باییم نأم ادنای الهیم و هشلحتی رعاب باارص لا رعب لحم
و لو صمأ لمیم کی ایم لشموع ات دبری ادنای یعنی می آیند و همراه هم در آن وقت که میخواهند میشوند
بجا آورند میتواند بود شیر در میدان صدا کند که آنکه فریاد و شیر بچه در خانه خود صدا کند
و چیزی بدست نیاورده تا اینکه بعد از چند مرتبه دیگر میگویند شیر زیاد خواهد نمود و کیست که ترسان
نشود و ظاهر اینست که مراد از دو همراه می آیند محمد و علی صلوات الله علیهما باشند و شیر اشاره بعلی
باشد که اسم او حارث و حیدر و غضنفر است بیست و ششم آنچه در اول پیمان دویم کتاب حبقوق
که میفرماید و یعنی ادنای و یأمر کتوب حازون و بائر عل هلوحت لمعن یاروص قورا بو کی
عود حازون لموعد و یافح لقص و لا یکزب ایم یتمهمه حکه لو کی بوا یابو ولا یاحر هنه
عوند لا لا یاره شرا نفش وصدیق با موناتو یحیه یعنی بنویس وحی را واضح بنویس بر لوحها از این
جهت که آسان باشد برقاری خواندن آن که پیغمبری بوعده هست که گفتگو کند از انجام و دروغ
نگوید اگر دیر کند امیدوار باش با مدن او که البته آمدنیست و دیر نمیکند هر که سخن او گوید با او نسیانه
نباشد جان او با او و مرد صالح بجهت ایمان آوردن باو زنده می کند بیست و هفتم آنچه در پیمان
سیم کتاب حبقوق و ان اینست که میفرماید الوه می تیمان یابوء و قادوش مهر پاران سلا
کیسا شامیم هدو و تهیلاتو ما ها ارص یعنی رحمت خدا بر پیغمبر معصوم از جانب جنوب خواهد آمد و

ظاهر از کوه پاران همیشه خواهد بود و خواهد پوشانید آسمانها را اشراق و ستایش و صلوات او پر خواهد
کرد زمین را در جانب جنوب بودن مکه معظمه نسبت به بیت المقدس که مکان نزول وحی
بر حبقوق ظاهر شد و بعد از این پاسخی است که ترجمه ان اینست که او از قبیل نور است و حجابها
در دستهاوست و پنهان خواهد بود تجلیات او و در پیشاپیش او مرگ خواهد رفت پس فقره آلی
چنعیفرماید رائیخا یاحیلو هادیم زرم میم عاوار شمس یارخ عامد زوولا لا و
رحصیا یهلوکو لنوقه برق حنیتخا زعم تصعد ارض باف تادوش گوئیم یاصانا نتیح
عیمنات مشیحا ملحصتا دوش مییت رأشاخ عارزت یسود عد صوار صلا یعنی چون ترا
ببینند کوهها ترسناک شوند و دریاچه خشک شود و آفتاب و ماه اطاعت کنند و بسوی تیرهای
تو و روشنی نیزه تو براه خواهند رفت و خشم تو زمین را پایمال خواهد کرد و بیرون آئی بخلاصی
امت همراه وصی خود و بکشی سرکرده خانه ستمکار را و خالی کرده بنیاد انرا از زمین تا بالا و
لعن کرده بناچماق او ترسیدن کوهها یا مراد پادشاهانست هم چنانچه گفته اند بعضی از اهل
کوهها بیست و هشتم انچه در سیمان چهارم از کتاب ذکریا علیه السلام است که پیغمبر فرماید و هراکاومش
هزیتیم هاءل علی پیم هسنو راوعل سمولا و توم ال شن بز هیصیها رها حومدیم علی ماذون
کل ها ارص یعنی حضرت ذکریا در عرش نبوت دید دو درخت و ظرف ان نور دو شمع روشن دید از
جبرئیل پرسید که این دو نور و دو زیتون چیست جبرئیل علیه السلام گفت اینها دو فرزند الی اند که
از الی داماد و اجبلال اطاعت کل روی زمین است در خدمت او ایستاده خدمت می کنند و بعد از ان
پیغمبر فرماید انچه ترجمه اش اینست که ذکریا باز نگاه کرد کتابی را دید پرواز میکند از جبرئیل پرسید که
این چیست گفت این کتابی است که ظاهر خواهد شد در تمام روی زمین بجهت انکه دیوان هر دزدی
چنانچه انجا نوشته نشود و دیوان هر کسیکه قسم بدروغ بخورد موافق ان نشود و حال انکه در انجا نه
هر دزدی و هر کسی که قسم دروغ بخورد خواهد فرستاد و ظهور استغفرات در مطلب واثبات
نبوت حضرت بزرگوار اند و شمع و حقیقت قران که حاکم میان دزدان و دروغگویانست و احلف قسم
بان میخورند مانند روز روشن است بلی در نسخ کتاب ذکریا که حقیر دیدم لفظ الی را ساقط کرده
بودند و همین لفظ حصبها را چنانچه نوشته شد بحیصها بمعنی داماد است نیز معلوم نمیشود که گفته

ابرنو

این دو فرزند داماد واجب الاطاعه کل یدی نمیز است بنابراین هم کفایت میکند چه حسنین علیهما السلام
دو فرزند داماد محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله هستند بیست و نهم آنچه در سیمان نهم از
کتاب ذکریا است که میفرماید کی هننی مبیء ات عبدی صمح یعنی من خواهم فرستاد بنده
خود را که از سمت مشرق ظاهر شود و در سیمان ششم میفرماید هینه ایش صمح شمو ومیتحتا
واصمح ای بانات ههخل ادونای یعنی همان بنده مشرقی من اسم او مشرقی باشد و در نیز فرمان
او بیت الله بنا کنانیده شود سی ام یا سوقها است که در سیمان نهم کتاب ذکریا است و از اینستکه
گیلی مئد بت سیون هاریعی بت یروشلیم هینه ملکخ یاو ولاخ صدیق و نوشاع هو عانی و
روخب عل حمور وعل عیر بن اتنوت وهکرتی رخب مافرایم و سوس میراوشلیم ونکرتا کشت میلخاما ود
بیر شالوم لگوییم او ماشلو میام عد یام او منا هار عد افسی ارص یعنی شاد باش ای ولایت اسلام
و خوشحالی کن ای ولایت بیت المقدس که اینک می آید پادشاه تو از برای تو راستکو و شفاعت کننده
گناهکاران و فقیر و سوار شود بر الاغ و نیست کند اسب سوار را از میان یهود و لشکر را از بیت
المقدس و بشکنند کمان جنگ و ظاهر کند اسلام را در میان عجمان و برسد حکم او از اندریاها و بد
یاها و رودخانه ها تا انتهای زمین و معنی این فقرات بنوع مذکور بنحویست که موافق با معانی
الفاظ اینها است و یکی از علمای نصاری و دیگری از یهود اینها را تفسیر کرده اند بانچه فی الجمله
مخالفتی دارند با آنچه ما تفسیر کردیم و آن دو تفسیر نیز با هم اندک اختلافی دارند و لیکن هیچ یک مقتضی
باستدلال ما نیستند اما مفسر نصرانی چنین تفسیر کرده که یعنی خرم باش ای دختر اسلام و
خوشحالی کن ای دختر بیت المقدس همان که پادشاه تو میآید بتو که معصوم و شفاعت کننده باشد و
فقیر خواهد بود و الاغ سوار شود و نیست کند لشکر را از افرایم یعنی از سبط یهود و بر طرف
خواهد کرد اسب را و خواهد شکست کمان جنگ را و خبر زمان عدالت را بعجمان بدهد و اختیار
او از دریا و از نهر رودخانه ها تا انتهای زمین خواهد بود و اما مفسر یهودی چنین تفسیر کرده که شاد
باش ای طایفه و جماعت بیت المقدس و خوشحالی کن ای جماعت اسلامیان که پادشاه تو میاید که
راستکو و فتح دهنده باشد تا آخر مگر اینکه بجای خبر زمان عدالت را بعجمان بدهد گفته و بیارکند اسلام را

ازبرای هر گروهها و بنابر بیه تفسیر صراحت انها در مطلب واضح است و انطباق او بر پیغمبر ما نهایت
وضوح دارد چه او فرموده که حسنات تو در مرتبه شفاعت گناه کاران امترا باو عطا فرمود مؤلف سوف
یعطیک الآیه سی و یکم پاسوق است که در سیمان چهل و ششم کتاب ارمیا است که او خبر میدهد که
کی ذبح اذونای الوهیم صواووت بارص صافون ال نهر پرات یعنی ذبح و قربانی کرده میشود
شخصی از برای خدای رب العالمین در زمین شمال در دم نهر فرات و انطباق این بر حضرت ابی عبد الله
الحسین علیه السلام فرزند پیغمبر آخر الزمان صلعم واضح است و مدح و وصف از قربانی خدا مستلزم
حقیت پیغمبر است چنانچه واضح و ظاهر است سی و دوم آنچه در سیمان سیم کتاب اخا نکاب
ارمیا است که میفرماید هایبتی سحوق لکل عمی نقیناتام کل هیوم هسبی عی عمرودیم هرونی
لعنا و بهر تس لجاساس شینی هحفشی با افر یعنی شدم مضحکه قوم خود و استهزاء ایشان همه روز
پر کرد مرا و سیر کردند از تلخیها مرا و گویا صبر تلخ خورانیدند و شکستند از سنگ دندانهای مرا و غلطا
نیدند مرا در خاکستر کلامی است که ارمیا از زبان پیغمبر موعود خبر میدهد و انطباقش بر پیغمبر ما
واضح است سی و سیم فقراتی است که در صحیفه نحمان بن پنحاس است که از آن بنبوت هسلید
تعبیر میکنند و در آن تصریح بنام نامی و اسم گرامی و سایر اوصاف آن بزرگوار شده با اینکه هم چنانکه
صاحب کتاب محضر الشهود که از اعاظم علماء یهود بود بقدر وسع و طاقت سعی در اخفاء کتاب
مذکور نموده چنان کرده که کسی خبر از آن نداشته باشد ولیکن نظر باینکه حق باید ظاهر شود
نتوانستند و در محضر الشهود میگوید که نسخه از آن در دار العباده یزد بنظر والد حقیر که اعلم از جمیع
طایفه خود بود رسید و چون اکثر فقرات آن صعوبت تمام و ابهام بسیار دارد و در معانی آن تامل
کرد بسیاری را تفسیر کرد و بعضی در پرده ابهام ماند پس میگوید که فقیر در آنها تامل بسیار
کردم بعضی دیگر از فقرات را فهمیدم مؤلف گوید که با وجود این صاحب محضر الشهود بسیاری
از فقرات را گفته ابهام دارد و متعرض آنها و بیان آنها نشده و حقیر در حین تالیف این کتاب در
صدد تفحص و تحصیل آن نسخه بر آمده و در کتابخانه ملا موشه نامی که در این عصر در میان یهود
در غایت اشتهار و مرجع اکثر یهود است آنرا یافتم و باتفاق جمعی از یهود کتب معتبره لغت عبری را جمع آوری
نموده در آن فقرات تاملی شد تا آنکه بعضی از فقرات دیگر از آن حل شد و بعضی دیگر در ابهام باقی ماند و

در این زمان بشرف اسلام مشرف شده ذکر نموده علماء یهود ص

ابن

وانچه تا ماماك فى الحمله تفسير شد در اينجا ذكر ميشود و آن فقرات اينستكه در فقره اول از صحيفه عمر گويد اينا
امتا امتا فرعزع ريانا عايد اهدمدا تا نبدين امتا يعنى بيايند طايفه و گروهى كه از
جا بكنند و حركت دهند بريه را يعنى تمام خلق را گرده شود خرابيها با هم رسد فراموشيها يا
يا ساخته شود دين تازه بدست پسر كنيز از جا كندن تمام خلق اشاره است به بعثت بر تمام خلق
چه اين بعثت مخصوص پيغمبر ما است و پيش از آن پيغمبرى بر تمام خلق مبعوث باشد فرستاده
نشده بود و گرده شد خرابيها كه معنى عايد اهدمدا تا است بنابر تفسير محضر الشهود اشاره بان
چيزيست كه در اسلام واقع شد چه ممالك بسيارى بدست ايشان منقرض و خراب شد و ولايات
بنى قريظه و بنى النضير و بنى قينقاع ويران شد و خانهها پادشاهان عجم و روم سرنگون شد و
آتشخانهها و بتخانهها و عبادتخانهها طوايف پراكنده شد و بنابر تفسير فراموشى كه از بعضى
علماء يهود نقل شده مراد دفع فتنه و جدال خواهد بود كه در جاهليت بوده و هر طايفه با هم نزاع
و هر گروهى را با يكديگر جدال بود و بظهور اسلام برطرف شد و بنابر تفسير ساختن دين تازه كه بعضى
از علماء يهود اينو لايا تفسير نمود مطلب واضحست و پسر كنيز اشاره بحضرتست چه آنحضرت از اولاد
اسماعيل و او پسر هاجر كنيز ساره بود كه بحضرت ابرهيم داد تعالبادلشا و حردين كه شاكيا رين
حالشا و هلمين تيشا يعنى زن پسر كنيز دنيا را فراموش بكند يا بكند و خراب كند و حركت دهد و از خود
دور كند و حيا انزا سست كند و بشكند و خوار كند و ظهور اينهمه بدست آنحضرت واضحست
و بعد از آن فقراتى چند است كه در معنى ابهام است و معنى محصلى بدست نمى آيد و ظاهر اينستكه
بعضى از آنها اخبار از آوردن فيل بجهت تخريب خانه كعبه و عدم اقبال فيل بان و اخبار از بيرونق
ماندن خانه كعبه و بامير بودن از چندى تا آمدن آن پسر كنيزك باشد بعد ميگويد محمد كايا اعا
يا ياد يطمع هويا ويهير كلسليا يعنى آن پسر كنيزك محمد نام بزرگ صاحب اقتدار چون خواهش كرده
شده كه فرو نشانده بوده زان باشد كل و جمله را و چوب كنايه از خوب و صالح است چه اين كنايه در لغه
عبرى متعارفست چنانچه در توريه مذكور است كه وقتى موسى ع جاسوسان بكنعان ميفرستاد
سفارش كرد كه ببينيد در آن زمين چوبى هست يا نه و علماى يهود گفته اند يعنى ببينيد در آن زمين مرد
صالحى هست يا نه و فرو نشانده بوده كنايه از نسخ اديان و رسوم يا اطفاء نايره فتنه و جدال و مراد از بودن

کلّ و جمله را ابعثت کل است و میتواند کلیلیا از تاج و اکلیل باشد یعنی و بوده باشد اکلیل و تاج انبیاء
یا اصحاب اکلیل نبوّت و تاج کرامت و صفوت نهره اکد مطا اولات حضر مطا متعید قطاما
وهو احسف طینا و ملاما یعنی روشن کند چون برسد نشان قیامت برسد کنند حبلک باشد
و باشد طینا یعنی از سفال کل بیرون آمده و نشان قیامت رسیدن اشاره بمرتبه خاتمیت است
و میشود اشاره بخبر دادن آنحضرت از تفاصیل نشان قیامت باشد و بودن از انطین اشاره بانستکه
ملکوت پیغمبر که حضرت دانیال از آن بحسب طین یعنی سفال کل تعبیر کرده ملکوت آنحضرت باشد یا مراد
آنستکه از عرب باشد چه عرب را در عبارت دانیال سفال کل تعبیر کرده است سکریوها و تشحا
و ازیل کسها نفق نفنشر بها یعنی محکم کند سخن را و مدح و تسبیح اثر او برود و ببرد و بیرون آید جان
امیر و محکم کردن سخن اشاره بانستکه معجزه آنحضرت صلعم سخن باشد و سخن اعجاز بجای رساند که اساس
آن محکم باشد و از هم نریزد و محکم کردن مدح و تسبیح محکم کردن بنیاد عبادت و نمازها است و
مراد از رفتن و بریدن کویا غلبه او در جنگها باشد و مراد از بیرون آمدن جان امیر کویا کشته شدن
سردار آن سپاهی باشد که بجنگ آنحضرت صلعم آمده اند و میتواند معنی این باشد که برود از دنیا و ببرد علاقه
از آنجا و از رفتن او جان امیری که او نصب کرده و امیر نامیده که حضرت امیر ع باشد بیرون آمده یعنی
ضعیف شود و امارات او غصب شود و خانه نشین شود عمّا عزّ او و ناقل عزّ او باطل کوزاردی
شلطت شمیا وکزلیغی یعنی بپوشاند سخن او را و باطل کند بت را و مسلط شود آسمان او را و بکزرد بپوشاند آن
و براندازی سخن او اشاره ببودن ملت اوست ملت سمحه سهله را و برطرف کردن نایره قتل و غارت و
ناخوشیها که در زمان جاهلیت بوده و مسلط شدن بآسمان کنایه از معراج آنحضرت است فخرادی
هوا یمکر لبر کد وات قولا ق هوا کلحن ا دواه یعنی او از سفال باشد که عرب بت بزرک کند پیران
بت پرستان را اوست نشان قولا قا و بهم او در شادیست بزرک کردن او و اولاد بت پرستان ظاهر است
چه حضرت پیغمبر صلعم بعد از آن که پدران ایشان را کشت و ایشان ایمان آوردند بمراتب عالیه
رسانید و نشان قولا قا و بودن اشاره است بانچه شعیا در کتاب خود ذکر کرده است چنانکه گذشت
و فی الحقیقه چون این فقره ضم شود با او چون در اینجا متضمن اسم اساسی است زیرا که طالب حق را کافی است
و احتیاج بچیز دیگر ندارد و بعد از آن فقره دیگر میفرماید که چیز بگیر معنی تحصیل داشته باشد بدست عنایت

بس مکرر

پس میگوید تمّا گود ا کا ریاکریا امتنا او یصمح کدیر یعنی لشکر اولین مثل شیر کشیده شود بعالم کرحرکت
دهد سبز شود خرابیر میتواند شد مراد از لشکر اولین لشکر اول حضرت باشد و لشکر اول مثل
شیر بعالم کشیده شد گویا کنایه از شکست نخوردن حضرت باشد در هیچ جنگی و تتمه فقره ظاهر
میتواند شد اینفقره و فقره ما بعد از اشاره بزمان ظهور حضرت صاحب علیه السلام باشد و مراد
از لشکر اولین کسانی باشند که زنده شده باشند از اصحاب پیغمبر ص و شهدا در خدمت او و رجعت اوصیا
و رام لو بیش تاکام لوشر کتلکا مجند شمتا قاه ایم خنید شقا قاه یعنی بلند شود ایمحل و پوشد
تاج لباس و سفید باشد چون برف و نیست کند غلطها را و از پیش او نیکوئی اید انطباق او واضح
و سبیل لنا بر دلیل لایح است شوو پاشا و امهی شعتا نا و کالا رعا بسا و تا و ادعا و دا تشو او ترحم
ایا با و اعلبوح داحیبا یعنی باز کردانند مرده در انساعت نیک بزمین مقدس برجعت و نیکوئی و
برکرد تو تیر و رحم کند پدر بخوبی فرزند عزیز را باز کردانیدن مرده میتواند شد اشاره باحیاء اموات
که در معجزات انحضرت منقولست باشد و میتواند شد کنایه از احیاء نفوس و قلوب میته باشد و
مراد از برکشتن تو تیر بازشدن در توبه باشد و رحم کردن پدر کنایه از رقت و مهربانی انحضرت ص باشد
بامت خود و اکر خبر از زمان ظهور حضرت صاحب ع باشد تطبیق اظهر خواهد کلمه اخر کراجبا
باشد یعنی که این نقلها شود ستی شا عا و یتبموت کثو عا و ایرب بز و اشاتت و یمل کل ارعا
یعنی بیاید انساعت که پایدار شود فرج و بسیار شود نبوت و سیر کند و پر کند جمله زمین را و میتواند
شد اینفقره خبر از زمان بعثت انحضرت ص باشد و پایدار شدن فرج اشاره باستمرار دین و مرتبه
خاتمیت باشد و بسیار شدن نبوت اشاره بکثرت نزول جبرئیل و ملائکه بر زمین و تدریج فرود
امدن و احکام ان یا کثرت و فور الهامات و کرامات و علوم ائمه ع و اوصیاء انحضرت ع و پر کردن
جمله زمین بعثت او بر کل یا انتشار صیت نبوت و دین او بتمام زمین باشد و میتواند شد خبر از زمان
ظهور حضرت مهدی علیه السلام باشد و مراد از کثرت نبوت در انزمین رجعت انبیا باشد تشک
تفاراه و یثب کبورا و تشرولیرا یعنی بسیار شود شرافت بسیار شود جبروت و خریده شوند
اسیران یا کشوده شوند بستکان مقصود از اینفقرات واضح و تطبیق انها بر هر دو احتمال ظاهر است
شیتا شیقا و مشتا تا عافا و محفا عیقا و دبیقا مشتقنا یعنی شش ارزومند همان شش ارزومند شوای

بد شوارئی افتند بعد از دشوارئی و چیپند کان ترجمه بیفتند عصا متر ساو ناسا و هلسار دیا یعنی
نیز بیفتند و بعد از ان افتند و کنده شود و خورده شود فیسا متعر فاعل بدشا سفنا کصر نابرع
و فا تلسپا یعنی بخبر از ففا برین شود بر کنار رود خانه دو صخرا مثل امتحان کرده شده و شکسته
شده و کرفته میشود در زفاف صیوعا تصبیعا السر قاو یفزعا و مبو رعاپد یعیا نشوعا تشعشما
یعنی خیمهای رنکین که جای فرزند زاده کاتست سوخته شود و اشکار شوند خویشان معروف که
بنا بر پهر رایه ظاهر انستکه همه این فقرات خبر از واقعه کربلا باشد و مراد از شش نفر بر کزیده شهدا
باشش نفر از اولاد امیر المومنین علیه السلام که در انجا شهید شدند و چیپند کان تتمه اصحاب
باشند و سر از خنجر بریدن حضرت سید الشهدا ع و در زفاف کرفته قاسم بن الحسن ع است و
تتمه ظاهر است و میتواند شد شش اوزو مند شش نفر از دو مند که از ذوی خلافت بر آند
که حضرت امیر المومنین و امام حسن و امام حسین و امام رضا و حسین شهید فخ و زید بن علی تا
والله اعلم و تتمه فقرات این وحی تا الحال خبری از ان معلوم حقیر نشده و وقت مقتضی زیاده از ان
تتبع از ان نمیکرد امید هست که بعد از این ان شاء الله تتبع کرده شود سی و چهارم انچه در بیان
دویم کتاب حکای پیغمبر است که او را ظاهرا در لغت فرنکیان باژی تعبیر میکنند و از انیستکه می
فرماید کواهرادنای سبات عداحت معطهی و الی مرعشرات هشمیم وات هادص وات هیام
وات هجرات و هر عشی تت ات کل هکومیم املتات هبیت هز کبد سلی امرادون و سو
اکاوول سیهیر کووز هبیت هرهاحرن مین هراش امراونی سبات و همه کسیس
مملیحت و هشمدت حرب مملحت هکومیم یعنی سهل مانده است که من بحرکت در ارم اسمانها و
زمین را و دریاها و اطراف عالم را و تغییر دهم عجم را و بیایند انکسیکه عجم در انتظار او باشند و پر
سازد تجانهارا از خوبیها و خوبیهای خانه اخرین بر از خانه اولین است و من بر نکون خواهم ساخت
در ان زمان تختهای پادشاهان و جبروت پادشاهی عجم را خواهم شکست سی و پنجم انچه در بیان
هفتم کتاب میخا نبی باشد فقراتی چند میباشد که ابتدا انها اینست ال نامنن برع ال تنطح ما لف
هشیخوت هقح شمر پیح پیخا خدا تعالی میفرماید دوست مدار ان اکر در ظاهر دوستی نماید و اعتماد
مکن بر ان سردار که بر تو او سردار است و از ان زن که در بغل تو میخوابد دهن خود را نکه دار چه دشمن پیغمبر

اینده عیال وزن او نباشند بعد از ان فقرات میفرماید که ترجمه انها اینستکه از زبان پیغمبر اینده می گوید که من
بخدا نگاه میکنم و بخدای من بنیز تا دیمن خواهد رسید ای زن من که دشمن منی خوشحال مباش از
افتادن من که بر خواهم خواست بعد از انکه در تاریکی نشینم و صاحب روشنی ما است در انجا
خواهد دید زن من که دشمن منست و بسیار شرمنده خواهد شد جهت انکه در دل خود گفت
که خدای تو کجا است و چشم من بر زن خواهد افتاد در کوچها و در انوقت خواهم دید او را پامال شود
مثل گل سی و ششم فقرات ایست که در فصل دویم کتاب یوئل پیغمبر که از پیغمبران بنی اسرائیل است
مذکور است و اول ان اینست وها بعی مهرقا مش ار کز وکل لر بسو هارص کیا یوم ادنی
با یقار ویوم حوشخ لواو ملا یوم عانا لاو عرافل یعنی صدا بلند کن در کوه مقدس و برسانید
بکل زمین که روز صاحب ابد و نزدیکشده روز تاریکی و تیرگی خلاصه معنی سایر فقرات انکه
در انروز امت بسیار و شجاعانی که امتی از اول مثل ایشان نیامده و بعد از ان نیز نخواهد بود
کوهها پهن خواهد شد در پیش از اتش سوزان و در عقب ان شعله افروزان خواهد برد و
زمین در انوقت چون باغ با صفا و مانند بستان میروند در برابر ان تهاد در عقبا خواهد بود تا
انکه در اخر میگوید که ان نور خدا او از خواهد داد پیشا پیش لشکر خود زیرا که لشکر او بسیار است
و بسیار شجاع و اطاعت کننده صاحب خود و انطباق بشارات این بر پیغمبر اخر الزمان ص
و لشکران و بیرون امدن از کوهستان مکه و پهن شدن انها بر کوهها و اطراف عالم ظاهر است سی
و هفتم انچه در فصل اول کتاب ناحوم است که از پیغمبران بنی اسرائیل است که اخبار ان پیغمبر موعود
میدهد و فقره اول ان اینست گوعر بیام و یبش هو وخل هنارود حریت و ملل یعنی دریا را خشک
خواهد نمود و کوهها را بحرکت خواهد اورد و زمین را متزلزل میسازد و دشمنان او بتاریکی گرفتار
میشوند سی و هشتم انچه در کتاب حزقیل که از انبیاء یهودان حزقیل و فرنگیان ازکیال وانزکیال خوانند
فقره اول اینست و اسی پح اوتام لقوئیم احادما ارص بهار اسرائیل و ملخ احاد یهیه لکولام یعنی
که من اهل اسلام را جمع خواهم نمود و از هرجا که پراکنده شده باشند بزمینشان خواهم اورد و یک
پادشاه فرمان فرمای همگی ایشان خواهد بود و دیگر ایشان محکوم حکم دو شاه نخواهند شد
و خود را بسبب بت پرستی و کارهای زشت ملوث نخواهند ساخت و من ایشان را از اینها پاک خواهم ساخت

و من خدای ایشانم و بندهٔ من داود پادشاه ایشان خواهد بود و چون با من نزدیک میشود بهمگی ایشان و در حکمهای
من راه خواهند رفت و حکمهای مرا محافظت خواهند نمود سی و نهم آنچه در فصل چهاردهم
کتاب جزقیل مذکور است که چون خاتم الانبیاء صلعم بیاید همه بتها را بشکند چهلم آنچه در فصل نهم
کتاب دانیال مذکور است و آن این است وبتیش ها کبرئیل اشر رائیتی لحادون عیحا اور هلو
صدق عوالا و لحوم خادون و نوای ولیم شبوح فقدش تراشیم و تلح و تسکل امین موعی داود
هشیب ولنیث یروشلم علماشیح ماتید یعنی جبرئیل بحضرت دانیال خبر داد که بعد از چند سال
پیغمبر پیغمبران مبعوث خواهد شد و مرتبهٔ دیگر اسلام بنا گذاشته خواهد شد و قوم سرداران شهید
خواهند شد و انا امتان نیست هر که منکر او باشد چهل و یکم آنچه در فصل دویم کتاب دانیال است
از خواب صنم که بخت النصر دیده بود و تعبیر آن برنج دولت که از آن برنج ملکوت تعبیر می کنند که
سه ملکوت آن بالاتفاق ملکوت بخت النصر و مجوس و اسکندر رومی است و در دو ملکوت
دیگر در میان طوایف خلافست و آنچه در فصل هفتم کتاب دانیال است از خواب چهار حیوان که خود
دانیال در سال اول پادشاهی بلشتصر دید و آنچه در فصل هشتم کتاب دانیال است عوج و برود
سال سیم پادشاهی بلشتصر و آنچه در فصل نهم کتاب دانیال است رفقرهٔ هفتاد هفته چیز در اینها
اشارات قویه است بظهور پیغمبر آخر الزمان صلعم و هم چنین در کتاب شعیا تلویح بلکه تصریح
بظهور آنحضرت است و مخفی نماند که جماعت یهود بعضی از آنچه را که مذکور شد حمل بر ماشیح که
منتظر او هستند می کنند بواسطهٔ ذکر ماشیح در بعضی از فقرات کتب ایشان و نصاری آنچه را در
خصوص ماشیح رسیده حمل بر عیسی میکنند چه ماشیح بمعنی مسیح است و مسیح اسم عیسی است و
بر ایشان وارد است با وجود اینکه حمل بر کسیکه بر ماشیح منتظر یهود یا بر عیسی بن مریم ممکن نیست
آنچه را هم که بخصوص لفظ ماشیح رسیده باشد دلالت بر مطلوب هیچ یک ندارد چه هم چنانکه
بعضی از متتبعین کلام عبری تصریح کرده که ماشیح اسم کسی بخصوص نیست بلکه هر بزرگ صاحب
ماشیح می گویند چنانچه در توریت در پاراش ویقرء که اول سفر سیم توریت است ابنرای اولاد هرون
در دو سه جا گفته است هکهن همشیح کوهن اسم اولاد حضرت هرون است یعنی آنکوهن بزرگ
در مزمور نصد و چهارم زبور داود خدا میفرماید دست نگذارید بمسیحان من و با پیغمبران من بد نکنید و در

مزمور

مزمور هشتاد و هفتم میفرماید که من پیدا کرده ام داود بنده خود را و او را بروغن مقدس خود مسیح نمودم
و در فصل اول کتاب پادشاهان دویم در نقل طالوت میفرماید در آخر آن حضرت داود ع از آن جوان
پرسید تو مردم کجائی جواب داد که من عمری غریبم حضرت داود ع فرمود چرا نترسیدی و دست
دراز کردی و کشتی مسیح خدا را چهل و دویم انچه در فصل بیست و چهارم انجیل متی است
که میگوید و اشنایتو سیك سیرمار اکوار سییر مار کیار هاس تار قلیطا یو اعما استونس بوتیس
بوابنوسان اس ریانا پی صلك بوی حاج هلنی صلك یوها لا صیصلك کاغا کرها و ارامك
ایمی اسواس یعنی از برای انچه خواطر می اید و از برای شما پیغمبری دیگر فارقلیط نام دارد و والیها و خلیفه ها
و جانشینان بعد از او دانا و پیشنمازان باشند از انها هلاک شوید و بجزیره افتید و دار کشیده شوید
و از انها بگریزید شهر بشهر اگر قبول دین او نکنید و اعتقاد دارید که کیست خدا چهل و دویم انچه
در فصل شانزدهم انجیل یوحنا است که عیسی میفرماید انچه ترجمه ان اینستکه مصلحت شما در اینست
که من بروم زیرا که اگر من نروم فارقلیط نخواهد امد در وقتیکه او بدنیا بیاید الزام خواهد کرد
دنیا را از گناه و از حجت که خواهد گرفت و از قیامت زیرا که من میروم بنزد پدر و بعد از ان مرا
نخواهید دید انچه را بعضی از محرفین انجیل در توجیه اینفقره نقل کرده اند که مراد حضرت عیسی است
که بعد از انسه روز از قتل خود مراجعت نمود سخن پوچی است و چه ظاهر میشود که فارقلیط
غیر از عیسی است و نیز گفته که مرا نخواهید دید و فارقلیط در زبان لاتینی یعنی واسطه است چهل و
چهارم انچه باز در همان فصل بعد از فقرات عیسی ع میفرماید که من الحال از میان شما میروم و
خبرهای بسیار داشتم که با شما بگویم اما شما حالا نمیتوانید انها را حفظ کنید در انوقت که از روح
داشت که از فارقلیط انیست که من از او در اینجا بشما خبر داده ام باید بشما تعلیم خواهد کرد همه
حق و راستی را زیرا که انچه خواهد گفت از جانب خود نخواهد گفت بلکه هرچه از جانب پروردگار
بشنود همانرا خواهد گفت و اوست که هر چیز اینده است تا قیامت بشما خبر خواهد داد و از روح
مرا جلیل خواهد ساخت چهل و پنجم در فصل چهاردهم از همان کتابست که حضرت عیسی ع بحواریین
منت گذاشته فرمود که من التماس خواهم کرد از پدر که فارقلیط روح راستی دیگر را بشما بفرستد و مخفی
نماند که نصاری چون شریعت عیسی را ابدی میدانند و بدیگری معترف نیستند لازم میاید همه اینها

باشد غایت آنچه میگویند این است که این روح ابنست بروح القدس پر میکند نمیفهمند که این ممکن نیست
چه ایشان اعتقاد دارند که ذات روح القدس با ذات عیسی یکی است والا لازم میاید وجود
دو خدا و آن نزد ایشان کفر است بنابراین چگونه میگوید تا من نروم فارقلیط نمی آید پس روح
راست دیگر چه لفظ دیگر صریح در بطلان است پس معلوم است که پیغمبری دیگر می آید چهل و ششم
آنچه در فصل سیم انجیل متی مذکور است که در وقتی که عیسی ع خبر آمدن رسول عربی ص را با امت
خود میداد میفرمود من شما را غسل توبه با آب میدهم و آنکسیکه بعد از من خواهد آمد از من بزرگتر است
و من سزاوار آن نیستم که کفشهای او را بر دارم و اوست که شما را بروح القدس غسل خواهد داد چهل
و هفتم آنچه در فصل اول انجیل یوحنا مذکور است که از زبان حضرت یحیی ع میگوید که این است آن
کسیکه بعد از من خواهد آمد و پیش از من آفریده شده است و نصاری نمیتوانند بگویند که آن حضرت
عیسی است چه در فصل سیم انجیل لوقا نوشته اند که در وقتیکه مریم بعیسی ع حامله بود آمد بخانه زکریا
ملاقات الیصابات مادر یحیی در هنگامیکه الیصابات بیحیی حامله بود و چون بهم رسیدند مریم
سلام کرد یحیی در شکم مادر از خوشحالی بحرکت آمد و الیصابات از روح القدس ممتلی شد و بمریم گفت
گفت تو مبارک هستی در وقتیکه صدای سلام تو بلند شد جنین در شکم من بحرکت آمد و تهلیل گفت
پس معلوم میشود که یحیی وقتی اینرا میداند که عیسی بدنیا آمده بود بلکه مبعوث هم شده بود
دیگر چگونه میگوید بعد از من خواهد آمد چهل و هشتم در فصل سی و چهارم انجیل یوحنا که
عیسی که فارقلیط روح راستی را که خدا میفرستد بسوی شما تعلیم خواهد نمود شما را هر چیز
و بیاد شما خواهد آورد هر چه من گفتم سلام من بر شما باد وداع میکنم من شما را چهل و نهم
در فصل هفتم انجیل متی مذکور است که یسوع یعنی عیسی از ناصره بیرون آمد و رفت بکفرناحوم
در لب دریا ساکن شد تا اینکه میگوید و از آن زمان عیسی ابتدا کرد به بشارت دادن و فرمود که توبه
کنید که نزدیک شد ظهور ملکوت الهی و همچنین در فصل بیست و ششم این انجیل است که حواریین نزد او
رسیدند و بگوئید که نزدیک شد ملکوت سموات و همچنین در فصل سی و هشتم انجیل لوقا مذکور است
که حواریین گفت بمردم بگوئید که نزدیک شد ملکوت خدا پنجاهم در فصل چهل و دوم انجیل مرقس
مذکور است که دنیا منقضی نشود مگر اینکه قایم و برپا شوند امتی و مالک شوند مملکتی را پنجاه و یکم در فصل

هفتم

هفتاد و ششم انجیل لوقا است که عیسی میفرماید هرگاه ببینید لشکرها بر یوروشلیم احاطه کرده بدانید که خراب
یوروشلیم نزدیک شده و در آن وقت یهودیان بکوهها خواهند گریخت آنهائیکه داخل شهر شدند بیرون
میگریزند و آنهائیکه در دهات هستند داخل یهودیه نشوند چه این ایام انتقامست تا برسد وقتیکه نوشته شده است
است وای بر زنان آبستن و شیرده در این روزها چه در زمین شدت و از قوم غضب بسیار خواهد کشید
و این قوم یهود بدم شمشیر گرفتار خواهند شد و باسیری خواهند رفت و یوروشلیم پامال امم خواهد
خواهد شد تا کامل شود روزگار و زمان سایر امتها برسد و علامات در خورشید و ماه و ستارگان
کان حاصل شود زمین را تنگی برسد و چون اینها شود سرها را راست کنید که خلاصی شما نزدیک شد
و نگاه کنید بدرخت انجیر و هر درختی که چون شکوفه کرد میدانید که تابستان نزدیک شده همچنین
چون شما اینها را ببینید بدانید ملکوت الله نزدیک شده و حق میگویم اینگروه از جای نخواهد
جنبید تا اینهمه واقع شود و ممکنست که آسمان و زمین زایل شود و سخن من زایل نخواهد شد
پنجاه و دوم در فصل بیست و یکم انجیل متی است که عیسی ع فرمود میگویم شما را که ملکوت خدا از
شما انتزاع خواهد شد و گرفته خواهد شد و بامتی دیگر داده خواهد شد پنجاه و سیم در فصل
بیست و هفتم انجیل است مرقس که عیسی میفرماید که هر که استنکاف کند که اعتراف کند بکلام من از
اینگروه فساق خطاکار پس خواهد آمد پسر امینس با جلال خدا و ملائکه مقدسین او و او را رسوا
خواهد کرد و مراد از پسر امینس پیغمبر است چه در زبان انجیل سین را داخل اسما میکنند گویا
تعبیر باسم مادر آنحضرت باینجهت بود که چون پدر او عبدالله نام داشت و بر همه کس عبدالله صادق
بود و محل اشتباه میشد و حضرات نصاری چون کلوبین که صاحب کتاب لغت است و یا دری انجیلو که
صاحب کتاب کروفلاسر است دست و پائی کرده اند و امینس را بمرد تفسیر کرده اند و گفته اند پسر
مرد و در انجیل عربی گفته ابن الانسان و حال اینکه امینس بمعنی انسان نیست با وجود اینکه بر این تقدیر باز
هم مطلب ثابت میشود چه باید پسر مرد بیاید و مخالفین عیسی را رسوا کند و نصاری بجز معاودت
عیسی را قابل نیستند و او پسر مرد نبود و در چند جا از انجیل خبر از آمدن ابن امینس داده و
در فصل سی و هشتم همین انجیل میگوید ابن امینس با الیا بیایند و ابن امینس زحمتها میکشد و در ردها
میبینید پنجاه و چهارم آنچه در فصل بیست و دویم از کتاب دیگر یوحنا که آنرا ابکلیسی نام کرده اند مذکور است

وانکتابی است که یوحنا بنظر نموده تا روزی که از زاد در جزیره که نامش پطموس گویند دیده و با او سخن گفته نوشته است
در انجا میگوید که این سخنان من بتو گفته‌ام در نهایت راستی اند و حق میباشند زیرا که صاحب و پیغمبر
ارواح ملک خود را بر پیغمبران فرستاد که اعلام نماید با متان خود انچه را که باید در این زودی بعمل
بیاید و میفرماید که من بزودی میایم و بجز پیغمبر اخر الزمان کسی نیامده و دیگر آنهم نصاری قایل
نیستند پنجاه و پنجم انچه در فصل سیم از همان کتاب ابکلیسی همان روح با یوحنا میگوید که من
اینها را که درین کتاب نوشته شده بتو میگویم که پیغمبر اسم او امین است و خودش گواه و امین راست است
و اول از مخلوقات خدای تعالی است و بدرستیکه اینست که بزودی خواهد امد و نیز در فصل پنجم
همین کتاب میگوید من کتابی دیدم در دست شخصی که بالای منبری از نور نشسته بود و انکتاب از
اندرون و بیرون نوشته بود و هفت مهر بران زده بودند و کسی نبود که تواند انکتاب را باز کند
در انوقت یکی گفت که اینک شیر فتح کرد انکه این کتاب را و هفت مهر را باز خواهد کرد پنجاه و ششم
انچه در فصل سیم کتاب سیکیاس نبی که نصاری بر نبوت او قائلند و از پیغمبران بزرگ نصاری است
خدای تعالی میفرماید که من خواهم فرستاد ملک خود را که مهیا کند راه را و همین که راه مهیا شد خواهد
امد به بیت الله فرمان فرمای که شما در تفحص او هستید و خواهد امد ملک میثاق که شما
خواهشمند او هستید و مراد از ملک اول عیسی ع و دوم فارقلیط که محمد صلعم باشد و اطلاق ملک
بر پیغمبر در لغت ایشان ثابت است چه کالومین که صاحب یونانی و عبرانی و شش لغت دیگر است در نزد
نصاری کمال اعتبار دارد در لغت انکه بمعنی الفا است میگوید انجلوس یعنی ملک و ملک یعنی پیغام
اورنده است از جانب خدا پنجاه و هفتم انچه در فصل چهارم از کتاب وحی ازدراس نبی که او نیز
از پیغمبران معتبر نزد نصاری است مذکور است که در خطاب به بنی اسرائیل میفرماید بعد از اظهار
منت بر انها و انکه اب رود خانه اموروس که تلخ بود در وقتیکه در بیابان تیه بودید من بجهت شما
شیرین کردم پس دیگر چکنم ای اولاد یعقوب زیرا که در شما اولاد یهودا هم نخواستند فرمان برداری
کنند پس شما را بجماعت و سلسله‌های دیگر تغییر خواهم داد و بانها اسم عظم خود را خواهم بخشید
از برای انکه احکام مرا نگاه دارند پس بعد از خطاهای دیگر مشتمل بر تهدید بلا و تعدید گناهان و ذکر انکه روز

عید و اوّل ماهها که در آن روزها بمن تقرب جستید سنتهای شما را باطل گردانیدم میفرماید ای بنی اسرائیل
که من خانهای شما را ببر امتّی سپرده تسلیم خواهم نمود و از امّت چنان امّتی هستند که با وجود آنکه
کلام مرا که شما در طور سینا شنیده‌اید نشنیده‌اند هرچه من بتوسط پیغمبر و کتاب خود بایشان
بگویم بآن ایمان خواهند آورد هرچه را من بایشان بفرمایم و پیغمبران کذشته را ندیده فرمانهای
بخواطر آورده با آنها عمل خواهند نمود و کودکان ایشان هم که من آنها را مکلف نکرده‌ام با زیرکی
و خوشحالی در احکام من محکم خواهند بود هرچند که مرا بچشم جسمانی ندیده‌اند امّا بیقین قلب
هرچه بایشان بفرمایم قبول کنند پس در اثناء آنکه از جانب خدا این پیغام را بازدراس نبی میداد که
نبی اسرائیل برساند بوی گفت برآی و نگاه کن و ببین جلال الله را و ازدور و بنظر کن بآن امّت که از سمت مشرق
می‌آیند و حق تعالی میفرماید من بآن امّت خواهم داد پادشاهی و حکومت را پنجاه و هشتم آنچه در فصل
دویم کتاب ازدراس نبی است و از اینست که میگوید بمن که ازدراسم حکم از جانب حق تعالی در کوه
اوریب رسیده بود که بنزد بنی اسرائیل بروم و چون بنزد بنی اسرائیل رفتم قول مرا رد کرده رسالت
مرا قبول نکردند بدینجهة بشما میگویم ای امّت که بشنوید آنچه من در اینکتاب بفرمان الهی نوشته‌ام
و از امیا بشنوید باید که در انتظار چوپان یعنی پیغمبر خود باشید زیرا که او استراحت ابدی را بشما
خواهد بخشید نیز اگر نزدیکست بیاید آنکسیکه در آخر الزمان خواهد آمد پنجاه و نهم آنچه
فاضل محدث مرحوم ملا محمد باقر مجلسی ره در بعضی از مؤلفات خود نقل کرده از کتاب زند
و پازند که استخراج جاماسب حکیم است نزد بعضی و شرح اسنا است که آنرا اسباع نیز گویند
و از تصانیف زردشت نزد مجوس نقل کرده ابتدای آن اینست پیام ایزد بنام افزون یعنی سلام
خدا و سلام بزرک و فرح باد بر صاحبان هوش سرمد علیم ایشان بزرک مثل آفتاب و نور که بسیار
سخن گوی دانا خوانند مردم محمدا که پادشاه قهار است پس از اینها الهاخر کننده دوزخ و بهشت
برین و پل صراط سخن گو راز دل او با خدا است اخر دنیا پیدا شود تا دین حق هم شما برجاه امید
وادی او بر دید که پیر کنند پیش او نام او سین است مثل نور است پیشانی پیش او بگذارید اگر
پادشاه باشد و اگر خزانه دارد و اگر مرد بد و اگر خوب و دست حز رسولان دولت و پایها راست
شصتم آنچه یکی از علمای مشهور و معتبر از متقدمین بنی اسرائیل گفته و این نقل از چند کتابهای معتبر

نوشته اند و معتقد هستند و از انهاست که گفته دو روی مجذوب حضرت الیاس ع که در غیبت است سیلم از آن
حضرت طول مدت بقا المرا سؤال کردم انحضرت فرمود شنا الفین هو علما وحد خزو مغنی
شش هزار سال عمر ابقا المست و بعد خراب میشود شنی الفین لا فین نحو شئی الا فین نور اشی
الا فین ماشیح یعنی دو هزار سال او تاریکی خواهد بود و دو هزار سال ثانی نور پیر خواهد بود و دو
هزار سال ثالث ماشیح و سابق بر این مذکور شد که ماشیح شخص مخصوص نیست بلکه هر بزرگ
صاحب شانرا ماشیح گویند و مبدا دو هزار سال اخر نمیتوانند شد از زمان عیسی باشد چه از زمان
موسی تا زمان عیسی علی نبینا و اله و علیهما السلام تقریبا یکهزار و پانصد سال بوده و حال او بر
این مکرر نقل شد و این بعض الله نیز اعتراف خواهد کرد که عیسی ع فرمود من نیامده ام توریت را بر هم
زنم بلکه امده ام او را با تمام رسانم و نمیتوانند امان شیح باشد که یهود میگویند چه تا حال از زمان
توریت زیاده از هزار سال گذشته و ماشیح نیامده با وجود انکه یهود ماشیح را مروج توریت
میدانند پس نیست مگر پیغمبر اخر الزمان که از موسی ع تا انحضرت تقریبا دو هزار سال بود پس
بنا بر این باید انحضرت پیغمبر بر حق باشد شصت و یکم انچه در کتاب جاماسب نامه که انرا اسرار
النجوم نیز گویند و جاماسب در انکتاب احوال حوادث اینده را نوشته مذکور است و انکتاب را مجوس
مخفی میدارند ولیکن فاضل محدث ملا محمد باقر مجلسی طاب ثراه در یکی از مؤلفات خود نقل میکند
که وزیر کرمان نسخه انرا از برای من فرستاده که بر پوست نوشته بودند و اکثر خطوط ان شبیه
بخط یونانی و معقلی و قلم داودی بود و بعضی بخط فارسی و منتسخ ان بعضی مندرس شده بود
میگوید در انکتاب از زبان زردشت نقل میکند در فصل کاهیار ها و کار هیار ها نیز گویند
بکاف فارسی و باصطلاح ایشان کاهیار ها انشش روز نیستکه خدای تعالی عالم را افرید میگویند
در روز اخر افرینش ایشان کیومرث باشد و در اخر انفصل احوال پادشاهان و انبیا را میگوید
که چند نفر و در چه زمان بهم رسیدند و دین ایشان چیست و کجا میباشند و چه بر سر ایشان
می اید تا پیغمبر اخر الزمان صلعم و گوید این پیغمبر عرب اخر پیغمبرانست که در میان کوههای مکه پیدا شود
و بر شتر سوار شود و قوم او هم شتر سواران باشند و با بندگان رود و با بندگان نشیند و او را نسا

ادم که بزعم من

نباشد و در نشیب سر مثل پیش رو ببینیده دین او اشرف دینها باشد و کتاب او باطل کرداند هر کتاب را و دولت تازیک را بر باد دهد و دین مجوس و پهلوی را بر طرف کند و نار سده و آتشکده ها را خراب کند تمام شود روزگار پیشدادیان و کیان و اسکانیان و ساسانیان و مخفی نماند که هم چنانکه در کتب انبیای سلف و غیرهم تلویح و تصریح شد که در شان پیغمبر آخر الزمان شده هم چنین بذکر خلفا و اوصیاء آنجناب کلا او بعضا اشاره شد و این نیز از جمله مؤیدات ملکه مثبت مطلوبست چه ولایت و امامت انها موقوف و مستند بنبوت آنجنابست و این از قبیل استدلال انی است که از معلول بعلت برده میشود و چون حقیت ایشان ثابت شود حقیت آنجناب ثابت است و شمه از ذکر انها گذشت که در توریت و غیره ذکر دوازده نفر و پانزده نفر شده بود و بیان نمودیم انطباق را بر ائمه اثنی عشر و همچنین از اوهم ذکر ذبیح شده در کنار فرات و ذکر ایلیا و حسنین علیهم السلم چنانکه گذشت و نیز از انجمله انجیر نیست که یوحنا که از جمله حواریین حضرت عیسی است و او را بوحنای الهی میگویند در فصل بیست و یکم کتاب ایکلیسی میفرماید که بهشت دوازده در دارد که هر کدام از یک گوهر نیست و در هر کدام از آن درها اسم هر یک از دوازده نفر تعیین شده که از نجابت انکسیکه اند دوازده نفر در زمان برداری مجمیع مخلوقات تقدم دارند نوشته شده است و بعضی از انها بسبب ذبح شدن در راه خدا بگوسفند تشبیه شده است و از انجمله حضرت شعیا پیغمبر ع در کتاب خود در سیمای بیست و ششم و بیست و هفتم در بیان مدح مهدی آخر الزمان علیه السلم میفرماید ابتدا در سیمای بیست و ششم میگوید یا سوقیها چند که اول انها اینست بوم ههو تو هشیر هسن برص یهودا عیر عا انکانو لیشوعاع هو موت واخل و خلاصه معنی این یا سوقیها یا سوقی بعد بحرف نقلید انکه در این روز خوانده خواهد شد در زمین یهودا یعنی بیت المقدس و حوالی ان تسبیح و ستایش تو و خواهد گفت این کسی است که شفاعت کننده ماها است پس گذاشته شود در انحصار و پلیس حصار یعنی شیر حاجی های بازکیند درهای را از برای آنکه داخل شوند جماعت نیکوکاران که حق را نگاه میدارند و خطهای کهنه گذشت تا اینکه میفرماید بدانید که اوست که سرنگون خواهد ساخت آنانی را که در بلندیها ساکنند و انشهر را که خود را از همه شهرها بلندتر میشمرد سرنگون خواهد ساخت و پایمال خواهند کرد انشهر را پایهای فقرا و قدمهای مساکین

زیرا که راههای مقدسین راستی باشد و جاده او را برابر راه . فتن راست است پس میگوید شعیای نبی

خداوندا در وقتیکه دیوانهای در زمین بکنی تعلیم خواهند گرفت از تو ساکنان زمین عدالت را پس با بخیه

رحم یابد منافق نخواهد کرد چه در انوقت عدالت هم یاد نخواهد گرفت بجهت آنکه در زمینی که تعلق

داشت علیها قبیح بجا آورد برای نور خدا بلند شود انشاء الله دست قوت تو و نبینند اما

ببینند و ندامت برند حاسدان تو و آتش غضب تو دشمنان را بخورد ای نور خدا از زمانی که ما

بی تو بودیم همه کس ما را در تصرف خود گرفته و باز جهت تسلی ما همین یاد تو بود پس آنانی که اهل

جهنم اند رجعت نخواهند کرد و از این راه ای نور خدا خورد و خمیر خواهند شد آنانی که ما را در تصرف

خود گرفته بودند بعد از آنکه بایدانها از روی زمین کشود ای نور خدا تا نه جلالت بهم نرسانید بلکه

جلالت تو از ابتدا بود و اینها اگر تابع تو اند بود در وقت تنگی جستجوی تو را کرده اند و در وقت شدت

حدیث تو دین ایشان بوده و آنهایکه در وقت رجعت خورشیدی خواهند گفت ما در غیبت تو از

قبیل زن حامله بودیم که نزدیک زائیدن او شده باشد و درد مند باشد و با وجود این اقرار داریم که

سبب نیفتادن جباران که در زمین بودند این بود که ما هم در زمین عدالت بجا نیاوردیم و اگر

امید تو بواسطه کلام خدا فرموده بودی بجلدی او زدیم مدتی بود که جباران را از روی زمین محو کرده

بودی و زمان خوشی آمده بود پس امید ما کشیدیم انتظار آن بسبب اعمال خود بیفایده بود زیرا که عمل

خود را خالص نکرده زمان ظهور نور او تا آخر شده انداختیم پس میفرماید بمؤمنین تو اولاً بیرون میروم

ها تا تصوا در شو خشنا ناری تل و روز تلکا و از اصر رفاهیم تبیل یعنی زنده شوند مرده

تو و اموات تو برخیزند و ستایش تو کنند مسکن گران خاک که شبنم تو شبنم روشنائی و نور است

پس در سیمان بیست و هفتم در باسوق بیست و دوم میگوید لخ عمیم بو لحدار یحا اسکود

تخا نعد محاجی کمعت رسع عد یعور زاعم کی هنه ادفنای بوص ممو و قومو الیفقد عود نو

ها ارض حالات و قلیا ها ارصات و امیها ولو محتسن عور عل هر و قتها این خطاب بشعیا

بقوم خود یعنی ای قوم من داخل محال سکناهای خود شوید و در بروی خود ببندید سهل مدتی

تا زمان خشم بگذرد زیرا که اینست نور خدا که بیرون خواهد آمد از برای دیوان گناهکاران ساکنان

ساکنان زمین را بکند و در دکند آنکه هانرا از برای ایشان فرزند از زمان اشکار خواهند کرد زمین خون خود را

دلخواهید

ونخواهید نوشانید کشتکان خود را سوم شهو بمقود اشنی یا بجز بوحفا شا وهکد وکاودح عذانا عل

لیویاتان تا حاش بارییح وعل لیویاتان تا حاش عقلتون وهارقات هتنیم اشر بایم بیوم ههو

کبرتم حتمرعتم لا یعنی در این روز انتقام خواهد کشید نور خدا بشمشیر قوی و بزرگ و سخت خود

از لیویاتان ولیویاتان از قرار یکه حرانیم فصلرا در فن رستاسی ساعبری نوشته دو معنی دارد یکی اجماع

واتفاق و دیگری دست برادری دادن دو نفر بیکدیگر از برای خدعه و مکر و حیله بهر حال منفر ما

انتقام کشید از لیویاتان که چون ملتی بود دست بکر بدهم کرده که خبرها را از طرف بالا بر میکردانید

وازلیویاتان کره در کره و کج و پریچ پس در این روز آن نور خدا خواهد طلبید باغ خود را و حدیقه

مهر و صفا خود را و در پاسوق بعد میفرماید خواهد گفت منم که از این محافظت می کنم و عوض

می دهم از برای آنکه مجبور بود هر چه از لیویاتان بدیگری هم رسانید پس اگر منصف تا تامل نماید در این فقرات

می بیند که هر از احوال الخیر است که پیغمبر ما در حق فرزند خود فرموده و مقدم لیویاتان که یعنیه

مصداق آن اتفاق و عهد و پیمان و برادری غاصبین حقوق آباء صاحب الزمانست و خصوص الحوزه

خشتا چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام در خطبه شقشقیه فرموده که عصدا آنان کره در کره و

پریچ و تابست و طلبیدن باغ مهر که اشاره بباغ فدکست که لیویاتان بدیگران خوراند صریح

در مطلب می شود خصوص چون با انتها ختم شود اینجا را که حضرت شعیا در سیمان سی و دوم

کتاب خود میفرماید که اول پاسوقها اینست هن لصدق ایملخ ملخ اول صادو ریم لمیشپاط

پاسوریم تا آخر پاسوقها که خلاصه معانی آنها اینست که هان اینستکه بعدالت پادشاهی خواهد کرد

آن پادشاه و در آن زمان شاهزادگان در دیوان مقدم خواهند بود و در آن روز چنان خواهد شد

که آدم زد و کویا اشاره بر لیویاتان باشد چون کسی میشود که از طوفان بگریزد و خود را از رعد

برق و باد پنهان سازد و آن پادشاه از قبیل رود خانه در وقت تشنکی شدید و سایه سنک

عظیم در میان بیابان خواهد بود و در آن زمان چشمها خیره نخواهد شد و کوشها روز خواهان

شنید و دلها ادراک خواهد نمود و زبان لالان فصیح تکلم خواهد کرد و جاهل و نادان و پیشوا

کفته نخواهد شد و منافق بزرک نخواهد شد تا اینکه میفرماید در آن زمان از برای منافق بدترین

وقتها خواهد بود زیرا که خیالها با تفاق رفیق خود کرده است از برای آنکه ضایع کند مظلومان از بیچاره مردم

فرمایند نظر کن ای منصف و هم چنین مصداق آنچه در سیمان یازدهم است که ابتدای آن در اول ترجمه مذکور
میشود و آخر آن اینست که در وصف آن نور خدا بعد از آنکه خبر میدهد از آخر الزمان میگوید آن
نور خدا بعدالت دیوان مساکین را خواهد کرد و براستی انتقام مظلومان را خواهد کشید ایمان
کمربند او خواهد بود و عدالت میان بند او و در زمان او گرگ و بره در یکجا ساکن خواهند شد و
پلنگ و بزغاله در یکجا خواهند چرید و گوساله و شیر و میش با هم خواهند بود و گوساله
و شیر و میش با هم خواهند بود و گوساله و خرس با هم خواهند دوید و شیر با گاو با هم خواهند
کاه خورد و طفل شیرخواره دست در سوراخ مار خواهد کرد و چون با انتها ختم شود آنچه در سیمان
چهل و دوم و چهل و نهم فرمود اظهر و اصرح میشود چه حضرت شعیا در سیمان چهل و دوم
همین کتاب میفرماید که ابتدائیها آن سابق بر این مذکور شد و در آخر میگوید من از خبرهای تازه
خبر میدهم و پیش از آنکه وقوع بهم رسانند شما را اعلام میکنم بخوانید از برای نور خدا تعریف و ستایش
تازه که ستایش او در انتهای زمین در دریای جزایر نزد ساکنان جزایر است و در سیمان چهل و نهم
میفرماید در مقامی که خدای تعالی خطاب بآن نور کرده لیکن خلاصه آن اینست که در روز دیگر مستجاب دعای
تو را و در روز شفاعت کمک و محافظت نمودم تو را و تو را میثاق قرار دادم از برای امت تا زنده
سازی زمین را و در آوری سهمهای خود میراثهائی را که بتاراج رفته بود و تا محبوسین را بیرون آوری
از بندها و بآنهائی که بظلمت میت گرفتارند بگوئید که ظهور کنند تا اینکه میفرماید زیرا که رحم کننده
ایشان حکومت ایشان خواهد کرد و جادهها مرتفع خواهند بود و اینست آنها که از دور خواهند
آمد و از سمت دریای مغرب و آنچه در اینجا فرموده که از سمت دریای مغرب خواهند آمد و در فصل ۱۴۲
فرموده ستایش و در انتهای زمین در دریای جزایر است اگر نه خوف تطویل بود حکایات شعیا را در
فرنگیان زیاد در این خصوص نقل میکردم و لیکن کلام بسیار طول کشیده است لهذا بعد از اتمام کتاب بصرالی
گفته اولا لازم است که تعلیم او با کتب پیغمبرانی که قبل از او بوده اند اختلاف نداشته باشد در مطالب و
تعلیمات عمده موافق و مطابق با آنها باشد زیرا که امکان ندارد که کتب الهی مخالف یکدیگر باشند
فقیر گوید حاصل مقصود نصرانی از این ابطال قرآنست بسبب اختلافی که میانه قرآن و کتب سماویه
مسلمه و معلوم که آنچه از جانب حق تعالی نازل شده مثل قرآن و انجیل و توریة و زبور و صحف آدم و صحف ابرهیم

موسی

موسی و عیسی آنها همه برحق بوده اند ولی تا اینکه ثابت شود که این توریة و اناجیل از بعد نزول تغییر نکرده در دست اهل
کتاب هست آیا مطابق با کتب منزله است یا آنکه مخالف است چه در جمیع ملل و ادیان امر واضح و
مبرهن است که بمحض اینکه قومی کتابی بیاورند و بگویند که این کتاب خدا است بدون دلیل قطعی
تصدیق آن جایز نیست و خداوند جل شانه تکلیف نفرموده که مجهول را تصدیق نمائیم ولی حقیت
ومطابقه قران بمعجزاتی که سابقا ببعضی از آنها اشاره شد ثابت است اما در سایر کتب دلیلی بر
مطابقه آن کتب با کتب انبیاء علیهم السلام بنظر نرسیده در جمیع مذاهب اثبات بر مدعی حقیت است
و چون فقیر در کتب سماویه تتبع کامل نمودم معلوم شد که مواضع عدیده از آنها تحریف شده است
از انجمله در توریة در قصه حضرت لوط بن عم قریب باین مضمون نوشته اند که چون قوم لوط
هلاک شدند دو دختر لوط دیدند نسل انسان منقطع میشود پس شراب بحضرت لوط دادند
و اول با دختر بزرگ و بعد با دختر کوچک زنا کرد الخ تفکر نمائید که چگونه نسبت زنا و شرب مسکرات
به پیغمبر خدا میدهند و حال آنکه عصمت پیغمبران بادله عقلیه و شواهد عیانیه ثابت است بلکه
احدی از صالحین را این نسبت سزاوار نیست اگر نسبت این عمل شنیع را بیکی از خلفا و پادشاهان آنها
دهی میگویند دروغ است پس چگونه نسبت این عمل را بحضرت لوط با وجود ظهور مراتب جلالت او
میتوان قبول کرد و حال آنکه عموم نصاری و یهود جلالت حضرت لوط را مقر و معترف میباشند
و دیگر آنکه در میان کتاب توریة و انجیل اختلافات عدیده هست که بعد از این ان شاء الله اشاره
بتفصیل آن میشود و هرگاه همه اینها از جانب خدای تعالی بود بایستی اختلافات نداشته باشد و دیگر
آنکه در کتاب توریة در نقل قصه آدم و حوا قریب باین مضمون نوشته که خدا گرفت حضرت آدم را
و او را در بهشت عدن گذارد تا آنکه او را آباد کند و حفظ کند و خدا با او وصیت فرمود که از جمیع
اشجار بهشت بخور و از شجره معرفت خیر و شر مخور بعلت اینکه چون از آن خوردی خواهی مرد و بعد
از چند سطر دیگر نوشته است که از مار به آدم و حوا گفت که اگر از آن شجره بخورید نخواهید مرد
ولکن خدا عالم است که در روزیکه بخورید از آن شجره چشم شما مفتوح میشود و مثل خدا عارف بخیر
و شر میشوید پس حوا از آن شجره خورد و به آدم نیز از آن خورانید پس دانستند که عریان شده اند و صدای
خدا را شنیدند که در بهشت راه میرفت هنگام وزیدن باد بهار پس آدم و زوجه او از وجه خدا در میان

درخت مخفی شدند پس خدا آدم را ندا کرد که آدم کجائی تو جواب داد که صدای تورا در بهشت شنیدم و ترسیدم چونکه
آنکه عریان بودیم خدا فرمود چه کسی ترا اعلام نمود که تو عریانی آیا از شجره که ترا وصیت کردم
از آن نخوری خوردی آدم گفت زنی را با من قرار دادی بمن داد و خوردم از آن پس خدا بازن فرمود
چرا چنین کردی گفت مار مرا مغرور گردانید و بعد از چند سطر دیگر نوشته اند که خدای اله فرمود
حالا این انسان مثل یکی از ما شده عارف بخیر و شر گردیده والا نشاید دست خود را دراز میکند
و از شجره حیات نیز بچیند و بخورد و تا ابد زنده بماند لهذا او را از جنت عدن بیرون کرد این مجمل قصه
مذکوره است مؤلف فقیر گوید ای عاقل تامل و تدبر کن چگونه نسبت اینکلمات را باحکم الحاکمین توان
تواند داد اولا آن شجره شجره گندم بود نه معرفت خیر و شر واضح است که اطلاق اکل بر ادراک و معرفت مجاز
بعید بلکه سبیله مجاز از مجاز و غلط است و بتفسیر از دارد و این نحو از تعبیر از سبک کلام حکیم علی
الاطلاق خارج است و ثانیا شان پیغمبران ادراک و معرفت خیر و شر است و معرفت حسن و
قبح شرط نبوت و رسالت است پس حضرت آدم ع مثل سایر پیغمبران متصف باین مقام از معرفت
نیز بود نه آنکه بواسطه اکل از شجره معرفت حاصل نموده باشد و ثالثا اینکه نوشته است که خدای اله در بهشت
راه میرفت مخالف است با ادله عقلیه و اتفاق ادیان اسمانیه صحیحه زیرا که راه رفتن از لوازم تحیز
و حدوث و از زمانیات و اجسام است بلکه مستلزم جمیع لوازم امکانست و جمیع لوازم امکان
در حضرت وجوب وجود منتفی است و رابعا اینکه نوشته است که آدم و حوا از وجه خدا در میانه
درخت مخفی شدند خلاف عقل و شرع است زیرا که هیچ چیز بر خلاق و خالق الجهل شانه مخفی نیست و
علم خدا بر همه چیز احاطه دارد والا لازم میاید که خدا مرکب از علم و جهل یا از ایجاب و سلب و
ناقص باشد و حال آنکه براهین عقلیه ثابت است که خدای تعالی کامل بالذات است و مفهومی در ذات
و صفاتش نیست و ترکیب از لوازم امکان و حدوث است و ساحت وجوب ذاتی از آن منزه است
پس خفاء آدم و حوا از خداوند عالم مخالف ضرورت عقلیه است و اگر بگوئید که آدم و حوا
گمان میکردند که در میان درختان از خدا مخفی هستند پس این کلام نیز باطل است زیرا که واضح است
که آدم با وجود مرتبت کامله نبوت و رسالت و عصمت عالم بود باحاطه علم الهی و انتفاء جهل
در مرتبه وجوب ذاتی و خامسا میگوئیم اینکه نوشته اند که خدای اله فرمود حالا این انسان مثل یکی از

ما شده

ماشده و دعاوی مجبره و شرک گردیده الحق این عبارات نیز مخالف با قواعد عقلیه است چه بر هر ذی عقلی ظاهر است که
ممکن مثل واجب نمیشود و ممکن بالذات با واجب بالذات بهیچ وجه شبیهی نیست و واجب متصف
بلوازم امکان نیست پس نسبت میانه ممکن با واجب تباین کلی است پس از این وجوه خمسه معلوم شد که
این عبارات در توریه حضرت موسی ع نبوده تحریف شده و زیاد نموده اند انکلیا ترا بر توریه و لیکن
در انجیل مکرر اسم خدا را پدر گذارده و نوشته اند که عیسی ع فرموده من میروم نزد پدرم مؤلف گوید
معنی اینکه خدا اب و پدر است اینکه عیسی ع ابن الله باشد و این معنی مقتضی قول طایفه نصاری است
که عیسی را ابن الله مینامیدند و حال آنکه هر عاقلی میداند که خدای تعالی منزه از ولد است تولد از لوازم
امکان و تغیر و حدوث و جسمیت و افتقار و غیرها بودن و مخلوقیت است تعالی الله عما یقول الظالمون
علوا کبیرا پس اینگونه عبارات از جمله مجعولات نصاری است و دلیل است بر وقوع تحریف در انجیل
نصاری میگویند خدا ثالث ثلثه است و هر سه در اول متحد بوده اند و بعد خدای تعالی عیسی را بجهت
هدایت خلق فرستاد و روح القدس مؤید و معین او بود و حال آنکه هر عاقلی میداند که عیسی و روح
القدس چون مخلوق و ممکن بوده اند در مرتبه خدا نیستند و خدای تعالی علما و قدرة و بر سایر انها
احاطه دارد و اتحاد ممکن با واجب بهیچ حیثیتی معقول نیست و جمعی از نصاری قائل بحلول و
اتحاد شده اند و فساد این قول حاجت بتبیان ندارد نصاری میگویند روح القدس قدیمیست
و حال آنکه ادله متکثره عقلیه بر امتناع تعدد قدماء متحقق است نصرانی گفته شخصی که ادعای
پیغمبری نماید باید که دلیل ظاهری نیز داشته باشد یا آنکه معجزه از آن بظهور رسیده و صادر گشته
باشد مصنف گوید غرض نصرانی انکار معجزات حضرت خاتم الانبیاء ص است و حال آنکه
معجزات هر یک از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از حد احصاء و فوق تواتر است و
تواتر این معجزات اقوی و اظهر از معجزات سایر پیغمبران است و تواتر مفید علم است و دلیل بر این مطلب
بچند وجه میتوان تقریر نمود اول آنکه جمیع این پیغمبران ع از آدم تا خاتم ص مدعی نبوت و رسالت
شدند و معجزات هر یک از ایشان بتواتر و اخبار امت ایشان متحقق گردید و معجزات هر یک از ایشان را
مخالفین انکار نمودند پس یا اینکه تواتر مذکور کافی هست یا نیست اگر کافی نباشد لازم میاید تکلیف
بما لا یطاق چه طریقی برای اکثر ناس سوای معجزات ثابته بتواتر قائم نشده اگر کافی باشد مطلوب ثابت میشود

وشکی نیست که عدد تواتر معجزات سایر انبیاء ع زیاده از معجزات محمد صلعم نیست بلکه معجزات عدیده کمتر از انست
دویم آنکه حضرت محمد صلعم ادعای رسالت فرمود و تواتر شهادة بمعجزات ایات انحضرت داد پس اگر حق
نبود باید از جانب حقتعالی رادعی برسد که بر خلق حجت تمام شود پس عدم ردع و تقریر اله عالم جل شانه
دلیل بر حقیت او ست نصرانی در رد و موضع از کتاب خود با بمطلب اعتراض نموده که بت پرستان و
اشقیاء بسیار بوده اند پس باید ردع بر انها نیز از جانب حقتعالی برسد جواب آنکه مقصود مستدل
انستکه اتمام حجت واجب است و قیام ادله عقلیه و اتفاق رسل بر قبح و حرمت بت پرستی کافی در
ردع و اتمام حجت است و غرض از ردع اتمام حجت است بنوعی که مستلزم الجاء و اضطرار نباشد زیرا
که اضطرار منافی با لطف و تکلیف است حاصل انکه هیچ یک از نصاری و مسلمانان معجزات سایر
حضرت عیسی و حضرت محمد صلعم را ندیده اند بلکه بتواتر علم برایشان حاصل شده پس بیک طریق
ثبوت مساوی هستند بلکه معجزات حضرت رسول صلعم امروز ثابت و مشاهد است مثل قران و انتظام
احکام و هدایت و معجزات باطنیه که از امام زمان ع در هر لمحه بسوی شیعیان فایز میشود که عارف
کامل بر حقایق ان مطلعست پس اگر گفته شود که معجزات عیسی ع باخبار نصاری و اعتراف
مسلمین ثابت است و معجزات حضرت محمد صلعم مختلف فیه است و متفق علیه با مختلف فیه مساوی
نیستند جواب گوییم اولا لازم این شبهه اینستکه بر تو لازم میشود که از عیسی ع دست برداشته
بموسی اکتفاء کنی زیرا که معجزات موسی متفق علیها است نزد یهود و نصاری و معجزات عیسی محل
انکار یهود است بلکه اگر بموسی ع اکتفاء میکرد میگوییم بر تو لازمست که دست از موسی برداشته
بابرهیم علی نبینا و اله و علیه السلام اکتفاء کنی و هکذا و ثانیا مناط در مطلب حصول علم است و علم
در ینمقام حاصل است و ثالثا میگوییم اعتراف مسلمین بمعجزات حضرت عیسی متوقف بر نبوت
خاتم الانبیاء است چه ایشان معجزات عیسی را مشاهده نکرده اند بلکه بسبب نبوت ان قران
و سنت محمدیه صلعم است پس هرگاه نبوت محمد صلعم ثابت نباشد معجزات عیسی ع ثابت نخواهد شد حاصل
انکه هرگاه باخبار نصاری که امت عیسی هستند معجزه عیسی ثابت شود و حجت بر یهود بان کامل شود
چرا باخبار و تواتر مسلمین معجزه حضرت محمد ثابت نشود سیم انکه حکمتها و علومی که از حضرت رسول
و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بما رسیده هر یک از انها معجزه است کامله که اعظم از معجزه

۲ اکثر معجزات او

شق القمر

شقّ القمر است چه واضح است حضرت ختمی مآب امّی بودند و درس نخوانده بود و در مراتب علم و حکمت استادی و معلّمی نداشته
با وجود اینها ابواب حکمت و علم و معرفت بر لسان آن حضرت جاری و ساری شد که فوق حکمت جمیع
انبیاء بود چنانکه هرگاه شخص عارف انجیل و توریة و قرآن را با یکدیگر بسنجد حقیقت امر برای او
منکشف میگردد بلکه هر فقره از علوم اهلبیت معجزهٔ کامله است بر حقیت این شریعت است بلکه
هر یک از کتب احادیث ایشان که بدقّت ملاحظه کنی بمراتب عدیده اشرف و اعظم و اکثر علما از توریة و
انجیل است ملاحظه کن مراتب توحید و صفات الله و سایر معارف را که در کتاب و سنت تحقیق و
بیان شده هر یک از آن در سایر کتب سماویه تحقیق نشده و این بواسطه آنستکه مشیت الهیه تعلق
گرفته بود که علم و حکمت بنور محمّد صلعم کامل شود و در سایر کتب انبیا بتمام تبیین نشود و انبیاء و رسل هم مراتب
و شئون حکمت را بیان تمیز ننمودند بلکه مکلّف بکتمان بودند تفکر کن در خطب نهج البلاغه و در
ادعیه صحیفه کامله علویه و سجادیه و در سایر ادعیه و احادیث ماثوره خواهی یافت که هر سطری
از آنها معجزه است ظاهره و حجّتی بالغه کامله که دلیلست بر حقیت این شریعت مطهره بلکه فوق کلمات
مخلوقین و دون کلام خالقست و این معنی ظاهر نمیشود مگر برای کسیکه عناد و عصبیت را ترک کند و
بچشم بصیرت و معرفت سالک سبیل حق و صدق باشد تبصره ای متابعان دین یهود و نصاری
و مطالعه کننده گان این رساله بتحقیق بدانید و آگاه باشید که آنچه در اینکتاب نوشته ام یا آنکه مینویسم
محض خیرخواهی بندگان حق تعالی است و حسد و عداوت و غرضی با احدی ندارم مگر آنکه از قبیل حب
فی الله و بغض فی الله باشد و از ملامت کننده در راه خدا خوف ندارم مقصود رضا و تسلیم او
امر و نواهی حق تعالی است و اگر کسی مجاهده کند و از حق سبحانه و تعالی راه حق را طلب کند صراط مستقیم
و منهج قویم حق برای او واضح می شود مقصود آنکه از جمیع جهات حقیت دین اسلام را واضح میکنم
و از جمیع کتب سماویه شاهد و دلیل بر حقیت دین محمّد صلعم خواهم آورد تا حجت تمام شود و کسانی
که طالب راه حق میباشند قلوب ایشان بنور حق مستفیض شود وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
سُبُلَنَا و امّا کسانی که در مقام جحود و عناد با حق هستند قابل هدایت نیستند خَتَمَ اللَّهُ عَلَى
قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ حاصل آنکه هرگاه طالب حق هستی و مشتاق
حیات ابدیه میباشی باید با نفس امّاره مجاهده و مخالفت نمائی و سعی در تحصیل حق نمائی و از تقلید آباء و

امت مهاجرت بر آن نیست و عصبیت را ترک کنی و بدانکه حضرت الرضا ع و زاری نمائی تا آنکه بفیض هدایت و رستگاری
ابدی فایز شوی و دعائی که ابتغاء در حق شما انشاالله بکند تا با نور هدایت مخبشیده کرامت
فرماید بیت معنی آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ولی کار باش کرد
که چون بمرتبه مجاهدین رسیدی حقایق معنویه بر قلب تو منکشف میگردد و مشاهده خواهی
کرد که از ذرات وجود بر توحید و نبوت و امامت گواهی خواهند داد حاصل آنکه تنبیه محض محبت
خالص محال اهل کتب شما قلباً متالم و متاثر گردیده که با اختلاف بودن طریقه یهود و نصاری
را واضح می‌کنم که شاید باین وسیله از خواب غفلت بیدار شوید و خلاف بودن طریقه خود را فهمید
براه حق سلوک نمائید و از عذاب آخرت محفوظ مانید و بنجات سرمدی برسید و چون بنابر
اوامر پیغمبران ص چنانکه در آیات عدیده از قرآن امر بهدایت و تعلیم وارد شده و در آیات ۸ الی ۲۱
فصل ۲ ام از انجیل متی وارد است از جمله واجبات و فرایض است که حقیر ادهم طوایف برسانند لهذا
بتصنیف این رساله حقیر اظهار ساختیم پس اگر نصاری و یهود عنود شما از عبارات فاسده خود
مغرور سازند و از حقایق این کتاب محروم و بی‌بهره نمایند در روز قیامت جواب بی‌ایمانی خود
در حضور خلاق عالم جل شانه و رسل و ائمه علیهم السلام باید بدهید و هرگاه از راه باطل خود بسوی
حق بشتابی و توبه کنی خدای تعالی برحمت واسعه توبه تو را قبول می‌کند و بوسیله شفعاء از
عقاب آخرت خلاصی خواهی یافت پس با حضور قلب و خضوع و خشوع با الحاح مناجات
از خدا باید و هدایت طلب کن و قرآن و حدیث را بسعی و دقت مطالعه کن و در مضامین عالیه
ان تفکر کن تا بعنایات کامله حق تعالی بشرف دین اسلام فایز شوی والسلام علی من اتبع الهدی
نصرانی که تفتی ثالثاً بایست که اعمال و رفتار او لایق پیغمبر خدا ص باشد بدین عبارت که مطلب
مقصد او در انجام احکام خدا و تمیز حلال و حرام است کلیتاً بوده باشد مولف فقیر گوید هر که
بچشم معرفت و انصاف بدون مجادله و اعتساف در حالات و اقوال و افعال پیغمبران عظام از
آدم تا خاتم ص و هم چنین در حالات ائمه هدی و سایر اوصیاء تتبع و ملاحظه کند و در مراتب
کمالات و اخلاق و صفات کامله آنها آگاه شود با ایمان کامل بر حقیت و صدق و راستی و حقیقت
آنها رایی او حاصل میگردد و عیاناً در این باب مغنی ببیان است بلکه هر یک از اخلاق عظیمه کریمه ایشان از

حد

حلم و حسن خلق پیغمبر اکرم و فضائل او ثابت است و امثال اینها معجزهٔ کامله و حجت وافیه کافیه شافیه است
بر حقیت انها و همچنین ذلیل شدن اعدا و بجز ره نمود متصف شود اگر از انوار مظهره انها مر او را تابش میکند
پس جمیع مراتب حق را تصدیق مینماید و کسیکه معاند و لجوج باشد هدایت نمییابد و من لم یجعل
الله له نورا فما له من نور ابو جهل مکرر میگفت صورت محمد صلعم صورت دروغ گو نیست و لکن
ایمان باو نمیاورم او رد کسانی که از قریش با انحضرت کافر شدند محض عصبیت و حسد و بغض
و بغی و تکبر بود مثل کفر یهود بحضرت عیسی ع که از روی عناد و تکبر بود و الا حقیت هر کدام بیان واضح
و لایح است و حجت الهیه بر همه مکلفین تمام و کاملست هم چنان حالت زهد و خضوع و خشیت محمد و آل
محمد صلعم کاشف در نبوت صدق و حقیت ایشانست و بالای منصف عیانست که سلوک انها محض
اطاعت اوامر و نواهی حق تعالی بوده و همه چیز را در راه حق ایثار کردند و رضای حق تعالی را طالب بودند
و الله الهادی الی سبیل الرشاد نصاری گفته‌اند و انبیا باید که تعلیم خود را مجبورا مقبول خلق نسازند
زیرا که واضحست که ایمان آوردن بخدا و او را دوست داشتن و قلبا تابع احکام او گشتن مجبورا
میسر نیست بلکه جبر در این امورات با ایمان و اطاعت قلب مانع است الخ مقصود نصاری از اعتبار این
انستکه چنانکه حضرت عیسی ع بدون جنگ و شمشیر خلق را دعوت فرمود باید حضرت محمد صلعم
نیز چنین باشد جواب انکه مراتب خلق در ازمنه مختلف میباشند قومی از انها مانند امت حضرت موسی ع
عنود و لجوج بودند لهذا بلاها و سختیها پیوسته از جانب حق تعالی بر انها نازل میشد تا انکه منحرف
و رجا بصراط مستقیم قایم شوند و قومی مثل نصاری که مثل یهود عنود نبودند و اکثر انها در مقام
انصاف بودند لهذا حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بمحض نصیحت و آیات بینات انها را
هدایت فرمود و در آخر الزمان فرق مختلفه پیدا شدند عزیمت حرب با اسلام نمودند و هر گاه
جنگ و دفاع نمیشد کفار بر اهل اسلام غالب میشدند و این معنی مستلزم هلاکت مسلمانان بود
و دیگر انکه حضرت عیسی ع مظهر اسمای رحمت و عفو و کرم بود لهذا جنگ نمیکرد و حضرت محمد صلعم
مظهر جمیع اسماء الله بود لهذا مراتب رحمت و غضب باید بر وجود انحضرت صلعم ظاهر گردد چنانکه
گذشت و دیگر انکه گاهی مجبور نمودن بر ایمان مقرون بحکمت و مصالح عدیده ایست که رسول خدا صلعم
مقتضای ان سلوک میفرمایند و عقول رعیت بان ادراک نمیکند لهذا پیغمبر صلعم تعضیر المجبور بر اسلام میفرمایند

تا بعد بتدریج آیات اسلام را مشاهده نمایند و بالطوع والرغبه مؤمن شوند یا آنکه مسلمانان از شر و
اذیت او ایمن گردند مثل ایمان ابوسفیان لعنه الله و امثال او و کتابا میشود که پیغمبر الزام میفرماید شخصی را
با ایمان از جهت آنکه اولا دانسته باشد بالطوع والرغبه بخدا ایمان بیاورند حاصل آنکه بحث
نصرانی بر حکیم کامل ناشی از عدم اطلاع بر مراتب حکمت است هرگاه بر شمرده شد از حکمتها که
مصالح جهاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مطلع بود چنین کلامی از او صادر نمیشد
نصرانی گفته فصل اول در تحقیق و تشخیص که میگویند که خبر رسالت محمد صلعم در کتب عهد عتیق
و جدید مسطور است مؤلف فقیر گوید بعد از آنکه بیان شده و میشود از آیات بینات دیگر محتاج
بتفصیل این مطالب نیستیم ولی بعضی از مطالب باطله این نصرانی را که در این فصل نوشته متعرض بیان
آن خواهم شد ان شاء الله تعالی نصرانی در اول صفحه ورق سیم این فصل نوشته در کتب عهد عتیق
درباره مسیح دو قسم مسطور داشته قسمی شامل فروتنی و افتاده گی او است و قسمی شامل مرتبه
اعلامیت و الوهیتش است الخ مؤلف گوید مخفی نیست بلکه از بدیهیات است که حضرت یسوع
مسیح بنده خاص و مقرب خدا بوده و در مرتبه الوهیت نبوده زیرا که بادله عقلیه و اتفاق جمیع
مذاهب حقه مبرهن است که عیسی مخلوق و فقیر الی الله بوده و ممکن بالذات و بمرتبه الوهیت نرسیده
جسم محتاج بزمان و مکان است و بقاء او منوط بفیض ازلی تعالی است محتاج چگونه خدا و خالق
و رزاق و اله خواهد بود بلی جمعی از جهال نصاری چون معجزات کامله حضرت عیسی را مشاهده نمودند
غلو نمودند و قایل بالوهیتش شدند چنانکه بسیاری از خلق معجزات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را
دیدند غالی شدند و او را خدا دانستند و این معنی کفر و ضلالت است ممکن بالذات با واجب الوجود
مشابهتی ندارد و اگر فرض کنیم که امر ربوبیت و الوهیت عیسی ع در آن باشد این دلیل بر تغییر و
تصحیف انجیل است و اگر در بعضی از مواضع باسم خدا تعبیر شده بنحو مجاز است چه بلدها و ملکها
مکرر باسم خدا نامیده اند و مقصود الوهیت حقیقیه نیست زیرا که توحید اله عالم و عدم ربوبیت
ممکنات متفق علیه است در جمیع ادیان و مذاهب و همه امتها اتفاق دارند بر اینکه قول بالوهیت
احدی از ممکنات کفر است پس ادله عقلیه و نقلیه و احدیت خدای عالم جل شانه و ابطال آنکه از جهت توحید
در همه کتب سماویه مسطور است دلیلیست بر کذب قول این نصرانی بلکه از دو مرتبه که نصرانی در حق عیسی ع

ابن احتمال

بالله

مالنشل

قائل شده از مرتبه الوهیت و عبودیت تناقض صریحیست و اجتماع آنها در مرتبه واحد محال و ممتنع است
ونهم آنکه در سطر چهارم از همین صفحه نوشته است آیات مذکوره بقسم دویم شامل است
و بزرگی و قدرت و حکمرانی مسیح را بیان می‌سازد که بنا بر این حکم آسمانها و زمین در دست او است
و حال بنوع عزم فرمانروائی سلطنت جهان را مینماید و امورات دنیا را گردش میدهد چنانچه خود در آیه
۱۸ از باب ۲۸ متی فرموده است که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است و هنگامی
که در دفعه ثانی بر زمین نزول خواهد فرمود بنوع فرمانروائی سلطنت کرده در روز آخر حکم
و دیوان را خواهد بود چنانچه در آیه ۲۲ ب ۵ یوحنا مرقوم است که مسیح فرموده است
که پدر بر هیچ کس حکم نمیکند تمام حکمرانی را به پسر داده است تا آنکه همه مردم پسر را عزت کنند
چنانکه پدر را عزت میکنند مؤلف گوید اولاً هیچ از اینعبارات ثابت نیست بر فرض اینکه کلام یسوع مسیح ع
باشد دلالت بر الوهیتش نمیکند بلکه همه آنها مرتبه عبودیت کامله است و ثانیاً گوئیم قول مسیح
که فرموده تمامی قدرت در آسمان و زمین عطا فرموده اینعبارت اشاره بمرتبه نورانیت و
رسالت و عبودیت مسیح است و شکی و اختلافی نداریم در اینکه مسیح نور پاک و معصوم و رسول
بوده ولی استمرار سلطنت و رسالت او را تا این زمان و عدم نسخ را که نصاری قائل بآن هستند
این آیات دلالت بر ثبوت آن ندارد و اینکه بیان نموده در دفعه ثانی بر زمین نزول خواهد فرمود
وقت آن هنگام ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام که یسوع مسیح از آسمان نازل میشود
و با آنحضرت اقتداء مینماید و از جانب حضرت حجت در حکم و دیوان تصرف خواهد داشت
و کلامی که از کتاب یوحنا نقل شده محل کلام است اولاً با مرتبه بدا منافات دارد و حال آنکه
وقوع آن فی الجمله محل وفاقست چنانکه مسلم است که در حق حضرت اسمعیل یا اسحق در امر
ذبح بدا شد و ثانیاً اینعبارت مناسب است با مذهب یهود که گفتند ید الله مغلوله بلکه این
معنی با مراتب قدرت و اسم کامله خداوند منافات دارد که مقتضای الوهیت رفتار نکند
و امر الوهیت را آنحضرت عیسی رجوع فرماید بلکه تفویض مطلق که مشتمل بر تفویض در امر
صنع و خلقت است منافات با دلیل عقلی دارد زیرا که ممتنع است که مخلوق صانع باشد و قدرت
پیدا کند بر خالقیت و صانعیت بلکه صنع و خلق اختصاص بخدا دارد و ثالثاً گوئیم تعبیر به پسر و پدر که

مستلزم تولید است مخالف با قواعد عقلیه است و تولید ... وجود ذات امتناع دارد و خدا تعالی
منزه از آنست و رابعاً اینکه روشن است پس ترجیح کسی که تمیز نکند بلکه تمام حکم این امر بمسیح
داده اگر بمعنی استمرار است لازم میاید که در روز قیامت نیز خدا حکمی نکند و تفویض نماید
بیسوع مسیح ع و این مخالف با آیات انجیل یوحنا و متی است بلکه مخالف با زبور و توریه زیرا
که آیات عدیده از کتب مسطوره دلالت دارد بر اینکه خدا در روز قیامت ثواب و عقاب حکم می
مکند و ملائکه را امر و نهی میفرماید و اگر گویند بمعنی استمرار نیست پس ممکن است که اختصاص
داشته باشد بزمانی که عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در زمین بوده و حکم میفرموده سبب آیس رجوع
بزمان محمد صلی الله علیه و آله ندارد نصاری گفته در آیه ۷ و ۸ باب اول نامه دوم بتسلونیکیان
مذکور است که یسوع مسیح با فرشتگان قدرتش از آسمان ظاهر خواهد شد در آتش مشتعل
منتقم از آنانی که خدا را نمیشناسند و آنانی که خدا و بشارت مسیح را اطاعت نمینمایند مؤلف
گوید این هم مطابقت با احادیث اثنی عشریه که میگویند حضرت عیسی ع در زمان ظهور حضرت
قائم علیه السلام بزمین خواهد آمد و جهاد خواهد نمود نصاری گفته در باب فرود آمدن مسیح ع
در روز آخر جهت انتقام و انصاف در آیات ۱۱ الی ۱۶ باب ۱۹ مکاشفات چنین مسطور است
که دیدم آسمان را گشاده و ناگاه اسب سفیدی که سوارش بر اسب حقیقی مسمی است و بعدل و انصاف
و جنگ مینماید و چشمهایش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و نامی مرقوم بود که
هیچ کس نمیفهمید جز خودش و جامه پوشیده بود که در خون رنگ شده بود و اسمش کلمة الله
بود و سپاهیانی که در آسمانند بر اسبان سفید سوار شده و حریر سفید درخشنده پوشیده در عقبش
میبودند و از دهنش شمشیر برنده بیرون آمد که قبایل را بآن زند و بر آنها بعصای آهنی حکمرانی خواهد
کرد و میخواند قهر و سخط خدای قادر مطلق را با پا افشار زد و بر لباس در ران خود اسمی نوشته
دارد که پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان مولف گوید هر چند این آیات در باب نزول
عیسی ع وارد شده ولی مابین عیسی تصریح گشته و هیچ وجه دلالتی ندارد بر اینکه مراد یوحنا
از این شخص حضرت عیسی است و علامات و صفاتی که در این آیات ذکر شده مطابقت با احادیث
ماثوره از طریق شیعه که در حق حضرت خاتم الانبیا ع و در حق حضرت قائم ع ذکر شده و کسی از

اشکال ثلثه است و غیر آنها که شعور باشد نمیفهمند که مراد از اسب کنایه از مقام عبودیت کامله است
و اینکه نوشته که سوار شد اسب حقیقی مستی است اشاره است بسوی آنکه آن نور مظهر صراط
مستقیم است چنانکه مطابقست با بیانات بافقره زیارت جامعه کبیره اَنتُمُ السَّبیلُ الاَعظَمُ و
الصِّراطُ الاَقوَمُ و معلومست که متابعت آنها سبیل و صراط بهشت و قربت و راست
حقیقی مساوی با مهدی و قائم ع است زیرا که هدایت تنها مطلوب صراط مستقیم و راست
و قائم بامر حضرت الله عالم مربوط با معنای سبیل اعظم است و اینکه نوشته است که بحوالی صفات
و جنگ مینماید دلیلیست بر اینکه آن سوار حضرت عیسی نیست زیرا که آنحضرت در معرض
جهاد و جنگ نبود بلکه مظهر اسم رحمت بود و لیکن حضرت محمد و حسین و قائم علیهم السلام
همه باین صفت متصف بودند و اینکه نوشته است چشمهای او چون شعله آتش بود اشاره
بمراتب غضب فی الله و لله است چنانکه گذشت که محمد و آل محمد ص مظهر اسمای رحمت و
غضب هستند خزائن الله هستند و معدن رحمت و اصول کرم و مصادر جود میباشند و رحمت
آنها رحمت خدا است و غضب آنها غضب خدا و قسیم جنت و نار هستند وَمَا یَشاؤنَ اِلّا
اَن یَشاءَ اللهُ و تفصیل این مطالب را فقیر در کتاب شرح الزیاره بیان نموده ام و اینکه نوشته است
بر سرش افسرهای بسیار اشاره است باحادیثی که ماثور است در اینکه ولایت علی علیه السلام
مثل آن مثل شجره طوبی و سدرة المنتهی است و محل شجره طوبی در خانه علی ع است و در
هر خانه از خانهای بهشت یکشاخه از شاخهای او هست و ممکنست که مراد از افسرها عبودیت
و اطاعت کامله باشد مطابق مضمون حدیث العُبُودِیَّةُ جَوهَرَةٌ کُنهُهَا الرُّبُوبِیَّةُ یا
آنکه رشته و افسر محبت خدای تعالی باشد و اینکه نوشته است و نامی مرقوم بوده که هیچ کس از آن
نمیفهمید جز خودش اشاره بمقام نورانیت آنحضرتست که فرمودند ما عرفنی الا الله
و انت و فرموده باطنی غیب لا یدرک و فرمودند معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معلوم است
که نور امام ع احاطه دارد بر عقول موجودات پس هیچکس بر آن احاطه نمیکند و دیگر آنکه اسم او
علی بود و علی اسم خدا است و کنه و حقیقت اسماء الله را سوای معصومین ع احدی نمیفهمد
و اینکه نوشته است و جامه پوشیده بود که در خون رنگ شده بود اشاره بمقام شهادت آنحضرت است

و اینکه نوشته است اسمش کلمة الله بود اشاره بمعنی لسان الله است چون رسول و امام بر حسب
وحی و کلام الهی تکلم میکنند لهذا ایشانرا کلمة الله و لسان الله می گویند و اسم یسوع مسیح
کلمة الله نبود بلکه کلمة الله لقب آنحضرت است و اینکه نوشته اند سپاهیان آسمانی در عقبش
میروند اشاره بملائکه است که بجهة نصرت حضرت رسول صلعم و حضرت امیر المومنین ع
آمده اند و بجهت حضرت قائم علیه السلام نیز خواهند آمد و اینکه نوشته است که بقصبه آهنی
حکمرانی خواهد کرد و چه معلوم است که حضرت عیسی ذو الفقار و شمشیر نداشت و جنگ
نمیکرد و اینکه نوشته است بر لباس خود اسمی نوشته دارد که پادشاه پادشاهان اشاره
بمراتب ولایت و سلطنت ایشانست که ولایت انها جمیع انبیا و اوصیا و ملائکه را شامل است
چنانکه مطابق این است احادیث شیعه در باب تفسیر این وَاِنَّ مِن شِیعَتِهِ لَاِبرٰهِیم وارد شده اما
مؤلف گوید چون مطالب اینکتاب قابل تعرض نیست لهذا متعرض نشد که جمیع سطور اینکتاب
نمیشود بلکه اقتصار بر مهمات شبهات او میشود بطلان باقی کلمات او راجع بوضوح است
نصری گفته فصل دویم در تفتیش و تشخیص اینکه آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن میتواند
شد یا نه مؤلف گوید هر گاه کسی عقلی و شعوری داشته باشد که بتواند میانه کلام خالق و
کلام مخلوق تمیز دهد بعین الیقین بلکه بطریق حق الیقین آگاه می شود که قرآن کتاب خدا است
چنانکه جمله از شواهد و معجزات قرآن سابقا ذکر شد توضیح آنکه در زمان نزول قرآن در عرب
فصحا و بلغا و اهل معرفت بسیار بوده اند و سعی بلیغ در ابطال این معجزه نمودند روز بروز
ظهور و قوت آن زیاد شد و انچه خواستند یک آیه مثل قرآن بیاورند نتوانستند معلوم شد
که قدرت و عقل بشر استعداد انشاء آن ندارد و ایضا اگر کتاب از غیر خدا بود نظر بوجوب
لطف و اتمام حجت لازم بود بر خدا تعالی آنرا ابطال نماید بمعجزه و بخوان چنانکه ابطال سحر بر
خدا لازمست و حال آنکه پیوسته تایید و شواهد صدق آن از شرع انور ظاهر میشد و نور
نورانیت آن در تزاید بود و ایضا در آیات عدیده از غیب خبر داده و اخبار از غیب اختصاص بخدا تعالی
دارد و از بسیار آیات اول در حق ابولهب فرموده سَیَصلیٰ نَارًا ذَاتَ لَهَب و این آیه دلالت میکند بر
اینکه ایمان نخواهد آورد و چه وصول باتش جهنم مساوی با عدم ایمان است دویم در حق یهود فرموده ضربت

اشاره بذو الفقار و شمشیر است حق

علیهم

عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ و تا بحال این معنی برقرار است سیم خبر داده از عداوت یهود و نصاری
تا روز قیامت در ایه وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ چهارم خبر داده
از مغلوب شدن کفار در ایه کریمه قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ الایه پنجم ایه کریمه وَاللهُ
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ششم ایه الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ
سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ الخ هفتم ایه کریمه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
هشتم ایه کریمه وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ الایه
نهم إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ دهم قوله تعالی وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا
لَكُمْ الایه یازدهم ایه کریمه لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ الخ و آنچه در
اخبار محمد صلعم و آل محمد علیهم السلام از مغیبات فوق حد تواتر است که مسلم را مجال
انکاری باقی نمیماند چنانکه در کتاب نهج البلاغه و احتجاجات بحار بسیاری از مغیبات مسطور است
نظیر الفتنة و غیره اگر بالفرض تو گوئیم که عبارت قرآن دلیل از برای حق بودن باشد باز دلیل
ناقص است بسبب آنکه محض آنکسانی که زبان عربی را تعلم و کاملا خوانده و واقفیت کلی بزبان
زبان دارند این دلیل را میتوانند فهمید و بس لکن سایر اشخاص عالم فی نفس خود شاید ایشان
این دلیل ابدا قادر نخواهند بود الخ مؤلف فقیر گوید چنانکه معجزات حضرت موسی را چون سحره
مشاهده کردند و دانستند که سحر نیست ایمان آوردند و بر سایر خلق نیز حجت کامل شد و
معجزات حضرت عیسی ع را چون حکماء و اطباء مشاهده نمودند ایمان آوردند و بر سایر مردم
نیز حجت کامل شد همچنین معجزه قرآن را چون فصحا و بلغاء و اهل خبره و بصیرت مشاهده نمودند
بمعجز خود معترف شدند سایر خلق نیز از روی ادراک و شعور متابعت نمودند و این معنی در نظر هر
عقلی مستمر است که جاهل بهر صنعتی رجوع باهل آن صنعت میکند تا آنکه حق و باطل را
از یکدیگر تمیز دهد حاصل آنکه چون عموم اهل خبره و بصیرت معجزه را تصدیق کنند همین
بحقیت آن برای سایر خلق حاصل میشود و ایضا چون معجزه بودن قرآن از جهتها عدیده است
و هر کسی بر حسب استعداد و قابلیت خود بنور قرآن هدایت می یابد لهذا اختصاص ببعضی
دون بعضی ندارد هر چند در تمام مردم در اکتساب نور از قرآن مختلف میباشد و دیگر آنکه سایر خلق

چون بعضی نصیحت بتواتر یا حسن مطلع میشوند بر معجزه بودن از عالم می شود و دیگر آنکه بسیار خلق
قدرت بر تعلم و ترجمه قرآن دارند و تخصص از معجزه و حق بر همه مکلفین لازم است و مقدار
بواسطه مقدور داشت نصرانی گفته قرآن کلام خدا نیست و مخالف قرآن با انجیل بدین طریق است
اول در انجیل بصراحت تمام الوهیت مسیح بیان شده لکن قرآن بر عکس از الوهیت مسیح را
انکار نموده او را محض در مرتبه پیغمبری محسوب نماید مصنف این هر جمله دلیل بر تحریف و
تصحیف انجیل است زیرا که تمام حالات عیسی ع شاهد بمقام عبودیت او بوده و دعوی
الوهیت با مقام عبودیت مناقض است چگونه متعقل است که بشر خدا باشد و ادله عقلی
در این مقام بسیار است و این هر جمله موکول بوضوح و اتفاق عقلاء است نصرانی گفته در انجیل
واضحا مسطور گشته که مرگ مسیح کفاره گناهکاران است نهایت قرآن در خصوص موت مسیح
نهایت در خصوص موت مسیح ادعا را متشکی میسازد زیرا که در یکجا مقرر و در مقام دیگر
منکر مرگ او است الخ مولف گوید خدا میفرماید و اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک
الی و مشهور میان علماء آنستکه حضرت عیسی ع زنده باسمان رفت و متوفی بمعنای قابض است
یعنی انی قابضک و رافعک الی یعنی خدا فرموده که من قبض و اخذ میکنم تو را بسوی عالم علوی و ممکن است
که معنای متوفی مانند در قرآن قطع علایق باشد که مانع از عروج بعالم علوی است یا اینکه مساوی
با معنای موت اما قبل از موت او باشد پس کلمه متوفیک بمعنای قبض روح نیست یا اینکه بمعنای
تأخیر اجل باشد لهذا خدای تعالی فرموده و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و بعضی از
علماء گفته اند که این ما قتلوه نفی قتل میکند و دلالت بر نفی موت ندارد پس معارضه میان
این و این انی متوفیک نیست کاش نصرانی تمام آیات را تتبع نموده بود که دروغ نسبت به قرآن
نگوید نصرانی گفته سوم در انجیل گفته شده که آن مسیح و وسیله صادق و واحد که میان خدا
و خلق میباشد مسیح است لکن محمدیان میگویند که شفیع المذنبین محمد است جواب آنکه منافاتی
نیست میان اینکه حضرت محمد ص و عیسی هر دو شفیع باشند شفعاء روز جزا بسیار میباشند
و هر یک از آنها بنحوی شفاعت خواهند کرد و مسلمانان منکر شفاعت عیسی نیستند نهایت
نهایت الامر مقام شفاعت و وسیله محمد ص را اعظم و اشرف از سایر شفعاء ملک محیط بهمه میدانیم نصرانی

گفته

کفته چهارم خدای واحد و ابدی خود دانند در انجیل باسم اب و ابن و روح القدس نامیده است اما ازین
نوع بیان کشتن ذات پاک الهی قائل نیست بلکه محمدی بتعلیم تثلیث در مرتبه کفر میشمارند
انکه تثلیث و توحید از امور متناقضه است چکونه مقصود است که خدای تعالی با وجود انکه واحد
واحد المعنی باشد و پدر عیسی و ابن و روح القدس هم باشد سبحان الله روح القدس و عیسی
هر دو مخلوق و حادث میباشند و حادث ممتنع است که قدیم باشد و دیکر انکه در انجیل
خدا را باسم اب و پدر نامیده اند ولی باسم ابن نامیده نشده نه در انجیل و نه در سایر کتب سماوی
چنانکه بر متتبع واضح است خوب بود نصاری تمام انجیل را تتبع کنند تا انکه چیزی بر انجیل یا بر سایر
کتب سماویه نسبت خلاف و دروغ نکویند و هر کاه نصاری معنای واحد و وحدت خدا را دانسته
بود خدا را اب و ابن و روح القدس نمیدانستند ولی از کلمات انجیل و نصاری مستفاد می شود که
سه قدیم قائل شده اند اول خدا و عیسی و روح القدس و حال انکه بدیهی عقول است که قدیم واحد
و واحد المعنی است زیرا که تعدد مستلزم اقتران و حدوث است و از لوازم امکانست و
معلوم است که حضرت عیسی ع و روح القدس عبد و مخلوق خدای تعالی هستند چنانکه مواضع
از کتاب انجیل و یوحنا شاهد بر انست و مخلوق محالست که قدیم و ازلی باشد قدیم شان
واجب الوجود است و مخلوق از عالم خلقت و از عالم امر که محل مشیت است فائض میشود
نصاری عالم امر و خلق و عالم ملکوت و جبروت و ملک را از یکدیکر تشخیص نداده اند جمعی
از نصاری کفته اند روح القدس اول در عیسی ع حلول کرده بود و حال در پاپ که بزرک نصاری است
حلول کرده جمعی دیکر میکویند خدا متحد است با عیسی و روح القدس جمعی دیکر میکویند عیسی
خداوند عالمست و در چند جای از کتاب انجیل حتی عیسی را خدا یاد کرده و این یعنی انکار ربوبیت
خلاق عالمست زیرا که شریک نقص است و مستلزم انیستکه مفهوم وجوب وجود مرکب
باشد از سه موضع و نقص و ترکیب از لوازم امکانست و ساحت وجوب کامل الذاتست تعالی
الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و جمعی دیکر از نصاری قائل بحلول شده اند میکویند خدای تعالی
در عیسی و روح القدس حلول کرده و حلول مستلزم تغییر و حدوث است و خدا محیط است بهمه
مخلوقات علما و قدرة و رتبة و محیط در محاط حلول نمیکند و الا لازم میاید محیط محاط شود و از محالاتست

و در مرتبه

و دیگر آنکه حلول مستلزم زمان و مکانست و خدای تعالی منزه از زمان و مکانست و اکثر نصاری میگویند
خدای تعالی ثالث ثلثه است بمعنی وحدة در کثرة نظیر قول جمعی از عرفای اسلامیان که قائل بوحدة
موجود شده در واجب و ممکن و جمعی قائل بوحدة وجود شده و این دو قول هرچند باطل است
ولی بر فرض صحت اختصاص بعیسی و روح القدس ندارد بلکه در کل ممکنات جاریست
و بعضی از عرفاء نصاری گفته اند فیض اقدس اول از جانب خدای تعالی فایض میشود بیسوع مسیح
و بروح القدس میرسد و از انها بسایر خلق میرسد پس ایشانرا واسطه در فیوضات میدانند و
مقتضای این مطلب اینست که عیسی و روح القدس خدا نیستند بلکه وکیل و نائب خدا میشوند و این قول
نزد اعالم بقدرت الهیه و مراتب قضا و قدر و مشیت و اراده و اذن و اجل و کتاب منافات دارد
و اکثر از علماء نصاری میگویند خدا و عیسی و روح القدس در مرتبه اولی متحد بوده اند و بعد
منفصل شده اند و مرتبه اتصالیه را مقام الوهیت عیسی مینامند و مرتبه انفصالیه را مقام
عبودیت او میدانند و مثال زده اند برای این مطلب بعقل و روح و نفس و بعضی از انها مثال
زده اند بعقل و قلب و نفس و بشمس و ضوء حاصل آنکه در طایفه نصاری در اعتقاد باینکه
خدا ثالث ثلثه است یازده قول هست و همه انها مخالف با ادله عقلیه و براهین قطعیه است
چنانکه فقیر در کتاب مقامات العارفین ابطال انها را مفصلاً نوشته ام وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ
لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ و نصاری گفته اند پیغمبر مسیح در انجیل میفرماید که کتب عهد عتیق و جدید
باطل و منسوخ نشده است و نخواهد شد و نیز گوید که آسمان و زمین برطرف خواهند گشت
اما کلام من برطرف نخواهد شد نهایت محمدیان برعکس این میگویند که بسبب ظهور قرآن
توریة و انجیل منسوخ و برطرف گشته اند مؤلف گوید شکی و اختلافی نیست در اینکه شریعت لاحقه
بعضی از احکام شریعت سابقه را نسخ میکند و بعضی را امضاء میدارد چنانکه اختلاف احکام
توریة و انجیل و همچنین اختلاف احکام یهود و نصاری شاهد بر نسخ است و لازم نیست که
جمیع احکام پیغمبران با یکدیگر متحد باشد تمام احکامی که در ملت حضرت موسی ثابت بوده در
دین مسیح ع برقرار نیست و هکذا و سبب این نسخ و اختلاف اختلاف حکم و مصالح شرعیه است
که باختلاف ازمنه و امکنه مختلف میشود ولی در مستقلات عقلیه جمیع شرایع و ادیان متفق هستند و احکام

(حاشیه: نه تمامی از آن احکام)

جمیع

جمیع ملل و مطابق با حکم عقلست و کتب عهد عتیق و جدید مشتمل بر تمام احکام است قبل از قران و انها
منسوخ نگشته پس اینکه در انجیل نوشته این کتب منسوخ نشده یعنی تمام انها منسوخ نشده
و اینکه نوشته است کلام من بر طرف نخواهد شد معلوم است که کلام خدا برقرار است و
کتب سماویه الان که نزد ائمه هدی ع موجود است ولی توریه و انجیل که در دست
مردم است تحریف شده حاصل انکه حقیت کتب سماویه را منکر نشده ایم ولی تبدیل و
تغییر که از معاندین در انها واقع شده بر خلاف حقیقت توضیح مطلب انستکه اناجیل
اربعه را بعد از صعود حضرت عیسی ع باسم انان جمع نمودند و معلوم نیست که جامع انها معصوم
بوده یا نبوده و تواتر انها ثابت نیست مدعی حقیت باید اثبات کند که این ایات موجوده در
انجیل کلام خدا است و بمحض ادعا و احتمال در هیچ ملتی از ملل نگفته اند که باید اطاعت
ان نموده بلکه منوط بحجة بالغه است پس اثبات تحریف بر ما لازم نیست بلکه اثبات بر
مدعی است و میدانیم که حکیم علی الاطلاق با عدم اتمام حجت تکلیف باطاعت انجیل نفرموده و اگر
نصاری بگویند که قران نیز بعد از وفات حضرت رسول صلعم جمع شده جواب انستکه از ادله
سابقه معلوم شد که قران زیاد نشده و احدی جرأت ندارد که یک ایه مثل قران بگوید
ولی زیاد نمودن بر توریه و انجیل ممکن است و اتیان بمثل انها سهولت دارد ملاحظه
نما اصحاح نهم از کتاب مذکور را که در ان نوشته است نوح ع بعد از خروج از کشتی شراب
خورد و مست شد و عریان گردید ملاحظه و تفکر کن چگونه شرب خمر را نسبت برسول
خدا داده اند و در کتاب خدا این مطلب زیاد کرده اند و حال انکه شرب خمر را در جمیع
ادیان حرام بوده و قبح عقلی دارد و حالت مستی با مرتبه نبوت منافات دارد شان پیغمبر انستکه
نظام دین و دنیای مردم را بدهد و مستی لایق مرتبه او نیست بعضی گفته ششم در
کتب مقدسه اشکال را و بیان شده است که ادمی بسبب اعمال خود نجات نخواهد یافت بلکه
محض بسبب ایمان اوردن بر یسوع مسیح نجات پیدا کند در انجیل ثبت شده در ایات ۲۳ و ۲۴
باب ۳ و در ایت ۵ باب ۴ نامه باهل روم و در ایات ۸ و ۹ باب ۲ نامه باهل افسس
مذکور است مکرر در قران نوشته شده که ادمی بسبب اعمال حسنه و ثواب نجات خواهد یافت.

جواب کاش بعضی آمد که در حقیقت معنی را میفهمیدند تا آنکه این مناقشات بیجا نکنند و آنچه از قرآن عظیم مستفاد
میشود اینستکه نجات بر ایمانست ولی ایمان مشتمل بر اعمال صالحه است خدا میفرماید
وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات و در مقام دیگر میفرماید والعصر ان الانسان لفی
خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و آیاتی که مشتمل بر ذکر ایمان تنهاست و مشتمل
بر خصوص اعمال صالحه است محمول بر آیات مشتمل بر اعمالست چه از آیات مستفاد و
معلوم می شود که ایمان شرط در قبول شدن اعمالست و ایمان بیسوع مسیح بلکه بجمیع پیغمبران
لازمست قال الله تبارک و تعالی لا نفرق بین احد من رسله و ایمان ببعضی از پیغمبران بدون
ایمان بسایر رسل صحیح نیست بلکه مشروط بیکدیگر است پس معلوم شد و اینکه در انجیل
محض ایمان بیسوع مسیح را متعرض شده جهت اینستکه در آن زمان همان اعتقاد و اقرار بمسیح
بر امتان لازم بود و اعتقاد بحضرت محمد صلعم بر امت مسیح در آن زمان لازم نبوده لهذا معرفت
حضرت محمد صلعم را در انجیل شرط نجات نگرفته هر چند بر خود مسیح اقرار و اعتقاد برسالت
حضرت محمد صلعم و بولایت ائمه هدی ع لازم بود ولی ذکر آن در انجیل لازم نبود حاصل
مطالب آنکه بر فرض اینکه مسلم داریم قرآن با کتب سابقه مخالفت دارد چون نسخ جایز است ممکن است
این حکم در آن شریعت بوده و در شرع محمدی صلعم منسوخ گشته و اگر نسخ جایز نباشد چون تواتر
توریة و انجیل معلوم نشده و حقیت قرآن بمعجزات سابقه معلوم گشته لهذا آیات قرآن دلیل بر
وقوع تحریف در سایر کتب است هر چند معلوم است که آنچه از کتب بر پیغمبران نازل شده بر حق بوده
ولی در آنچه در دست مردم است تحریف و تغییر واقع شده چنانکه کشیش بعضی را گفته هفتم
مسیح در آیت ۴۴ از باب ۵ متی بتابعین خود فرموده است که من بشما می گویم که اعدای خود را دوست
بدارید و از برای آنها که بر شما لعن میکنند برکت طلبید و با آنان که شما را عداوت مینمایند احسان
کنید و از بهر آنان که شما را فحش میدهند و زحمت مینمایند دعا کنید مگر محمد با امت خود نفرموده
که با ملت غیر جهاد کنید و کسانی که از قرآن برگردند بقتل رسانید جواب آنکه محبت و احسان
بجمیع مخلوقات خدا نیز از حیثیت آنکه مخلوق خدا هستند در شرع محمدی صلعم مطلوب و مرغوبست
من احب شیئا احب آثاره و احسان در حق کسیکه با تو بدی برساند پسندیده است چنانکه از معنی دعا برکه

دعا

وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ و از دشمنی او دعای هلاکت و برکت برای مخلوقات
دشمن و دوست هر دو گشت ولی از حیثیت آنکه کفار و مشرکین محاربه حق میباشند بغض
آنها مطلوب است و عقلا هم کمال است زیرا که حب فی الله و بغض فی الله از لوازم ایمان است ولی
جهاد نیز احسان با آنها است زیرا که اگر ایمان بیاورند بثواب نایل میشوند و اگر کشته شوند عقوبت
آنها کمتر میشود بجهت اینکه اگر در دنیا توقف نمایند معصیت آنها بیشتر میشود پس قتل اینان
در حق آنها است چنانکه حضرت موسی ع مکرر جهاد میفرمود و امر میفرمود که از جهت
کفاره گناه پرستیدن عجل و اطاعت سامری یکدیگر را بقتل رسانند و جمعی از انبیاء ع مثل نوح و
لوط و هود و صالح و غیر آنها بر قوم خود نفرین فرمودند و قوم خود را هلاک کردند و این یعنی
اشد از جهاد است و از انجیل هم مستفاد میشود که چون عیسی دو مرتبه بزمین آمد جنگ
می‌کند چنانکه در آیه ۷ و ۸ باب اول نامه دویم بر تسلونیقیان مذکور است که یسوع مسیح
با فرشتگان قدرتش از آسمان ظاهر خواهد شد در آتش مشتعل منتقم از آنانی که خدا را نمیشناسند
الخ حاصل آنکه جهاد و قتل با جبر الهی از لوازم ایمان است و منافات با مرتبه رضا و تسلیم ندارد
و محبت بمخلوقات حضرت عیسی نیز با قتل مشرکین بر حسب امر حق کما تقدم نیز منافی نیست و مراد از این نبوت
زمان نزول عیسی است و وقت آن زمان ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه میباشد که
حضرت عیسی با فرشتگان در خدمت آن امام علیه السلام جهاد می‌کنند و انتقام میکشند از آنانی
که خدا را نمیشناسند یعنی از کفار چنانکه انجیل مطابق است با احادیث شیعه نصاری گفته‌اند هشتم
مسیح چنانکه در آیه ۳۵ الی ۳۴ باب ۲۰ لوقا مذکور است گفت که در آسمان یعنی بهشت نه تزویج
میکنند نه تزویج کرده میشوند زیرا که ایشان مانند فرشتگان خواهند بود و در آیه ۱۷ باب
۱۴ نامه رومیان مرقوم است که ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و آرام و خوشی در
روح القدس است مگر محمد ص در قرآن برخلاف آن بیان فرموده است که در بهشت اکل و شرب و
صحبت با حوران خواهد بود جواب آنکه این نصرانی بر حسب خیال خود آسمان را به بهشت تفسیر کرده
و در هیچ یک از ملل و ادیان این تفسیر و این اصطلاح معهود نیست البته در آسمان نه اکل و شرب و
تزویج نیست هر چند بهشت در آسمان است ولی لفظ آسمان شامل بهشت نیست و همچنین عبارت ملکوت

خدا رجوعی بهشت ندارد بلکه ملکوت فوق بهشت است و عالم امر است که محل مشیت باشد و احدی
از اهل معرفت بهشت را بعالم ملکوت تعبیر نکرده بلکه عالم ملکوت مقابل عالم ملک است و بهشت
داخل در عنوان عالم ملکست نه ملکوت وجواب دیگر آنکه نصاری این مطلب را از انجیل باشتباه
نقلکرده بجهت آنکه در انجیل متی در فصل هفتاد و سیم ذکر نموده که یسوع مسیح ع در جواب زنادقه
فرموده که گمراه شده اند وکتب را نمیشناسند و بر قوه خدا آگاه نیستند در قیامت مرد و زن نمیگیرند
وتزویج نمیکنند لکن میباشند مثل ملائکه خدا در آسمان ای مطالعه کننده کتاب این نسخه بتدبر در
حقیقت بدون مجادله واعتساف این کتاب را ملاحظه کنید ومطالبی که از انجیل نقلکرده ام با
انجیل مطابقه نمائید اگر انجیل را نمیفهمید ترجمه آنرا ملاحظه نمائید تا حقیقت قول حق و
کذب نصاری معلوم شود پس معلوم شد که عبارت انجیل قیامت بوده نصرانی آنرا باسمان و
بهشت تفسیر کرده والبته ظاهر است که در روز قیامت که مدت آن پنجاه هزار سال است تزویج
نیست این نصرانی علاوه بر اینکه قرآن نفهمیده اعتراض میکند انجیل را هم ندانسته برای
اشتباه تفسیر میکند ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور چنانکه اکثر نصاری بلکه نصرانی
مذکور وقوع نسخ در احکام را انکار میکنند وحال آنکه در انجیل متی در فصل پنجاه و نهم ذکر
کرده که یسوع مسیح فرموده که موسی از جهت قساوت قلوب شما شما را اذن داد شما را با اینکه زنان
خود را طلاق گوئید وحکم از ابتدا چنین نبوده الخ واین عبارات صریح در وقوع نسخ است نصرانی گفته
سوای دلیل مذکور علامت دیگر که قرآن از جانب خدا نیست اینستکه قرآن نقاشی ونمایشی ادبی را
رفع ننموده از آنکه در دیباچه رساله ذکر نموده ایم که لازمست که الهام حقیقی آن نقاشی
روحانی که خدا در روح وقلب انسانی ثبت کرده است رفع وساکت سازد الخ مؤلف گوید اولا
قرآن بضمیمه تفسیر اهل بیت ع جمیع آنچه را که امت محتاج بآن هستند بیان میکند خصوصا
مطالب اعتقادات حقه اسلامیه وایمانیه را چنانکه اهل معرفت وحکمت قلوب آنها بتدبر در آیات
قرآنیه منور میشود وبحقایق ومعارف فایز میشوند واسرار علوم برای آنها منکشف میگردد
ودر متشابهات قرآن رجوع بتفسیر اهل بیت علیهم السلام میکنند ولکن کسانی که چشم دارند ونمیبینند
وگوش دارند ونمیشنوند وقلب دارند ونمیفهمند اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا ثانیا از نور قرآن

هست نمی‌بیند چنانکه چشم خفاش آفتاب را مشاهده نمیکند و این معنی مستلزم نقص در آفتاب نمیشود همچنین
چشم قلب معاند هرگاه نور قرآن را مشاهده نکند دلیل بر نقص قرآن نیست چنانکه یهود
عنود انجیل و حقیت یسوع را انکار کردند و نور آنحضرت را مشاهده نکردند نقص در یهود
بوده در مراتب نورانیه مسیح علیه السلام نقصی نبود همچنین انکار نصاری دلیل بر نقصان قرآن نیست
و ثانیاً شرط نشده است در کتاب خدا اینکه مشتمل بر تمام مطالب لازمه باشد و تقاضای
انسانی را رفع کند بلکه کتاب خدا بضمیمه بیانات رسول صلی الله علیه و آله باید جامع همه امور دینیه باشد و اگر
کتاب کافی و وافی در جمیع مطالب دینیه باشد لازم آید که خلق مستغنی از رسول باشند و حال آنکه
براهین عقلیه و اتفاق ملل و ادیان وجود رسول لازم و محتاج الیه جمیع امت است این نصرانی
در اینکتاب کلماتی میگوید که احدی از امم قائل باینکلمات نیست حاصل آنکه شرط مذکور در رسول
معتبر است نه در قرآن و ثالثاً انجیل و سایر کتب نیز تقاضای انسانی را در جمیع موارد و اختلافات
رفع نمیسازند بلکه قلیل علمی در آن مسطور است و تمام امور دینیه از آن مستفاد نمیشود و لهذا
وجود رسول و وصی لازم است که بنحو ارشاد و احتجاج و لطف نه بطریق جبر اختلاف را رفع
فرماید و مراتب علوم دینیه را بیان فرماید بدیهی است که در زمان عیسی علیه السلام تقاضای ناس و اختلاف
آنها با انجیل حاصل و رفع نشد بلکه بوجود یسوع مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام آنها را هدایت فرمود و همچنین است
حالت سایر رسل و کتب سماویه ایضاً و اگر خواهی شمه از اصول دین نصاری را از برای تو
شرح دهم در اینکلمات بدقت تدبر کنی و عقل را حاکم سازی تا فساد آن برای تو معلوم گردد بدانکه
آنچه از انجیل و سایر کتب پادریان آنها مستفاد میشود اصول دین نصاری چند امر است اول آنکه
خدای تقدس جل شانه یکی است و ازلی و ابدیست و خالق و رازق است دویم آنکه همان خدائی که یکیست پدر
عیسی است و همچنین پدر روح القدس است سیم آنکه همان خدائی که یکی و پدر است پسر است بجهة
اینکه یسوع را خدا و پسر خدا میدانند چهارم همان خدائی یگانه که پدر و پسر است عیسی است پنجم
همان خدائی که یگانه و پدر و پسر و یسوع است روح القدس است ششم اینکه آن خدائی که صفات مذکوره
عین ذات اوست مربی عالم و پروردگار است هفتم اینکه آن خدائی که صفات سته را دارد شفاعت کننده است
هشتم اینکه آن خدائی که صفات مذکوره را دارد تجلی کرده است در یسوع و در روح القدس بلکه اکثر آنها

قایل بحلول واتحاد شده اند ط اینکه انخدائی که شفاعت کننده است وقبول کننده شفاعت است ی
اینکه ان خدائی که فرد وازلی ویکانه است در اول با عیسی وروح القدس متحد بوده وخالق
عیسی وروح القدس نیز بوده وبعد از یکدیگر منفصل وخدا شده اند وثالث ثلثه واقع شده
یا اینکه انخدای ازلی که یکانه وخالق اشیاء است همه امر خلقترا بعیسی مفوض فرموده تا اینکه مردم
اورا عزت نمایند یب یسوع وروح القدس هم مخلوق بوده اند وهم خالق یج یسوع مسیح
وروح القدس مخلوق وحادث بوده اند ودر ازل وقدیم نیز با خدا بوده اند یعنی قدیم و
ازلی بوده اند یعنی فقیر الی الله بوده اند ومع ذلک از قدم غنی بالذات بوده اند ید اینکه همان
خدائی که بصفات مسطوره متصف است وان صفات قدیم وعین ذات اوست وان حقیقت
ذات یسوع مسیح است بتوسط شخص روح القدس بدنیا امده داخل در رحم مریم شده واز
همان رحم بدنیا امده واورا بردار کشیدند واورا بقتل رسانیدند ومدفون شد وبعد از ان
بنزد پدر برگشت وبعد از ملعون شدن داخل جهنم شد از برای خلاص کردن ارواح همه پیغمبران
ومومنان واوصیا که از اول ابتدای دنیا تا ان زمان مرده بودند ودر انجا محبس شیطان
گرفتار بودند وانتظار امدن خدا را میکشیدند یه همان خدای یکانه قدیم که پدر وپسر و
یسوع وروح القدس بود وبصفات سابقه متصف بوده جسم وروح خدا بود ومیخورد ومی اشامید
وراه میرفت ومردم را هدایت میکرد ومرده را زنده می کرد ومظهر معجزات بود یو اینکه همان خدائی
که بعد از دار ودفن داخل جهنم شد از انجا همراه پیغمبران واوصیاء ومومنان بدنیا برگشته رجعت
نمود وبعد از رجعت نمودن بدنیا بعد از انقضای چهل روز ارواح مومنان وپیغمبران واوصیا را
با خود برداشته باسمان بالا رفت ودر دست راست پدر خود قرار گرفت یز اینکه همان خدائی
با ان صفات مذکوره از اسمان نازل خواهد شد ودر صحرائی از صحرای شام دیوان خلایق را
خواهد کرد ونیکوکاران را ببهشت وبدکاران را بجهنم خواهد فرستاد یح اینکه همان خدای یکانه
وفرد وازلی وقدیم بود که یسوع مسیح وروح القدس است از حضرت مریم ع بعمل امده وموجود
وحادث گردیده وبنوت او متاخر است از نبوت حضرت موسی ع یط در فصل سیم انجیلی که
بمتی نسبت می دهند ودر فصل اول انجیل مرقس وهم چنین در انجیل لوقا ویوحنا مذکور است که در

اول بعثت حضرت عیسی ع یحیی آمد و او را تعمید بعد غسل توبه داد و همینکه عیسی از آب بیرون آمد
حضرت یحیی دید که آسمان شکافته شد و روح القدس بشکل کبوتری آمد و در بالای سر عیسی ع
قرار گرفت و در انجیل مرقس میگوید و در عیسی ساکن گشت لک خدا و یسوع و روح القدس
یکوجود بوده اند و مع ذالک سه وجود بوده اند کما لازم کلمات ایشان در باب الوهیت
یسوع و روح القدس اینکه این دو وجود هم خالق بوده اند و هم مخلوق مؤلف گوید
کلمات متناقضه و غیر معقوله در کلمات و کتب ایشان بسیار است و عاقل چون در آنها
تصور کند فساد آنها را بدیهی میداند لهذا حاجت برد تفصیلی نیست فی العاقل یکفیه
الاشارة کذب جمعی از نصاری میگویند که شیاطین جنی هستند از ملائکه که بسبب نافرمانی
خدا مغضوب گردیده از آسمان بجهنم انداخته شدند میگویند چند روز از آسمان ملائکه
بجهنم میبارید و میگویند شیاطین که در زمین مانده اند ملائکه اند که در وقت فرو ریختن
در عرض راه بودند که خدا باریدن آنها را ختم فرمود بزمین افتادند و سبب نافرمانی را
میگویند این بود که بایشان فرموده زمانی خواهد آمد که من انسان شوم باید شما مرا در آنوقت
انسان دانید و آن انسان را که با من متصل است خدا دانید و پرستش کنید آنها که قبول کردند مقرب شدند
و آنها که قبول نکردند معذب گشتند توضیح محصل کلمات نصاری اینستکه یسوع مسیح
دو مرتبه داشت یکی مرتبه الوهیت و از این مرتبه ناشی بود از ذات اب و موجود بود قبل از خلقت
عالم و دیگر مرتبه انسانیت است و از آن ناشی گشت از ذات مریم ع و در عالم ناسوت متولد شد
جواب اولا آنکه نصاری اعتراف دارند و مدعی هستند که عیسی ع اله عالم بوده و اله باید واجب الوجود
باشد و واجب و ممکن متباینان هستند پس در یکمقام جمع نمیشوند و ثانیا مفهوم اله عالم
من حیث انه اله و ممکن نیست که با مفهوم انسانیت جمع شود و ثالثا اعتراف بصدق انسانیت
بر اله لازم می آید عدم اعتراف بالوهیت او و المغایرة بین الحدوث والقدم و رابعا اینکه میگویند
یسوع ع قدیم بود و مع ذالک مخلوق بوده و بتوسط روح القدس از مریم ع متولد شده تناقض
محض و تناقض معروف است و خامسا آنکه نصاری میگویند خدا چون خلق را خلق کرد انبیاء ع را فرستاد
خلق قوما آنها را اطاعت نکردند لهذا اراده کرد که آنها را معذب سازد ابنا و معاد ضمن کرده گشت

فرصت ده تا من بروم و خلق را موعظه کنم پس مجسم شد و کسوه خلق را همه جمیع آلام را بجهت خلق
متحمل شد پس مصلوب و مدفون گشت و داخل جهنم شد و از این جهة است که هر که باو ایمان بیاورد
داخل در جهنم نمیشود که تفضیل آنچه گفته در قرآن و در دیگر کتابهای محمدیان بیان شده است که آدمی
باستصواب او باعمال حسنه و ثواب خود و بنا بر رحمت موفوره خدا و بشفاعت محمد و ایمان باو
آمرزش گناهان خود تحصیل میکند و حال آنکه ذکر نموده که خدا فقط بوسیله توبه از گناه نمیگذرد
و در انجیل بواضحی تمام بیان شده است که خدا محض زنا آنکس میکند رد که توبه نموده قبلا بمسیح
ایمان آورده اما هر کس که بمسیح ایمان نیاورده مستوجب غضب خدا خواهد بود الخ مصنف
فقیر گوید اولا مخالفت انجیل با قرآن دلیل بر عدم حقیت قرآن نیست چنانکه گذشت
وثانیا ایمان بمسیح بلکه بهمه پیغمبران شرطست در قبول شدن توبه و سایر اعمال بلکه هیچ عملی
بدون ایمان بخدا و رسل مقبول نیست چنانکه این مطلب از مواضعی از قرآن و سنه مستفاد
و معلوم میشود و در قرآن توبه فقط را خدا وسیله نجات قرار نفرموده و ایمان بمسیح مستلزم
اقرار و ایمان بجمیع پیغمبران و ایمان بمحمد صلعم میباشد بجهت اینکه مسیح ع اخبار بحقیت جمیع
پیغمبران خصوصا بحقیت حضرت محمد صلعم داده چنانکه جمله از آیات انجیل را در این کتاب بیان
خواهم نمود که صریحست در ایمان بمحمد صلعم پس اقرار بتمام انجیل که مسیح آورده متضمن ایمان
بمحمد صلعم هست چنانکه ایمان بمحمد صلعم که شرطست در قبول توبه و سایر حسنات متضمن
اقرار بیسوع است بجهة آنکه در قرآن تصدیق مسیح را فرموده است پس هرگاه کسی در زمان
حضرت مسیح تا زمان بعثت حضرت محمد صلعم توبه میکرد بدون ایمان بمسیح توبه او قبول نمیشد
چنانکه هرگاه کسی در زمان بعثت حضرت رسول صلعم تصدیق نکند محمد صلعم را در اینکه تصدیق
مسیح را فرموده توبه او قبول نیست و این معنی از آیه کریمه لا نفرق بین احد من رسله معلوم
و مستفاد میگردد پس ظاهر شد که نصرانی مذکور آیات قرآنرا نفهمیده بنای اعتراض گذارده
نصرانی گفته و دیگر اینکه گویا محمد صلعم شفیع گناهکاران است اینمعنی بالمره خلاف و خیال
باطل و ضد انجیل است زیرا که در انجیل صاف بیان شده است که شافع مذنبین مسیح است الخ
جواب آنکه شفیع بودن مسیح بلکه شفیع بودن سایر پیغمبران محل اشکال نیست و البته حضرت مسیح شافع

مذنبین

مذنبین امت خود می باشد و اهمی اند ... مسلمین در انکار مراتب و جلالت و شافع بودن حضرت یسوع مسیح
نکرده و براءت او لازم بود که بحضرت مسیح استشفاع نمایند و مطیع او باشند ولی از انجیل
انکار شافع بودن حضرت محمد ص مستفاد نمیشود و شافع بودن حضرت محمد ص اعظم و
افضل از مراتب سایر انبیا و رسل است چنانکه ادله بسیار و ادله اتیه برین مطلب شاهد و گواه است
و اینمعنی با انجیل منافاتی ندارد و بودن این مطلب در انجیل لازم نیست بجهة اینکه جمیع مطالب
حقه در انجیل ذکر نشده مگر بعضی از آنها بلکه نصاری میگویند شافع روز قیامت منحصر
در یسوع مسیح است و مع ذلك اکثر از نصاری پاپ را که بزرگ ایشان است وسیله قرار میدهند و
بعضی از علماء خود را شافع در امرزش گناه میدانند و بعضی از ایشان بت را واسطه و شفیع خود
میدانند و مرتبه شفاعت را در حق سایر انبیاء ع انکار میکنند مگر در حق حضرت عیسی ع
بلی نصرانی نقل کرده که در انجیل بیان شده که یکی است در میان خدا و خلق واسطه است و
آن یسوع مسیح است که خود را فدا نموده هم فدیه داده جواب اولا اینعبارت متناقض است بجهة
اینکه اگر مسیح خدا است چگونه واسطه میان خدا و خلق است و اگر مقصود تعدد الهه است ادله
قاطعه عقلیه که در توحید مقرر است دلیل بر بطلان آن است و ثانیا مقصود واسطه بودن
مسیح است میان خدا و امت مسیح و سایر امم را شامل نیست و ثالثا لازم میاید که سایر پیغمبران
نیز واسطه میان خدا و خلق نباشند و اینمعنی مستلزم تکذیب جمیع پیغمبران است و اصلا احدی از
اهل ادیان و ملل چنین کلامی نگفته و انکار واسطه بودن رسل را نکرده نصرانی میگوید گفته
مخفی نماند که مرتبه رسالت بسبب گناه باطل نمیگردد مگر مرتبه شفاعت الخ مؤلف گوید
شکی نیست که صدور گناه منافی با مرتبه رسالت است و باید رسول معصوم باشد از ابتدای عمر تا آخر
چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت و چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ و اینمعنی با دله عقلیه
و برهان مقرر و ثابت است و بر اهل کشف و شهود و الهام بدون برهان واضح است زیرا که
عصیان ناشی از قصور مرتبه ایمان است و ایمان رسول ص در مرتبه کمال است و دیگر آنکه ارسال
عاصی از جهت رفع و منع عاصیان امت منافی با مقتضای لطف و حکمت است و دیگر آنکه
عصیان رسول ص موجب سلب وثوق بصدق اوست و منافی با مرتبه ایمان است و دیگر آنکه رسول امین وحی الهی است

و بین خیانت و عصیان نمیکند چه عصیان منافی با امانت است و دیگر آنکه متابعت رسول بر امت لازم است
باید امت متبوع در رسول عاصی نباشد و دیگر آنکه اگر رسول عاصی باشد لازم است بر مکلفین از
امت که او را ردع و منع نمایند و بر رسول لازم میشود که در این حال مطیع امت باشد و آن
منافی رسالت و سلطنت عظمی و مطاعیت رسولست و دیگر آنکه کسیکه بر حالات و اقوال
سجیه انبیاء و رسل متتبع و متفحص باشد میداند که انبیاء و رسل و اوصیاء علیهم السلام
متصف بمراتب عصمت کامله بوده اند و حالت آنها اقتضای عصیان نمیکند و دیگر آنکه
عصیان ناشی از غلبه نفس اماره بر عقل است و عقول انبیاء و رسل در مرتبه کمال بوده و از این جهت
قابل مقام وحی و تنزیل بوده اند پس عقل ایشان بر نفس آنها غالب بوده و مغلوب نفس اماره
نمیشدند پس عصیان از ایشان صادر نمیشود و دیگر آنکه انبیاء و رسل و اوصیاء ع که متصف
بمقام عبودیت کامله بوده اند و عصیان با این مقام منافات دارد و دیگر آنکه خدا نعم ایشان را
از نور خلق کرده و مرتبه نورانیت با ظلمت عصیان منافات دارد و دیگر آنکه ایشان متصف بمراتب
معاینه و رؤیت قلبیه هستند و کسیکه بچشم معرفت خدا را حاضر و ناظر بداند و در مرتبه معرفت
کامله باشد مرتکب عصیان نمیشود و دیگر آنکه ایشان واسطه فیوضات معنویه و صاحبان معجزات
باهره هستند ظلمت عصیان و طغیان مانع از این مرتبه رفیعه است و لیکن غیر از این وجوه وجوه دیگر واضح است
و تفصیل در کتب کلامیه واضح و مبرهن است والله الهادی [illegible] بدانکه نسبت عصیان ببعضی
از رسل ع مثل آیه کریمه و عصی آدم ربه فغوی بر سبیل مبالغه است و بمعنای ترک اولی است
و جمعی از علمای حقه گفته اند چون ترک اولی در مرتبه انبیاء کبیره و نامناسب است از این جهت
بعصیان تعبیر شده بیت بود آدم دیده رب کریم موی در دیده بود کوه عظیم و بعضی گفته اند که
نهی حضرت آدم از اکل شجره نهی ارشادی بوده نه تکلیفی و مخالفت نهی ارشادی عصیان حقیقی نیست
و بعضی گفته اند که نهی آن تنزیهی بوده حاصل آنکه چون وجوب عصمت انبیاء ببراهین عقلیه ثابت است
ظاهر نهی را بنهی تنزیهی تاویل نموده اند و ظاهر اینستکه نسبت عصیان ببعضی از معصومین ع از
قبیل حسنات الابرار سیئات المقربین است بتفصیلی که فقیر ناله در کتاب شعاعات العارفین و در رساله
کلامیه مشروحا نوشته ام بنظر نرسیده گفته و در قرآن با شکالی که گفته شده آیت که محمد صلعم صاحب گناه بوده است بعض

که در سورهٔ المؤمن مسطور است که فاصبر ان وعد الله حق واستغفر لذنبک و بعد از آن آیات بوده که
ظاهر آن بمعنی بالمعصیت نسبت بآنحضرت بیان کرده و رای معانی از آن فهمیده مصنف گوید علمای
اسلام کثرهم الله امثالهم بسیار توجیه این مطلب را نموده اند بچند وجه اول آنکه چون حضرت محمد صلی
و همچنین ائمه هدی علیهم السلام پیوسته در ترقی بوده اند و پیوسته از مقام کامل بمقام اکمل در
وصعود می‌نمودند لهذا در حالت اعلی که مقام او ادنی است چون ملتفت بحالت سابق که قاب قوسین است میشدند
از آنچه که در حالت ادنی بعمل آورده بودند توبه و استغفار می‌کردند و حال آنکه سوای اعمال راجحه
از ایشان صادر نمیشد دوم آنکه آنحضرت دو مقام داشتند یکی مقام مقربین که آن مرتبهٔ
توجه کامل ایشان بود بدرگاه حق تعالی و دیگر مقام ابرار و آن مقام اقبال ایشان بود بسوی خلق
از جهت نظام دین و دنیای سایر ممکنات و چون در مقام توجه کامل بحق بودند میشدند و ملتفت مراتب
و لوازم بشریت میشدند از آن حالت که لوازم بشریت بود توبه و بازگشت مینمودند بسوی عالم
ملکوت بیت عالمان از نکو توبه کنند * عارفان از عبادت استغفار سیم آنکه چون ممکن بودند
و ممکن از جانب خود هیچ چیزی ندارند بلکه جمیع حالات و مراتب و درجات و عبادات او از جانب
حق تعالی است لهذا نظر بحقیقت امکانیه و ذات خود که میز بوده میگفتند ما عبدناک حق
عبادتک وما عرفناک حق معرفتک بلکه بدرگاه حضرت اله توبه و استغفار مینمودند
بلکه اعتراف بگناهان مینمودند و حال آنکه هیچ معصیتی را مرتکب نمیشدند چهارم جمعی از علماء
گفته اند که اینمعنی مساوی است با معنای حسنات الابرار سیئات المقربین و اینمعنی حل اشکال است پنجم
بعضی از علماء گفته اند که این مطالب و اعتراف بذنوب و توبه از آنها محض حکمت اشتراک در تکلیف
و ارشاد امت و سایر مصالح شرعیه بوده و اعتراف بگناه بر وجه حقیقت نبوده و استغفار
محض خضوع و خشوع و اظهار عبودیت کامل بوده مصرع وجودک ذنب لا یقاس به ذنب
ذات ممکن با قطع نظر از فیوضات ربانیه عدم محض و ذنب است ششم آنکه چون ولی الله مطلق
بمنزلهٔ قلب و روح و نفس عالم امکان و واسطه در جمیع فیوضات است و شفیع تمام کاینات لهذا
جمیع گناهان آنکسانیرا که قابل شفاعت بودند خود آنحضرت قبول فرموده یعنی اعمال انها را نازل
منزلهٔ اعمال خود محسوب داشته استغفار و توبه و انابه از آنها فذنوب فرموده چنانچه اینمعنی در تفسیر آیه

گویم لِیَغْفِرَ لَکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ مأثور است ایضاً ظاهراً عدول کلام نصاری انست که
نسخ را محال میدانند میگویند در شریعت خدای بسبب علم خدا بماضی و مستقبل نسخ جایز نیست
و میگویند در توریه و انجیل ناسخ و منسوخ یافت نمیشود و انجیل ناسخ توریه نیست بلکه
تکمیل او کرده است جواب اولاً امور الهیه نسبت بازمنه مختلف میشود چنانکه برای انبیا
تزویج واجب و مطلوب بود و برای یسوع مسیح ترک تزویج و رهبانیت مطلوب و مقرر بوده
و نسخ مستلزم جهل نیست بلکه بواسطه اختلاف حالات خلق و ازمنه است بسا میشود
حکمت الهیه و نظام اصلح اقتضاء میکند که حکمی از زمان معینی تا زمان معین دیگر ثابت
باشد و بعد نسخ شود یا آنکه بنا که بعد از اخفاء اظهار است محقق شود مثلاً در زمان حضرت موسی
نظر بقلت قابلیت خلق احکام توریه مخالف با احکام یسوع مسیح بود و در زمان عیسی ع خلق
کامل تر از سابق بودند و در زمان حضرت محمد صلعم قابلیت خلق کامل بود لهذا مطالب حقه
بنحو کمال اظهار و اشکار شد و مراتب خلق بتدریج در مقام ترقی هستند چنانکه نصاری
میگویند انجیل توریه را کامل کرده است پس هر حکمی در زمانی ثابت و در زمانی غیر ثابت
و مرجع نسخ نیز بهمین است و ثانیاً نصاری میگویند نسخ عبارت از پشیمان شدن است و خدا را
نسیان عارض نمیشود و حال آنکه معنای نسخ رفع حکم است نه پشیمانی و ثالثاً اینکه نصارای این
زمان گفته اند که نسخ در غیر این شریعت نبوده یا از بیخبریست یا از محض عناد و لجاج است و
یوسف نامی که از علمای نصاری است در فصل سیم از باب چهاردهم از کتاب عقاید ذکر کرده
تتبع و تفحص کرده در کتاب بسا یقین کردم و دانستم که حلال خدا در وقتی حرام میگردد و حرام در وقتی
حلال میشود که و در فصل نهم انجیل متی مذکور است که عیسی ع فرموده تا اول چنین گفته شد
پس حکم را بیان می کند و من چنین میگویم و نوعی دیگر بیان میکند و تا آخر فصل همین بیان مینماید
و دیگر نسبت باحکام سابقه بر توریه نسخ آن رسیده است از انجمله برادر و فرزندان او تا زمان
نوح ع خوردن غیر گیاه زمین حرام بوده و در زمان نوح علیه السلام اکل مطلق حیوانات حلال شد
چنانچه در سفر اول توریه نوشته که خدا برای موسی ع حکایت میکند در مقام احوال نوح
که خدا بنوح فرموده که هر چه حرکت می کند و زنده است از برای شما خوراک خواهد شد الخ از انجمله

درکتب

در کتب مسطور است که قبل از نزول توریة تزویج نکردن دو خواهر را با هم حلال بود و بعد حرام شد حاصل
آنکه اگر نسخ جایز نبودی و در احکام جاری نشدی چگونه حضرت خلیل ع مامور شد بکشتن
فرزند خود پس ممنوع شد و اگر نسخ جایز نیست چرا نصاری دست از سنت برداشتند و ختنه را
ترک کردند و حال آنکه در مواضع بسیار از توریة سفر [illegible] که داد خدا بتو اگر ختنه او را نکنی
نیست شود جان او در میان قوم و شرط عهد نگاه نداشته و در همان سفر نوشته که مکرر بحضرت
ابرهیم علی نبینا و آله و علیه السلام خطاب شده که ختنه کنید و میثاق ابدی طرفین را دارید و نصاری
مدانند [illegible] اکثر یهود و نصاری شراب میخورند و منکر قبح آن نیستند و حال آنکه در جمیع کتب
انبیاء سلف مذمت آن رسیده چنانکه در سفر سیم توریة در پاراش لوسکوس مذکور است که
خدا فرموده هرون و فرزندان او شراب و مست کننده نخورند و فرموده که این حکم ابدی میباشد
در سفر چهارم توریة است که مرد یا زن که خواهد رضامندی خدا را حاصل کند باید شراب و
هیچ مست کننده را نخورد و در کتاب شعیای پیغمبر فرموده وای بر شجاعانی که شراب خورند و در
سیمان ششم کتاب عاموس پیغمبر ع میفرماید وای بر آنانی که شراب خورند یا بسبب آن برده شوند و باسیری افتند
و ایضا در سیمان بیستم کتاب مثل که از نصایح حضرت سلیمان است گفته که هر کسیکه در راه شراب
خوردن افتد در راه غلط میافتد و در آخر سیمان بیست و سیم همین کتاب حضرت سلیمان ع فرموده
مباشید با شرابخواران و از آن پاسوق چند میفرماید از آنجمله پاسوقی است که اول آن اینست که
مبین شراب اگر سرخ نماید در قدح و خوش آینده است که آخر آن مار میگزد و چون افعی زهر میریزد
الی غیر ذلک نصاری همه برابر داشته اند و حال آنکه در کتب انبیاء سلف ع از برای بیان
سر قرار داده و غسلهات را ترک کرده اند و حال آنکه در توریة امر باشده ع غسل و
حمل جمعی از علمای نصاری احتجاج کرده اند باینکه رسالت یسوع مسیح مسلم است و مسلمانان
بنبوت آنحضرت اعتراف دارند پس رسالت احکام حضرت عیسی ع برقرار است و خلاف آن معلوم
نشده است
حاصل آنکه رسالت حضرت یسوع ع مسلم و بر مسلمین است که نسخ آنرا اثبات کنند و الا مقتضای
استصحاب بقاء آنست و علمای حقه امامیه جواب این مجید و جبر تقریر فرموده اند اول آنکه ما اقرار
داریم بنبوت عیسی ع که اقرار برسالت محمد ص فرموده و خبر آمدن آنرا بقوم خود داده باشد پس اقرار بعیسی ع

و بجمیع انبیاء بلکه از انتساب بسوی ایشان آورده دلیلست بر حقیت دولت محمد ص چنانکه سابقاً جمله از آیات
کتب سماویه مذکور گردید در حقیت حضرت محمد ص نازل شده بود بیان شد پس جمیع ادله که دلالت بر حقیت
یسوع دارند از کتاب و معجزات و شهود و کشف و الهام بوجه اکمل و اتم بر حقیت حضرت محمد ص
دلالت دارند دوم آنکه رسالت یسوع مسلم است ولی ایمان ما منافات با رسالت حضرت محمد ص ندارد
بلکه مؤکد است و اگر میگوید در این زمان نیز احکام مسیح را متابعت نمود جواب گوییم که ثبوت
آن احکامی که با شرع محمد ص منافی نیست و منسوخ نگشته از این محل اتفاقست ولی آنچه
از احکام سابقه که بقاء آن محل خلاف و اختلافست ثبوت آن تا زمان حضرت محمد ص مسلم است
و بعد از آن منوط بدلیلست پس اثبات بقاء احکام سابقه بر نصاری است نه اثبات رفع
آن بر مسلمین باشد سیم آنکه دلیل مذکور راجع باستصحابست و نبوت از اصول دین است و
باستصحاب که ظنی است نمیتوان تمسک نمود در اصول دین که فحص کامل لازمست و چون فحص کامل
نمودی حقیت دین محمد ص بر تو واضح و معلوم میشود دیگر استصحاب با یقین بخلاف در اینمقام
جاری نمیشود حاصل آنکه استصحاب در مورد شک جاریست نه در موضع یقین و چنانکه نسخ
و ادّعاء آن مربوط بدلیل قطعی است همچنین ادّعاء بقاء محتاج بدلیل قطعی میباشد چهارم
دلیل استصحاب اگر احادیث شرعیه نبویه باشد پس آنها با جاثلیق و مسلّم نیست که فائده ندارد
و اگر منشاء آن ظنّ باشد ظنّ در اصول دین مناط اعتبار نیست پنجم آنکه منشاء و دلیل بر
حقیت شرایع سابقه نصّ قرآن و قول حضرت محمد ص میباشد و بنبوت و حقیت شرع محمدی است
پس نصاری و جاثلیق نمیتوانند شرع سابقه را دلیل بر بطلان این شریعت مقدسه قرار دهند
و از این جهة باستصحاب عدم نسخ در اینموضع جاری نیست ششم آنکه احکام شریعت سابقه
متضمّن است وجوب تدیّن بنبوت محمد ص را پس نبوت آن شرایع مؤکد حقیت شرع محمدی است
هفتم آنکه مسلمانان چون دانستند که رسول سابق اقرار نموده به نبوت حضرت محمد ص و تصدیق
محمد ص بر او واجب بوده و ایمان برسول سابق و تصدیق باو منوطست باینکه نبوت محمد ص را
بامت خود برسانند لهذا بر ما مسلمانان واجب شد که پیغمبر سابق را نیز اقرار کنیم پس نبوت انبیاء
سابق بر ما موجب است و اینمعنی دلیل بر بقاء مذهب نصاری نمیشود بلکه مؤکد حقیت شرع محمد ص است

پس

پس استصحاب مذکور متیقن البطلان است نظر باینکه بعضی از مضامین احادیث در حق حور تعبیر به واضح تمام ظاهر و
روشن میگردد که بهشت اعتقادی محمدیین بالکلیه مجازی و خیالی است بدین طریق که هر چیزی
که از خیال آدمی از نعماء خطور کند در آنجا حاضر است و واضح است که بخیال بهشت امید دادن
و امید بستن آدمی را از تلاش پاکی قلب و تنبل افکار باز میدارد و بخواهشهای نفسانی
قوت و قدرت میدهد پس چنین بهشت چگونه شایسته و لایق تقدس خدا و تنزیه میتواند
بود جواب آنکه اثبات بهشت جسمانی مستلزم نفی بهشت معنوی و روحانی نیست و بهشت روحانی
عبارت از رضوان است و این نتیجه ترتب معنوی است و آیات و احادیث در ثبوت آن ماثور است
نهایت آنکه چون حضرت حق تعالی جل اسمه فیاض علی الاطلاق است جهت بدنی و روحانی و جسمانی هر دو را
برای مومنان مقرر فرموده و در مبدء فیاض علی الاطلاق نباید بخل باشد و امید بهر دو جهت
اکمل از امید و آرزوی یک بهشت است چه اکثر از ناس حقیقت جنت روحانی را نمیفهمند و بشارت
و وعد بانها تنوط بوجود جسمانی است و چون وعد و وعید هر دو لطف است لهذا اهل النظر و اهل
عالم چنانکه جنت و نار معنوی مقرر فرموده بهشت و دوزخ جسمانی را نیز مقرر فرموده که وعد
و وعید هر دو بنحو اکمل حاصل شود و بهشت و دوزخ معنوی وعد و وعید مستقل برای اهل عرفان
و کاملین و برای اکثر خلق و عوام وعد و وعید بانها حاصل نمیشود لهذا وجود جسمانی نیز
بدلیل عقل لازم است و دیگر آنکه نصاری و سایر فرق جهنم جسمانی قبول دارند و اشکالی که
خصم اینجا بالنسبه به بهشت جسمانی نموده در جهنم جسمانی جاری نیست و جواب از هر دو مقام
آنست که وعد و وعید لطف و مقرب بطاعت و دور کننده از معصیت است و هر گاه عبادت بجهة
جنت خدا کند داخل در پاکی قلب است ولی عبادت از جهت خوف از عذاب و وصول نعیم بهشت
نیز مداخلت در پاکی و صفای قلب دارد و دیگر آنکه اکثر خلق اقبال آنها بمجاهده بدون اطلاع
بهشت و آتش جسمانی نمیشود و اختیار نمیکنند آخرت را بر دنیا و قطع علایق دنیویه را
نمیکنند مگر بجهت خوف از عذاب و وصول به بهشت جسمانی پس وجود آنها باعث هدایت
اکثر از خلق است حاصل الکلام شرب و کسوت بهشت منافات با پاکی قلب از غواشی ظلمانیه و
محبت دنیویه ندارد بلکه موکد زهد و ترک دنیا است که انسان دنیا را ترک میکند بجهة وصول بهشت

و نجات از آتش جحیم شراب جنت بنیان را از جهت وصول بچشمه کوثر ترک میکند و زنان و سایر معاصی را از جهت وصول
بحور العین ترک می کند و هکذا نصرانی بعد از آنکه ذکر شش آیه از قران که در باب جهاد وارد شده
میکوید مضمون شش آیه اول که در خصوص جهاد از قران ذکر نمودیم که مذمت میباید که محمد در عوض
قران از ضرب شمشیر قوت دهد و مردم را بکراهت بایمان آورد و مجبوراً بطریق اسلام قایل
و معتقد سازد پس دیگر آدمی بجهت دریافت حقیقت یا غیر حقیقت قران برای فکر و گفتگو
در مضمون و طریقه آن مجال و فرصت نخواهد یافت جواب آنکه حضرت داود و حضرت موسی
و سلیمان و غیرهم ع بشمشیر مقاتله میفرمودند و جهاد مینمودند و این معنی از تواریخ و کتب آسمانی ظاهر است
که جهاد فی سبیل الله مطلوب و موجب حصول ابتلاء و اختبار و امتحان است و دلیل عقلی
شاهد است بر اینکه حب فی الله و بغض فی الله و احسان فی الله و جهاد فی سبیل الله از جمله
لوازم ایمان است حاصل آنکه نصاری حقیت حضرت موسی و داود را قبول دارند و حال آنکه
ایشان امر بجهاد با کفار میفرمودند و جهاد حکمت کثیره دارد یکی آنکه مخالف با نفس و موجب
انقطاع الی الله و وارستگی از دنیا است دیگر آنکه از اعظم اسباب امتحان است و دیگر آنکه هر گاه
بقتل رسانند اجر ایشان بسیار و اگر مقتول شوند اجر ایشان با خدا است و دیگر آنکه کافر حربی در دنیا
عامل به معصیت و فساد می شود چون کشته شود دیگر گناه نمیکند و دیگر آنکه اولاد آن کافر
بتدریج بالطوع والرغبه بمراتب کامله ایمان فایز میشوند هر چند خود او ایمان کامل نداشته
و مصالح این مطلب بسیار و لیکن شخص بی بصیرت تا مرجح باز امثال با حکمت تمامی میداند
و شکی نیست که جهاد مؤید حصول ایمان و مرغب بآخرت است هر چند کافر در مقام جهاد
مجبور اسلام بیاورد لکن بتدریج چون با مسلمین معاشرت نمود و از قواعد و حکم اسلامیه
مطلع شد و معجزات ائمه را مشاهده نمود بتدریج بصفای قلب و خلوص در بکمال ایمان
میاورد المجالسه مؤثره و چون از ایمانیان دور باشد کثرت معاشرت با کفار باعث مزید کفر
او می شود چنانکه این مطلب عیان است چنانکه از آیات انجیل مستفاد می شود که حضرت یسوع ع
بعد از رفتن باسمان بزمین میاید و با کسانی که بمحبت ایمان نیاورده اند جنگ میکند و این معنی
با احادیث شیعه مطابق است که حضرت عیسی ع در زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام بزمین میاید و باتفاق آن حضرت

با کفار

با کفار جهاد می کنند و بر قول دجال که شیطان است حضرت یسوع ع کشته می شوند پس اگر جهاد منافی با
با تکمیل ایمان بود حضرت یسوع بعد از مراجعت از آسمان باید جهاد نکنند نهایت آنکه در زمانی
که در آن زمان بود جهاد نفرموده و شکی نیست که حکم و مصالح الهیه باختلاف ازمنه مختلف
میشود نصرانی گفته و دیگر بنابر مضمون بسیاری از آیات قرآن مختار بودن آدمی باطل میگردد بمرتبه
که جهت ایمان آوردن یا نیاوردن هیچ اختیار و قوت و قدرتی در دست انسان باقی نمیماند
بنابراین نصیحت و تعلیم دادن هم بیفایده خواهد بود زیرا که شخصی را که خدا از ازل کافری و
ملحدی قسمت کرده و از برای جهنم آفریده است دیگر چه فایده دارد که با او نصیحت و تکلیف ایمان
نمایند و حال آنکه همان بی ایمانی و ملحدی تقدیر و قسمت او بوده است پس نظر بمضمون آیات
مزبوره قرآن چنان مفهوم میگردد که العیاذ بالله خدا مانند پادشاه ظالمی عدالت و مهربانی
خود را از نظر انداخته بعضی از آدمیان را از جهت ایمان و بعضی را از برای کفر و عصیان و جهنم
آفریده و از ازل تقدیر کرده تفسیر آیات از چنین فرموده مثلا که گویند مقصود نصرانی از بسیاری از آیات
آیه خَتَمَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ الخ و آیه مَنْ يَهْدِ اللهُ
فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ و آیه وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
و حال آنکه مقصود از این آیات بینات جبر نیست بلکه بنفی تفویض امر بین الامرین است مبدء خلق
و تقدیر و همه امور اختیاریه و غیر اختیاریه از جناب حق تعالی است چنانکه علمای ایمان در
تفسیر ابطال الباطل بیان کرده اند و فقیر علاحده تفصیل ابطال الباطل در کتاب افاضات و مقامات العارفین
و فوائد و عقاید الشیعه بیان نموده ام حاصل آنکه خداوند عالم جل شأنه علم و قضا و قدر
او مطابق با معلوم و مقدر است و این قضا و قدر حتمی که منافی با اختیار عبد باشد در امور اختیاریه
تکلیفیه ثابت نیست بلکه در لوح قضا و قدر جمیع حسنات و سیئات عباد ثبت شده و
خدا هر چه را که بخواهد محو میکند و بنوع دیگر ثابت می نماید يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَ
عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ و اخبار بداء و نسخ در آن نیست در لوح محفوظ که ام الکتاب است ثبت و
محفوظ است و حدیث جف القلم اشاره بلوح محفوظ است و معلوم است که خداوند عالم
جل شأنه که عالم است بآنکه زید معصیت میکند لهذا در لوح قضا و قدر ازل امر بقلم قدرت نوشته است

که معصیت خواهند نمود و علم خدا تابع معلوم نیست بلکه مطابق با معلوم است حاصل آنکه قضا
و قدر حتمی مستلزم جبر نیست بلکه مستلزم ثبوت امر بین الامرین است و معلوم است که عطای
مبدء علم و قدرت و اراده است و مبدئیت و مرجعیت خدای تعالی بدلیل عقلی ثابت است و تهیه اسباب
بعیده و قریبه از جانب خدا است و اختیار عبد نیز مسلوب از اراده است و قوه ارادیه مثل قوه
عاقله و سمع و بصر همه از جانب خدا مخلوق شده است و لکن عبد فاعل ما بالاختیار است
پس جبر و ظلم وقتی لازم میاید که اختیار عبد برطرف شود و مادامی که عبد مکلف است
بالنسبه بمتعلق تکلیف فاعل مختار است و قادر میباشند یعنی انشاء فعل و انشاء ترک حاصل
آنکه قضا و قدر علمی است که خدای تعالی در عرش در الواح ثبت و خلق فرموده و علم علت تامه
معلوم نیست بلکه مطابقت با معلوم و مجرد مطابقه مستلزم جبر و ظلم نیست بلکه افعال
اختیاریه عباد مستند باراده اختیاریه انها میباشد پس ظاهر شد که این ختم الله علی قلوبهم
و ایه یضل من یشاء اشاره بعلم خدا و بخذلانست چنانکه هدایت ربانیه مستند بتوفیق الهی
و ایه و لقد ذرانا لجهنم اشاره بعلم الهی است که از ازل عالم بوده باینکه خلقی را ببهشت و گروهی را
بجهنم خواهند برد ولی علت استحقاق بهشت و دوزخ محض علم حق تعالی نیست بلکه حسن
اختیار و اراده مطیع و سوء اختیار و اراده عاصی است کما قال الله تبارک و تعالی لیهلک من هلک
عن بینة و یحیی من حی عن بینة و قال تعالی و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم حتی
یبین لهم ما یتقون ای لیتخذ لهم حاصل آنکه چون عباد در عوالم اولیه مثل عالم عقول و ارواح
و تمثال و عالم الست و عالم ذر اول و در ثانی و در ثالث و عالم نفوس علویه و عالم هیولیا
بعضی از انها اندروی اختیار اطاعت کردند و بعضی از انها عصیان نموده اند لهذا مطیعین را
خدا خلعت توفیق عنایت فرموده یعنی توفیق و هدایت انها را زیاد فرموده و کسانی که در
انعوالم عصیان نمودند مستحق خذلان شدند و خداوند عالم جل شانه توفیق را از ایشان
سلب فرمود و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و قال الله تبارک و تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم
حتی یغیروا ما بانفسهم لیذیقهم بعض الذی عملوا و قال تعالی ذلک بما کسبت ایدیهم و ما
ربک بظلام للعبید ثابت شد که جبر بمعنی جبار نیست که کار جبابره انار نیست در جهان جبر از ند

در صورتیکه

دسوائر است و مرجع جبر حسی خود را منکر است و آنکه کوید این کریم بیانکم و این دلیل اختیار است تصریح
کروفا اری و فاجف القلم و در جفاری جفا جف القلم و معنی جف القلم انکه آنچه بوده که خطاها
با وفا یکسان بوده و هم چنین احادیث طینت و امتزاج طینتین و اختلاف ... اتصاف ناشی
از طاعت و تقصیر انها است که قبل از عالم طینت جمیع مطیع حق تعالی بودند بعضی معصیت
نمودند و طینت مستلزم جبر نیست بلکه انسان مرکب اند و طینتها سبب و طینت باعث
میل بمعصیت است و علت تامه نیست که جبر و اضطرار لازم اید پس احادیث طینت نیز مثل
احادیث مشیت و اراده و احادیث قضاء و قدر جمیعاً اشاره بمرتبه امر بین الامرین است
و اشاره بثبوت جبر ندارد چه بدیهی است که بندگان در امور تکلیفیه فاعل مختار هستند
و بالبداهه مشاهده است بر اینکه انسان میخواهد اطاعت میکند و میخواهد عصیان را مرتکب میشود
چنانکه فرق میان حرکت شخص مختار و مرتعش بدیهی است مقصود انکه این نصرانی اهر کاه بچشم
حقیقت و انصاف بآیات قرانیه نظر نموده بود کلام خدا که نور است قلب او را نورانی نموده
بود و بشرف ایمان و هدایت مستفیض میکشت ولکن در کتاب خدا تتبع نکرده چند ایه از
قران دیده و نظر ملاحظه نموده بر قران که اعظم کتب اسمانی است طعن میزند و بحث مینماید
کاش در مجموع ایات تتبع نموده بود تا انکه میزان امر بین الامرین را که مبنای توحید الهی تعالی است
فهمیده بود و ایات قرانیه را بطریق جبر محض نمیکرد و اندرکاه خدای تعالی مسئلت کنم که خدا
قلب او را بنور هدایت منور فرماید پس اعطا العداوت کتاب هر کاه منظور تو عصبیت و متابعت
دین ابا نباشد حقیقت حضرت محمد صلعم بر تو واضح و اشکار میکردد استبصار
در اخر نامه اول یوحنا نوشته است ای کودکان خود را از بتها نکه دارید و اکنون نصاری
مشغول پرستیدن بت هستند چنانکه در کلیسا متداول است و حال انکه نامه یوحنا را قبول
دارند و تصدیق او را مینمایند و با انکه عمده کلام نصاری در باب خدای تعالی و یسوع و روح
القدس راجع بقول حلول و اتحاد میشود و هم چنین جمله از کلمات انجیل که تحریف شده که
دلالت میکند بر الوهیت یسوع مسیح راجع بوحدت وجود یا حلول و اتحاد است و ما میکوئیم
اول مرجع اینکلمات بتناقض است پاره میکویند خدا یکی است و پاره میکویند یسوع مسیح خدا است و پاره

میگویند روح القدس متحد با خدا بوده است و پاره میگویند روح القدس در یسوع حلول کرده و بار[ی]
میگویند خدا حلول کرده و همه اینکلمات محض شرکست وثانیا حلول قول بحلول واتحاد در ذات
مستلزم قول متغیر بحدوث هیئت تغیر است در ذات واجب تعالی وتغیر از لوازم حدوث و امکان
ومنافات دارد با مرتبه وجوب ذاتی قدیم وثالثا قول مذکور لازم دارد قول باینکه واجب
تعالی متصف بحادث شود وان مستلزم نقص وقصور است وافتقار است وایضا
لازم که واجب تعالی مقرون بان حادث باشد واقتران دلیل بر حدوث است وایضا
اینقول با مرتبه توحید واحدیت منافات دارد ورابعا قول نصاری مستلزم قول بتحیز
واجب است چه قول بحلول واتحاد یعنی لازم می‌آید که واجب الوجود در مکان باشد
وان مستلزم افتقار واحتیاج است واحتیاج از لوازم امکانست ولازم اینقول انستکه
واجب متصف بجهت باشد ومقرون باشد وهمه اینها با مرتبه وجوب ذاتی منافات دارد
وحضرت حق تعالی منزه از این نقایص است تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا فائده
مخفی نماناد که انجیل موجود در دست نصاری وضع ان رهبان وحی الهی نیست بلکه اکثر ان تاریخ
ووقایع یسوع وحواریین را بیان میکند واکثر ان کلمات مخالف عقل است وازین جهت تناقض
واختلاف در ان حاصل شده چنانکه در انجیل مرقس در باب سیم در حق یسوع مسیح میگوید انکه برادران
ومادرش امده وبیرون ایستاده کسیرا نزد او فرستاده او را طلب کنند وجماعتی که در اطراف وی نشسته
بودند او را گفتند اینک مادر و برادرانت تو را در بیرون طلب مینمایند که ایشانرا جواب داده گفت
که مادر من کیست و برادرانم کدامند پس بر انانی که در اطراف او نشسته بودند نظر افکنده گفت اینانند
مادر و برادرانم مؤلف گوید اینمعنی منافات با حق مادر دارد وحال انکه در انجیل مطابق دلیل
عقلی تاکید در مراعات ان وارد شده فائده بدانکه در انجیل متی در اخر باب بیست و یکم از قول یسوع
مسیح نقل میکند که فرموده ملکوت خدا از شما گرفته وبقبیله که ثمرش را خواهند فرستاده شده
خواهد گشت وهر کس که بر این سنگ افتد خواهد شکست وبر هر کس که افتد نرمش خواهد ساخت
وچون رؤسای کهنه وفریسیان مثالهای ویرا شنیدند دریافتند که درباره ایشان تکلم مینماید
مؤلف گوید این خبر از امدن محمد صلعم است ومقصود از ملکوت خدا خزانه حقه الهی و هیکل

توحید

توحید و مظهر اسماء الله و مسئله حدود و مرتبه انعکاس صفات است و اینمعنی اختصاص بمقام محمد صلعم دارد و یسوع
مسیح اشعار فرموده باینکه آن شخص که باین مرتبه است از قوم یسوع داده نشده و بقبیله که ثمرش را
خواهند داد و هر کس بر آن سنگ افتد شکسته خواهد گشت و معلومست که سوای حضرت محمد صلعم که خدا او را نصرتش داده
بر هیچ طایفه بعد از یسوع مسیح داده نشده پس این امر در باب جنیت محمد صلعم باز گشته و از این جهت
که در شان کهنه و فریسیان در زمان محمد صلی الله علیه و آله مقهور شدند و شیاطین چون از آسمان
دور شدند نتوانستند اخبار غیبیه را بایشان برسانند چنانکه اینمعنی مطابق است با احادیث علمای
اسلام **فائده** بدانکه دیگر در انجیل متی در باب یازدهم از قول مسیح نقل نموده که از فرموده بلی شما میگویم
بلکه از پیغمبر هم افضل زیرا که همین است که در حق وی نوشته شده بود اینک رسول خود را پیش روی
تو میفرستم که راه ترا پیش روی تو درست نماید مراد از آن همگی انبیاء علیهم السلام و توریه تا بظهور یحیی
خبر میدادند و هرگاه قبول نمائید این یلیاه است که آمدنی وی ضروری بود **ایقاظ** در انجیل متی
در باب چهارم نوشته است که شیطان عیسی را بکوه بسیار بلندی برد و تمامی ممالک دنیا و جلال
آنها را بر وی نشان داد و باو گفت همه این اشیا را بتو خواهم بخشید اگر بر زمین افتاده مرا سجده نمائی
آنگاه عیسی بوی گفت دور شو ای شیطان که خدا را اگر خدای تست پرستش بکن و غیر او را عبادت
مکن الخ **مؤلف گوید** منع از عبادت غیر خدا در اکثر کتب سماویه مسطور است و حال آنکه نصاری در بسیاری از
سجده برب متعارف و متداول است و مقتضای کلام نصاری که یسوع را خدا میدانند آنستکه او را
پرستش و عبادت میکنند و اینمعنی نیز مخالف با عقل و کتب سماویست **فائده** ایضا در باب سیم از
انجیل متی مسطور است که فرموده اما آنکه بعد از من میاید از من تواناتر است هم چنانکه من لایق
برداشتن نعلین او نیستم او شما را بروح القدس و آتش خواهد غسل داد آنگاه عیسی از جلیل
باردن نزد یحیی آمد الخ مصنف گوید این کلام صریح در افضلیت و مشعر بجمله از فضایل مأثوره است
فائده در باب بیست و دویم از انجیل متی مسطور است که یسوع فرموده مسیح فرزند کیست گفتند که او
فرزند داود است بانها فرمود پس چگونه داود در روح او را خداوند خواند پس چگونه فرزند او
خواهد بود مصنف گوید این عبارت مطابق با حکم عقلست که خداوند نباید متولد شود و این
شاهد است بر اینکه عیسی خدا نبوده و نباید هم بخدائی عیسی قایل شود و حال آنکه در چند موضع از انجیل عیسی را

خدا نامیده‌اند و نصاری او را خدا می‌دانند پس انجیل را کتاب خدا مخالف و کلام نصاری باطل است

فائده در اول باب نهم از انجیل مرقس مسطور است پس انها را فرمود بدرستیکه شما را میگویم در این ایستادگان
کسانی میباشند که ذائقه مرگ را نخواهند چشید تا مادامی که مشاهده نمایند ملکوت خدا را با قدرت
میاید مصنف گوید وعده آمدن ملکوت اشاره بحضرت خاتم ص است و در انجیل اشعیا در اصحاح
چهل و دوم مینویسد این بنده من است که مختار و برگزیده من میباشد و من از او مسرورم و هستم و روح
خود را برو گذارده ام پس حضرت او برای امم خارج را ظاهر میکند کلال پیدا نمیکند و شکسته نمیشود
تا اینکه حکم را در زمین قرار دهد و بلاد و جزایر انتظار میکشند شریعت او را مصنف گوید
اینکلمات تلویحات است بسوی اوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه و آله مختار و برگزیده یعنی
مصطفی است و سرور شدن خدا کنایه است از اینکه آنحضرت حبیب خدا میباشد و روح کنایه از شریعت
جاودانه است یا آنکه کنایه از نور حضرت است یا آنکه روح آنحضرت از جهت مکان شرافت آن منسوب
بحق است و اینکه نوشته است که حکم را برای امم اظهار و اخراج مینماید اشاره است باینکه او رسول است بر همه
و راهنمای اولین و آخرین و او وسط و واسطه نبوتها و رسالتهای جمیع امم و اینکه با آیه کریمه
وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اینکه جزایر انتظار او را میکشند اشاره است باینکه در جمیع امم
و کتب سماویه بشارت بآمدن آنحضرت رسیده است و همه مومنین از امم منتظر او هستند **فائده**
در مکاشفات یوحنا که از جمله کتب معتبره نصاری است در باب پنجم آن نوشته است که دیدم بدست راست
تخت نشین کتابی را که اندرون و بیرونش نوشته شده بود و به هفت مهر مختوم بود و فرشته را
دیدم که باواز بلند فریاد مینمود که کیست سزاوار آنکه کتاب را بگشاید هیچکس نتوانست که آن کتاب را بگشاید
و یکی از بزرگان مرا گفت که گریه مکن که اینک آن شیر که از فرقه یهوداه و از ریشه داود است غالب آمده است
تا آنکه کتاب را بگشاید و هفت مهرش را باز کند ناگاه دیدم بره ایستاده که گویا ذبح شده بود و هفت چشم
که هفت روح خدایند که بتمامی زمین فرستاده شده است پس او آمد و کتاب را گرفت پس آن بیست و
چهار بزرگ میگفتند که تو سزاوار آنکه کتاب را بگیری و مهرهایش را بشکنی زیرا که ذبح شده
و از برای خدا بخون خود از هر فرقه و زبان و قوم ما را خریده الخ شیر کنایه از حضرت اسد الله الغالب است
و بره ذبح شده که شفیع است کنایه از حضرت سید الشهداء ع است و آن کتاب که هفت مهر دارد قرآنست که هفت بطن

و معنی دارند و از امام مظلوم سزاوار است که انکار آنکتاب یعنی قرآن و حرارت اصلاح و واسطه آنحضرت منکشف گردید

که علوم بواسطه آنحضرت رواج گرفت و منتشر گردید مصنف گوید نصارا نمی انکار این حضرت عیسی ع

تا دلیل مینمایند و میگویند که آن بر است و اسم محمد صلعم در انجیل نیست جواب آنکه هر گاه در باب یاسین و یوم آخر

و در توریت و سایر کتب شما و نیز بر اسم یسوع بالتصریح ذکر نشده بلکه از قبیل کنایات و استعارات و تشبیهات

وارد شده است یوحنا در مکاشفات در باب ششم شمشیر ها و خون یا کشاد یعنی بره مهر پنجم را دیدم زیر

مذبح دیدم نفوس آنانیرا که در راه کلام خدا شهید شده بودند با واز بلند فریاد مینمودند و گفتند

تا چند ای مولای مقدس راست گو انتقام خون ما را از ساکنان ارض نمیکشی الخ مؤلف

گوید این یعنی اشاره است به شهدای کربلا که در رکاب حضرت امام حسین ع شهید شده اند و ما هدرا

را اینکه مقصود از بره ذبح شده مسیح نیست زیرا که کسی در رکاب او کشته نشده است که بدینکه الحاق استغنا

نماید که مقصود حضرت امام حسین ع است مطابقت با حدیثی که ابن شبیب روایت میکند که حسین را

میکشند مثل کشتن گوسفند و دیگر آنکه یوحنا در باب چهارم در ابتدای آن مکاشفات نوشته که دیدم

تا کاه بره بر کوه ایستاده است و با وی بودند یکصد و چهل و چهار هزار که اسم پدرش را بر پیشانی خود

ثبت نموده داشتند الخ آنکسانی که همراه آنحضرت بوده اند پیغمبران بودند و اسم آنحضرت که علی ع باشد

به پیشانی خود ثبت نموده اند یعنی بر ولایت و محبت و امامت او معتقد بوده اند و ایضاً در مکاشفات

یوحنا در باب دوازدهم در ابتدای اول نوشته است که علامتی در آسمان ظاهر شد که زنی پوشیده بود

خورشید را و ماه در زیر پایش بود و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره و آبستن شده

بود تا گاه اژدهای آتشین که هفت سر و ده شاخ داشت و دمش ثلث کواکب آسمان را جارو کرده بزمین

ریخت و آن اژدها نزد آن زن که در زاییدن بود ایستاده بود که چون زایید بچه اش را فرو گیرد و زایید

بچه ذکوری که بعصای آهنین بر همه طوایف حکم خواهد کرد و آن بچه اش را ربوده نزد خدا و تختش

رسانیدند الخ مؤلف گوید از زن حضرت فاطمه سلام الله علیها است که نور او معصوم بر خورشید

غلبه دارد زیرا که خورشید از نور او خلق شده و ماه در زیر پایش بود زیرا که مرتبه ماه پایین تر از نور

مطهر است بلکه نور ماه نیز اشتقاق از نور بوسائط عدیده و از تاج که مشتمل بر دوازده ستاره بود

دوازده امام میباشند و از اژدها شیوه بنی امیه است که کواکب معنویه را بقتل رسانیدند و از طفل ذکور حضرت

قائم ع

قائم علیه السلام است که دشمنان خواستند نور الله را مخفی سازند و منهم تعالی آهو کامل از شمشیر است بر هر طرف انقلاب
ربع زمین را با شمشیر جهاد میفرماید و ظالمان را برطرف میکند و کفر و ظلم را برطرف مینماید و مقصود یسوع
مسیح نیست زیرا که عیسی ع سلطنت نکرده و مظهر اسم رحمت بود **فائدة** در نامه اول یوحنا در باب پنجم
این نوشته هر کس که اعتراف نماید که عیسی همان مسیح است از خدا متولد شده است و هر آنکس که والد خود را
دوست دارد دوست دارد هم آنکس را که از وی تولد یافته است و این است آنکسی که از آب و خون آمده یعنی از آب
و بس بلکه از آب و روح و خون است آنکه شهادة میدهد زیرا روح راستی است زیرا که سه در آسمان سه
هستند که شهادة میدهند پدر و کلمه و روح القدس و این هر سه یک هستند و سه هستند که در زمین
شهادة میدهند الخ **مصنف کویل** اشکلات از انصاری مثل جمله از کلمات انجیل خلاف نسبت داده
اند بجهت اینکه تولید از لوازم تحیز و جسمیت و امکان و مکانیات و زمانیات است و خدای تعالی منزه از اینها است
و خدا مکان ندارد و ذکر در اسما یا یسوع یا روح القدس یکی باشند و وحدت و تثلیث منافی تضاد است
حاصل آنکه اوصاف مسطوره لایق ساحت وجوب وجود نیست و واجب الوجود جل شانه منزه از این
امور است و ایضا نصاری در آخر نامه اول از یوحنا نقل کرده اند که میدانیم که پسر خدا آمده است و ما را
بما داده است که آنکس را که راست است بشناسیم و هستیم در آن شخص راست یعنی در پسر او عیسی
مسیح و این است خدای حقیقی و حیات ابدی الخ مؤلف اشکلات کویل از آن جهت متضمن کفر و مخالف قواعد
عقلیه است و یقینا یوحنا اشکلات از آن فرموده **نص قرآن** کفته معنی انجیل در اینها مراتب از معنی
قرآن افضل است و برتر است چنانکه بخشی که در انجیل از برای انسان وعده شده است نه در خوردن و
آشامیدن است بلکه آرام و خوشحالی قلب در روح القدس است یعنی در چشیدن لذت رضامندی
خدا است و ایمان او و زنده کردن ایمان قلب با مطیع و محب خدا کردن است بطریق اولی در انعام نفرت
تمام یافته خدا را کاملا خواهد شناخت الخ **مصنف کویل** این بصر از معنی قرآن انفهمیده
و در آیات آن تتبع نکرده است اعتراض نموده اند و اشکلات او از چند وجه باطل است اولا در قرآن خوش
حالی را در رضای خدای تعالی مقرر فرموده میفرماید رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ و جنت رضوان که
جنت روحانیه معنویه است در آیات عدیده اشاره بان شده است بلکه آیه شریفه و اذکروني اذکرکم و آیه
یحبهم و یحبونه و آیه فاتبعوني یحببکم الله اشاره بمقام رضوان و رضای خدا است و بر هیچ ذی شعور مخفی نیست که

قرآن

فان مراتب مذکوره را بنحو اکمل واتم بیان فرموده وانجیل نصاری ناتمام است و جمیع مراتب توحید الله و صفات
اسماء الهیه و مراتب انبیا را مفصلا بیان ننموده و از این جهت است که نصاری در اصول دین کلمات غیر
صحیحه متناقضه میگویند چنانکه سابقا ذکر شد و در اکثر احکام اطاعت بزرگ خود را می کنند و کتب
انها جامع جمیع احکام نیست و تناقضات انها بترک رفع نمیشود و ثانیا این نصرانی روح القدس را
بلاتات و صفات که خدا معنی کرده است و این معنی مخالف با مذهب نصاری است نصاری روح القدس را
ذات معین مثل ذات یسوع مسیح می دانند و میگویند عیسی و روح القدس عین خدا بوده اند و بعد
از هم جدا شده اند و هر سه را قدیم میدانند و قدماء ثلثه قائل شده اند و اگر صفات که خدا بعد ایمان
مومنان مخلوق می شود نهایت انکه صفات مذکوره در یسوع و روح القدس نیز موجود بوده است
و صفات خدا حادث نیست و محال است عالم امر است که کاینات از مشیت حادثه باشد و صفات خدا از روح
القدس دلیل بر اتحاد نیست بلکه دلیل بر تعدد است **نصرانی گفته** فصل چهارم در ذکر
کلمات چند در باب رفتار و صفات محمد الخ **مصنف گوید** کسیکه عصبیت و عناد را ترک کند
از تحقیقات سابقه و لاحقه این کتاب بنحو علم الیقین بلکه عین الیقین بلکه حق الیقین حقیت حضرت محمد ص
و ائمه هدی ع برو منکشف می گردد زیرا اگر قطع نظر از معجزات متواتره و نصوص ماثوره در کتب
سماویه تتبع و تفکر در حالات و اقوال ایشان دلیلست بر صدق و عصمت و حقیت بل هو اکبر
بلکه همه افعال ایشان مقرون بحکمت بالغه و ما بنیا است بجدیکه صدور آن از بشر محال است و مراتب
علوم و حکمتی که از ایشان بظهور رسیده از اقوای معجزات است چه این علوم کلیه و جزئیه از حد
قدرت بشر خارج است و حالات و مراتب زهد و تقوی و صلاح ایشان دلیلست بر انکه در جمیع نفس الله
و پیوسته با حق بوده اند و حق با انها بلکه از انها بوده والله الهادی **نصرانی گفته** نظر بمضمون
قرآن هیچ معجزه از محمد صدور نیافته است چنانچه در سوره عنکبوت مسطور است که و قالوا لولا
انزل علیه آیات من ربه قل انما الآیات عند الله و انما انا نذیر مبین الخ **مصنف گوید**
که نصرانی بمحض رای این آیه کریمه را برخلاف حق تفسیر نموده توهم نموده که معنی انما الآیات عند الله
انستکه نزد غیر خدا معجزه نیست ولی تحقیق معنی انستکه آیات باید از نزد حق تعالی نازل شود یعنی مصدر
آیات عالم امر و محل کلمه کن است که کاینات از مشیت حادثه شد حاصل معنی اینکه پیغمبر نذیر است ولی معجزه نزد خدا است

از جانب خدا آمده است و از او معجزه جاری میشود و رسول ص منتظر نزول آیات الهیست و رسول ممکن است و ممکن محتاج
است و از خود معجزه ندارد بلکه باید از جناب خدا تعالی باو برسد حاصل آنکه برای رسول ص دو مرتبه است
یکی مرتبه عبودیت و آن عبارت از غایة الافتقار الی الخالق و قاب قوسین و فقر و فنا است که فرمود الفقر
فخری و دیگر مرتبه نورانیت است که از اعالم او ادنی و احاطه کلیه و بمنزله طیبه الهیه و بودن لانوار و
مظهر الاسرار و قلم الاعلی میباشد و ولایت رسول نیز دو مرتبه دارد مرتبه بشریه و مرتبه کامله نورانیه
و شکی نیست که رسول ص در مرتبه عبودیت فاقد آیات است مگر آنچه باو از جناب حق تعالی افاضه شود
و از این اشاره بمرتبه عبودیت رسولست و ممکن است که کلمه و انما انا نذیر مبین انما برای تاکید باشد نه
حصر و اما بالنسبه بمرتبه نورانیت که از او امر بمرتبه جامعیه و انعکاس صفات میباشد پس خاتم الانبیاء ص
خزانه آیات حقست و جمیع آیات منزله نزد آنحضرت است و از آنحضرت بسایر انبیاء میرسد و ادراک
اینمطلب مربوط بکشف و شهود است **ایضاح** بدانکه جمله از مواضع انجیل و عامه نصاری
مرتبه الوهیت و خدائی را برای یسوع مسیح ع ثابت میکنند اینمعنی مخالف با ادله عقلیه و مخالف با مراتب
توحید خدا است بچند وجه اول آنکه جمیع پیغمبران ص و اوصیاء ع و کتب سماویه بوحدانیت خدا اقرار
دارند حتی آنکه نصاری نیز بتوحید خدا معترف هستند و مع ذلک یسوع را خدا میدانند و
در کتب سماویه تصریح بتوحید خدا شده است چنانکه در آیه ۴ فصل ۶ کتاب ۵ موسی علیه السلام
مسطور است که ای اسرائیل استماع نما خداوند خدای ما خداوندیست واحد و در آیه ۵ فصل
۴۵ شعیا مذکور است که من خداوندم و غیری نیست و سوای من خدائی نیست الی غیر ذلک
من الآیات و مع ذلک نصاری عیسی را خدا میگویند و جمیع امور را که در عالم امکان منوط بتربیت
اوست و او خدا و رب همه است و در آیه ۲۴ فصل ۴ یوحنا ترقیم گشته که خدا روح است و
این معنی خلاف عقل و نقلست چه واضح است که روح مخلوقست و بلوازم امکان متصف است و
خدا منزه از ممکنات است و ایضا در روح تشبیه و تغییر و حلول ممکنست و خدای تعالی واحد منزه
از انتهاست و تغییر آنکه در همه کتب سماویه مدلل است که خدا قدیم و ابدیست و تغییر نمیکند چنانکه
در آیه ۲۷ زبور ۱۰۲ مسطور است و اینمطلب نیز در آیه ۱۷ فصل اول نامه یعقوب مرقوم است و
یسوع مسیح ع حادث و محل تغییر بود سیم آنکه خدا عالم و حاضر است چنانکه در آیه اول الی ۱۲ زبور ۱۳۹

اینمطلب

انیمطلب نوشته شده است و یسوع ع هم برخلاف این نیست چهارم در آیه ۱۹ فصل ۲۳ کتاب چهارم موسی علیه السلام
مسطور گشته است که خدا انسان نیست که دروغ بگوید و بنی آدم نیست که تغیر در اراده اش دهد
الخ و مع ذلک نصاری میگویند عیسی متحد با خدا بوده و عیسی خدا است پنجم در آیه ۱۶ فصل ۴
نامه اول یوحنا مرقوم است که خدا خود محبت است پس آنکه در محبت است در خدا است و خدا در
وی است الخ و این معنی مستلزم قول بحدوث و تغیر در ذات خدا است و مخالف با آیات سابقه است
و معنی این عبارت حلول خدا است در هر کسیکه خدا را دوست دارد و حلول با ادلهٔ عقلیهٔ سابقه باطل است
بلکه باعتبار این عبارت حلول را تخصیص بیسوع نمیدهند بلکه تعمیم میدهند و این مخالف با مذهب نصاری است
ششم در آیه ۱۱ فصل ۴ مکاشفات مسطور است که خداوندا همه را تو آفریدهٔ و بمشیت تو هستند و
آفریده شدند الخ و این صریح است که خدا تعالی همه را خلق کرده و همه امور منوط بمشیت او است
پس عیسی خدا نیست والا لازم میآید که او همه را خلق کرده باشد و امور منوط بمشیت او باشد پس
قول بالوهیت یسوع مخالف با تعلیم انجیل است هفتم آنکه خدا معبود یگانه است و سوای او معبودی
نیست چنانکه در مواضع کتب عهد عتیق و جدید مسطور است و در آیات اول الی ۱۷ فصل ۲۰ کتاب
دوم موسی ع مسطور است که خدا فرمود که من خدای تو ام که تو را از زمین از خانه بندگی بیرون
آوردم در حضور من تو را خدایان غیر نباشد و در هیچ شکل از چیزهائی که در آسمان است مساز
آنها را سجده منموده ایشان را عبادت منما زیرا که من خداوند تو ام غیور هستم که گناه پدران بر پسران
تا پشت سوم و چهارم مبغض کنندگان خود میرسانم الخ و لکن جمیع نصاری بر آنکه میگویند صورت
و شکل دار کسیکه حضرت یسوع را بر آن دار کشیدند و بقتل رسانیدند مر این بت سجده میکنند
و حال آنکه دار مبغوض حضرت مسیح بود و ایضا اختصاص واسطه بودن در عبادت بمخصوص
صلیب و بت از چه جهت است دوستان یسوع که بمراتب از صلیب افضل و بهتر هستند
حماریکه یسوع ع بر آن سوار شد بهتر از بت و صلیب بود زیرا که مبغوض او نبود و مع ذلک آنرا
واسطه عبادت قرار میدهند و حال آنکه در جمیع کتب سماویه سجده کردن بت را شرک و کفر و باطل
نوشته و ایضا اگر یسوع خدا بود مسجود و معبود بود و حال آنکه اتفاقی است که عیسی ع بر وجه
کامل بنده مطیع و عابد بود برای خدای یگانه و چون ثابت شد که یسوع ع ساجد و عابد بوده برای خدا پس

معلوم شد که مسیح نبی و معبود نبوده و چنین کسی خدا نیست و سجده کردن نصاری بجانب بت و صلیب و اورا
واسطه قرار دادن شرک محض بلکه منافی با عقل و شعور است کما قال الله تعالی حکایة عن الخلیل
اتعبدون ما تنحتون الآیه هشتم در آیات اول الی ۲۱ از فصل ۵ نامه بافسیان مذکور است که مست
شراب نشوید که در آن فساد است بلکه مملو از روح باشید و پیوسته خدا و پدر را شکر نمائید
باسم خداوند ما یسوع مسیح ع الخ اعیط العبر کنند اینکتاب بملاحظه آن در این آیه که منع از شرب شده
و شرب در نصاری متعارف است و دیگر آنکه نوشته است که خدا و پدر را شکر کنید باسم خداوند ما
یسوع مسیح این معنی با مرتبه توحید در مقام شکر منافات دارد و اگر مسیح را شکر مینمایند باید باسم وامر
الهی شکر نمایند و حال آنکه اینجا بر عکس نوشته شده است و دیگر در فصل ۱۳ و در آیه اول فصل ۳ نامه
بقلسیان مسطور است که چون با مسیح برخواستید طالب باشید اشیاء علوی را جائی که مسیح ع
نشسته بر دست راست خدا الخ و این مطلب نیز منافات با مراتب توحید بساطه دارد چنانکه گذشت و ایضا
در انجیل یوحنا در آیه ۳۰ فصل ۱۰ نوشته که یسوع ع فرمود من و پدر یکی هستیم و در آیه ۲۱ فصل ۱۷
یوحنا گفته است تو ای پدر در من هستی و من در تو مصنف گوید عبارت اولی مستلزم اتحاد
است که خدا و یسوع متحد باشند و سابقا گذشت که ممکن محال است که با واجب تعالی متحد باشد و
اگر هر دو را واجب دانند چنانکه قائل باقانیم و قدماء ثلثه شده اند بطلان قول آنها بادله عقلیه
توحید ثابت میشود و با اتحاد نیز منافات دارد و قول باتحاد با قول تثلیث تناقض محض است و ایضا
این ظاهر است مگر نزد آنکسیکه منکر بدیهی باشد و عبارت ثانیه که دلالت میکند بر اینکه خدا اندر
مسیح است و مسیح در خدا است مستلزم حلول است و حلول مستلزم امکان و تغیر است و عبارتی
که سابقا از انجیل نقل شد دلیل است بر اینکه تغیر در ذات واجب حاصل نمیشود و براهین عقلیه
نیز بر این مطلب شاهد است و ایضا لازم میاید که هر یک از خدا و مسیح ظرف دیگری باشند و مع
ذلک مظروف باشند و ممتنع است که یک شیء بالنسبه بشیء دیگر ظرف باشد و مظروف نیز
باشد و دیگر آنکه حلول با قول باتحاد تناقض دارد نهم در فصل ۵ یوحنا مرقوم است که مسیح
در جواب یهودان گفت که پسر از خود هیچ نمیتواند کرد مگر آنچه میبیند که پدر میکند الخ و از این دلیل
بر عجز و عبودیت یسوع است و دلالت دارد بر نفی الوهیت او دهم آنکه از مجامع کلمات انجیل مستفاد میشود

که

که یسوع مسیح انچه میکند از معجزات و خوارق عادات بواسطه اینکه روح القدس در او حلول کرده بلکه دلالت دارد
بر اینکه وجود حضرت یسوع و تولد او بواسطه بلکه بتوسط از روح حاصل شده و این معنی با مرتبه
توحید خدائی و الوهیت منافات دارد **تکمله** در بیان اصول دین نصاری است بدان ایدک الله
تعالی که اصول دین نصاری این فرقه ضاله مضله چنانکه از کتب و کلمات انها مستفاد شده
چهارده است که هفت ان تعلق بالوهیت دارد و هفت دیگر تعلق با بشانیت دارد اما انهفت که تعلق
بالوهیت دارند اول اعتقاد داشتن باینکه خدا یکیست دویم انکه همان خدای واحد پدر است سیم
انکه همان خدائی که پدر است پسر است چهارم همان خدا که پسر است روح القدس است پنجم انکه
خدائی که روح القدس است پروردگار است ششم انکه از او وصف دارد شفاعت کننده است هفتم
انکه تجلی کننده است و انهفت که تعلق ابشانیت دارد اول انکه همان خدا بواسطه روح القدس حامل
شد در رحم مریم دویم انکه همان خدا بدنیا امد سیم انکه او را بدار کشیدند و بعد از انکه کشته شد مدفون
گشت چهارم انکه همان خدا بعد از سه روز بدنیا مراجعت نمود پنجم همان خدا که رجعت نمود بجهة خلاصی
ارواح پیغمبران و مؤمنان که در جهنم انتظار او را میکشیدند بجهنم فرو رفت ششم همان خدا باسمان
صعود نمود و در دست راست پدر خود قرار گرفت هفتم همان خدا باز نزول خواهد کرد بدنیا بجهة
انکه ثواب دهد نیکان را و عذاب کند بدان را مصنف فقیر گوید هر چند بزبان نصاری بزبان میگویند
خدا یکی است ولی در معنی خدا را سه قدیم میدانند یکی خدا و دیگری عیسی و سیم روح القدس و
خدا را ثالث ثلثه میدانند و بعبارة ثالث ثلثه و اقانیم ثلثه تصریح کرده اند و مستند انها تعلیمات انجیل است
و انجیل عیسی حق است ولی انجیلی که در دست نصاری است مخالف با انجیل است چنانکه سابقا بیان
شد و جرائم در ترجمه کتب سماویه و اسماء الهی و اسماء پیغمبران را تغییر داده و بنحو خلاف ترجمه
نموده مثلا لفظ فارقلیت که از شواهد و قراین ایات انجیل معلوم شده که اسم محمد صلعم است آنرا بمعنی
تسلی دهنده معنی کرده و ایلیاه که باسم علی است و ماد ماد که بمعنی احمد احمد است بنحو دیگر ترجمه
کرده و غیر کتب یهود و نصاری را از کسانی که جدید الاسلام بودند و سابقا از علمای اهل کتاب
بوده اند بنحو اکمل تعلیم گرفتم و بر حقایق معانی انها مطلع شدم و معلوم شد که ایات کتب مذکوره
در السنه با ترجمه که جرائم نموده **فصل** بدانکه در اناجیل به تعبیر مکرر لفظ ابا باسم پدر نوشته یعنی خدا

ادامید

بلکه یسوع است و عیسی پسر خدا و هرگاه انجیلها صحیح باشد و تحریف نشده باشد معلوم نیست که مقصود
یسوع از این سخنان آن باشد و نصارای شاهدی بر مدعای خود ندارند بلکه ممکن و ظاهر است که
مقصود از پدر نور مطهر حضرت محمد صلی الله علیه و آله که اول مخلوقات است و مقصود یسوع
این بود که من میوه ام در آسمان نزد محمد صلعم که پدر است و این معنی بر حسب عقاید شیعه در انجیل معنی موجهی است
اول آنکه حضرت محمد صلعم معلم و هادی جمیع پیغمبران و ملائکه و سایر مخلوقات میباشد و معلم حقیقی
پدر است دویم آنکه حضرت محمد صلعم واسطه فیوضات است پس او در معنی پدر عالم و عالمیان است سیم
آنکه آن حضرت صلعم والی و سلطان و مالک و مربی و صاحب و مطاع و پیغمبر خدا است بر همه ممکنات و
اطلاق پدر بر هر یک از این معانی صحیح است و آنچه حقیر بر فضلای نصارای اعتراض کرده ام که خدای قدیم
واحد با اعتقاد ثلثه و الهه ثلثه متناقض است و اگر واجب الوجود یکی است چون ممکن است که سه شیء
باشد و دو شریک ذات شده باشد نصارای میگویند این سریست که گفتنی نیست و تا داخل دین تثلیث
نشوی و ریاضتها نکشی از این سر اطلاع نمیتوانی یافت و برخی بظواهر عبارات انجیل متمسک میشوند و حال آنکه
نقیض بودن وحدت با تثلیث از جمله بدیهیات است چنانکه گذشت و شاهد بر مطلب حقیر اینستکه
در فصل هفتم انجیل متی نوشته که یسوع علیه السلام به بنی اسرائیل فرمود بدانید که نه هر کسیکه رب رب میگوید
داخل پادشاهی بهشت میشود بلکه آنکسیکه فرمان برداری پدر مرا که الحال در آسمانها میباشد بکند
داخل پادشاهی بهشت میشود لکن پادریان این آیه را دلیل گرفته اند که یسوع پسر خدا است جواب آنکه
حضرت یسوع فرموده که پدر در آسمانها است و بدیهی است که خدای تعالی مکان ندارد و آسمان و زمین
بالنسبه بذات الهیه فرقی ندارد پس مقصود عیسی ع از تعبیر به پدر حضرت محمد صلعم است که نور او
در آسمانها احاطه دارد **استبصار** و ابدا آنکه طریقه نصاری بر ترک ختنه کردن است بلکه اکثر
با همه نصارای ختنه را حرام و ممنوع دانسته اند و این از چند جهت باطل است **توضیح** اول آنکه در کتب
سماویه تاکید در ختنه کردن وارد شده و از کتب مستفاد میشود که ختنه میثاق حضرت ابرهیم
خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام بود چنانکه خطاب با آن حضرت فرموده که این میثاق من که باید نگاه داری
ابرهیم تو و اولاد تو بعد از تو از نسل او اینستکه هر مرد را که از خود تو باشد باید او را ختنه کنی که
ختنه نشان میثاق من میباشد در گوشت شما و در موضع از کتب سماویه که همین میثاق را حضرت نوح ع

واو را دائما قرار داده و چون این نوشته است که حضرت ابرهیم و اسمعیل علیهما السلام خود را ختنه کردند و بتواتر معلوم و ثابت
کرده و در ملت حضرت موسی ع امر بختنه کردن وارد شده چنانکه جمیع یهود ملتزم بآن هستند و نصاری
نسخ را جایز نمیدانند و میگویند جمیع احکام سابقه بر قرار است پس باید ختنه کردن هم ثابت و برقرار باشد
حاصل آنکه در چند موضع از کتب سماویه امر بختنه کردن وارد شده اول آنکه در فصل هفدهم از
کتاب تکوین الخلایق مسطور است که خدا بحضرت ابرهیم ع امر فرمود که از شما ها هر پسر بچه متولد شود
چه از خودتان و چه از غلامان خانه زاد خود تا ها هر را در روز هشتم از تولد باید ختنه کنید ولی جمعی
از نصاری جواب داده اند که ما خود را ختنه کرده ایم اما ختنه زیادتی خواهشهای نفس اماره و قوای شهوانیه
که آنها را از خود دور کرده ایم و این معنی مخالف با مدلول آیات سماویه است و بتاویل امثال حاصل نمیشود
و ایضا در کتب سماویه مسطور است که موعد ختنه روز هشتم است و معلوم است که روز هشتم از تولد
موعد ترک شهوات نفسانیه نیست و ایضا ترک شهوات در آیات دیگر ذکر شده و تاکیدا که در باب ختنه
وارد شده حکمی است علاوه بر احکام که اطاعت آن لازم است و اگر بگویند نسخ شده جواب گوئیم که
خدا بحضرت خلیل ع در این فصل میفرماید که این ختنه کردن عهد و پیمانی است میان من و اولاد تو بعد از
تو در قبایل شما و ایضا نصاری نسخ را ممتنع می دانند و ایضا در فصل پنجم از انجیل متی نوشته است که یسوع ع
فرموده که من آمده ام که هر چه در دین موسی و سایر انبیاء ع مقرر شده باشد بعمل آورم و از دین موسی
سهل ترین حکمی بلکه یک حرف از آنهم بر طرف نخواهد شد و ایضا ادعای نسخ منوط بدلیل است و حجتی برای
نصاری در نسخ این حکم نیست مگر قول پاپ و سایر بزرگان آنها و قول آنها چون مخالف با کتب سماویه است
اعتبار ندارد دوم آنکه در فصل دوازدهم از کتاب سیم توریه که از الوبتیکا مینامند نوشته که خدا
تعالی خطاب بموسی ع فرموده که هر زن که نطفه در رحم او بسته شد پسر زاید نجس میشود تا روز
هفتم و در روز هشتم که آن پسر را ختنه کرد سیم در فصل اول انجیل متی نوشته است که همین که هشت روز
از تولد حضرت یسوع ع گذشت مادر آن حضرت او را بمسجد برده مرکه از علمای بنی اسرائیل که شمعون نام
داشت او را ختنه کرده و در بعضی از کتب مسطور است که نصاری از روز اعید و اول سال خود قرار
داده اند و مذکور است که مستند نصاری نوشته پلوس است و در بعضی از تواریخ اخبار از کفر او نوشته
شده است و از جمله حواریین نبوده بلکه دشمن شمعون بوده چهارم در فصل چهل و پنجم از کتاب ایکایل نبی بجماعت

[illegible]

نبی اسرائیل خطاب نموده میفرماید برای شما کافی است انکه فرزندان کسانیرا که دل و ذکر خود را ختنه نکرده اند در مسجد
داخل نموده اید بجهت آنکه نجس کنند مسجد مرا بدرستیکه هر کافر دل و ذکر را ختنه نکرده نباید که داخل
مسجد من شود انتهی پس کلام پلوس که ختنه را تاویل کرده بتصریح این آیه باطل میشود پنجم در فصل اول
از انجیل لوقا نوشته است که در روز هشتم امدند که حضرت یحیی را ختنه کنند ششم در فصل سیزدهم
کتاب اشعیای نبی نوشته در خبر میدهد از قتل عظیمی که در زمان ظهور دولت حق خواهد شد خطاب
میکند ببعضی از انها که تو نیز در میان ختنه نکرده ها هلاک خواهی شد انتهی و این ایه اشاره بظهور حضرت
قائم ع است هفتم در فصل هفتم از انجیل لوقا نیز اشاره بختنه حضرت مسیح شده است پس بدلیل عقل
و نقل و اتفاق امم لازم است که بهر امتی پیغمبر خود تاسی نمایند و نصاری سنت عیسی ع را در این باب نیز
ترک کرده اند و مخالفت و عناد مینمایند هشتم از کتب سماویه منسوخ نبودن تورات و اشاره مستفاد می شود که
نباید ختنه ترک کنند که این ختنه علامت قبول کردن میثاقست توضیح انچه در کتب و تواریخ نصاری
میشود اینستکه حکم حرمت ختنه را پلوس اختراع نموده و مذهب او مثل فرقه دهریه بوده که پیغمبر را
تکذیب نموده و جرائیم او را متابعت نموده و او بر خلاف حضرت شمعون الصفا که وصی حضرت
عیسی ع است حکم کرده و احکام را تبدیل داده و گفته است که اگر ختنه کنید احکام شریعت بر شما ثابت میشود
ختنه و چون ختنه نکرده اید همه چیز بر شما حلال است و از این جهت بعضی از کتب سماویه منسوخ و باطل و خلاف و
کذب ترجمه کرده اند چنانکه برای مذهب خود در ترجمه کتاب تکوین الخلایق داخل نموده که خدای تعالی
در وقتیکه نوح علی نبینا و اله و علیه السلام و اولادش از کشتی بیرون امدند با ایشان حکم کرد که هر چیز
که در زمین حرکت میکند و زنده است بر شما حلال است انتهی مخفی نماند که اینکلمه افتراء بسته و در هیچ یک
از کتب سماویه این اجرا بر نوح وارد نشده حاصل انکه پلوس و جرائیم احکام حضرت یسوع علیه السلام را
تبدیل و تغییر دادند تا انکه عموم از احکام را فاسد نمودند و احکام مقرره ایشان منسوخ شد که الان
مشاهده می شود **فائده** بدانکه اعظم و اشرف است اقسام معرفت توحید و نبوت انبیاء و امامت
ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و سایر اوصیاء ع معرفت بنحو شهود و طریق الهام و ثانی انست که
انسان بر حسب فطرت مستقیمه که خالی از اعراض و متابعت شیطان جنی و شیطان انسی باشد از جهة
اهل حق الیقین معرفت حاصل کند و بایمان ثابت که مستودع نیست حق را تصدیق نماید دیگر انکه انسان بر حسب

فطرت

فطره توحید که مشتمل بر ارکان ثلثه است و ثبوت او معلوم گردید در عوالم اربعه یعنی عالم عقول و ارواح و عالم
مثال و در اول و در ثانی و در ثالث و عالم نفوس علویه و عالم سماویه و عالم ارحام و جسم حیوانی و قلیاء
اصلاب و عالم تولد چون در همه این عوالم خلق به توحید و نبوت و ولایت معترف بوده اند حال هم
هر گاه به تجرد خود برگردد و از غواشی ظلمانیه به مجاهدات شرعیه منزه شود حق و اهل حق را بر حسب
فطره تصدیق خواهند نمود به طریق مکاشفه و الهام بر حقایق اشیا و مطلع خواهد گشت و ثابت شود
از قید ظن و گمان مطلقه لان الظن لا یغنی من الحق شیئا و مقصود است که خدای تعالی از برای انسان چند چشم
قرار فرموده که حق را به همه یک چشم عقل است که به دلیل عقلی اعتقادات حقه را ادراک و تصدیق کند
و عقل رسول باطن است و عقل قاطع حجت باطنیه است و دیگر چشم قلب است که قلب صافی
به چشم خود حقایق اشیا و حکمت که علم به حقایق است مطلع می شود و به نور او تصدیق می کند و باطل را انکار
میکند یعنی حق را از باطل تمیز میدهد و دیگر چشم روح است که با چشم مراتب شهود و کشف برای او
حاصل میشود و دیگر چشم نفس ناطقه است که نفس چون زنگار است هر گاه مجرد شد در او معارف
حقه و علوم ربانیه در کمال منطبع و منکشف میگردد و ان بدون ریاضت و مجاهدات شرعیه حاصل نمیشود و ملکه
منوط به قطع علایق است و باید وجود دنیویه را از خود دور کرده و مطلبی سوای رضای حق تعالی
بلکه مطلوبی سوای حق نداشته باشد و پیوسته به ذکر و یاد خدای تعالی مشغول و مسرور و قلب او
به ذکر مطمئن باشد چنانکه خدا فرموده آلا بذکر الله تطمئن القلوب و تفصیل ریاضت شرعیه را هم
در کتاب فاضلان و در رساله کلامیه بیان نموده ام حاصل آنکه مضمون آیه کریمه والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا الخ چون انسان از ما سوی الله منقطع شود مشرف به مرتبه الهام فایز خواهد شد
هر چند وحی مختص است به انبیاء و به غیر انبیاء وحی نمیرسد ولی الهام شامل عموم انبیا و غیر ایشان می شود
و شروط الهام یعنی تمیز کشف رحمانی از کشف شیطانی به چند امر حاصل میشود و باید سالک حقیقت
الهام و شروط آن را دانسته که امر حقیقت بر او مشتبه نشود شرط اول تجرد نفس است از علایق
دنیویه و اتصاف او ست به اوصاف ملکیه یعنی عقل و جنود عقل او بر نفس او و بر جنبه حیوانیه و جهل
و جنود جهل غالب و مستولی شود به نوعی که همه افعال و اقوال او از عقل ناشی و بر حسب میزان آن صادر
شود از توقف فیضی و نوری از عقل کل که صادر اول است قلب او را منور کند و بان نور معرفت کامله تامه

برای او

برای او حاصل می‌شود کما قال الله تعالی أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ الآیة

دویم آنکه آنچه فهمیده مخالف با حکم عقل قاطع نباشد سیم آنکه مخالف با شرع نباشد چهارم

آنکه غرض او صرف حق باشد و از غرض نفسانی خالی باشد و عصبیت را ترک کند بمرتبه‌ای که نه محض ظاهرا

بلکه باطنا پاک شود پنجم آنستکه در الهام حقیقی خلاف معقول نباشد یعنی لازمست که الهامات باید

موافق باشند ششم آنستکه بمرتبه رضا و تسلیم اوامر و نواهی حق باطنا و ظاهرا مطیع و منقاد

باشد نیز اگر اسلام حقیقی عبارت از تسلیم است منوط بتصدیق جمیع پیغمبران و احکام المبیر است

وتسلیم مح

و ایمان حقیقی اعتماد و اعتقاد جازم بجمیع انبیاء است و الا ناقص خواهد بود هفتم آنکه هرگاه

ادراک او بمقتضای قواعد منتقبه شرعیه مخالف شود شریعت را تصدیق میکند و خود را

مخطی میداند و باوهام و آراء فاسده و مصالح مرسله و قیاسات باطله هیچ حکمی از احکام شرع را تکذیب

نماید چون باین مقام رسید همه ذرات موجودات را آیه حقیقت میداند و بگوش معرفت تسبیح آنها را

میشنود و بچشم معرفت حقایق و اسرار آنها را مشاهده میکند و میفهمد که هر ذره از ذرات موجودات

دلیل و آیه هستند بر توحید و صفات الله و نبوت و رسالت محمد صلعم و سایر پیغمبران و امامت و ولایت ائمه

هدی ع و هذا ظاهر لمن القی السمع و هو شهید فهم الشاهد و الشهادة و المشهود و هم الدال و الدلالة

و المدلول و هم الهادی و الهدایة و المهدی و هم الآیة و الآیات و المرئی و هم النور و المنوِّر و المنوَّر

و هم الظاهر و الظهور و المظهر و هم الکاشف و المنکشف و المستکشف بیت عباراتنا شتی و

حسنک واحد و کل الی ذاک الجمال یشیر و اینمعنی عبارت از انشراح صدر است که حق تعالی میفرماید

افمن شرح الله صدره للاسلام الآیة هشتم اینکه بمقتضای عقل انسانی را حاصل نماید که انسان

بمقتضای مطلوب فایز گردد و حق و اهل حق را بشناسد و بمقتضای لا نفرق بین احد من رسله که

بمقتضای حکم عقل است جمیع حجج را تصدیق کند و هیچ یکرا تکذیب ننماید تا آنکه رضوان که بهشت معنوی است

که از بهجت معنویه اشرف و قرب بحق است و افضل از جنت جسمانیه است مستفیض شود و از

نار جسمانی اگر جهنم است و از نار معنوی که بعد از جنت خلاصی یابد و الا از صراط معنوی و جسمانی عبور

نخواهد کرد و بهوی الی نار جهنم و بئس المصیر کما قال الله تعالی وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ

لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ وَلَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ الآیة

والسلام

والسلام على من اتبع الهدى فان الهدى هدى الله إفاضة عرفانية بدانكه در مرتبه شهود بر قلب صافى معاينه ام
و بادلهٔ عقليه و شواهد نقليه ظاهر شد كه نور اول كه از عقل انبيا منه اول و اشرف و اجل و اكرم و
افضل و اعز از جميع مخلوقات نسبت بحضرت ختمى مرتبت خلق فرموده كه از عقول تمام ذوات شعاع ان عقل تجلى دهد در ذرات
عالم امكان ظل ان نور مظهر است و ان مظهر ظل الله و نور الله و ايت اعظم و نباء عظيم و كتاب
الله ناطق و طور و كليم و فيض مقدس و مصدر كاينات و منبع فيوضات و خزانه صور موجودات و نور ارواحيين
و سموات نست و سياتها ثبت و هم عوالم امكانيه در ساير ان نور باكست و بوجود ان نور همه ممكنا
بات در مستند و كل شىء هالك الا وجهه هو سر الوجود مصدر جوده ليس فى الدار غيره ديار
حاصل انكه ولى مطلق نور اول است و عقول ساير انبياء و اولياء ع را خدا تعالى از شعاع ان نور
خلق فرموده و ان نور بمنزله شمس و نور ساير اولياء بمنزله قمر و كواكب است فكلما اقرب الى النور
الاول كان افضل و اعظم نورا و كلما بعد عن النور الاول فنوره اضعف ممن هو اقرب اليه منه و
كل شىء امكانى فهو فى ظله و رحمته لانه النور المقدس و النفس الرحمانى و اسماء الله التى ملأت كل
شىء و القلم الاعلى و الاسم الجامع الكبير و المصباح المنير و المشكوة المنورة فيها مصباح المصباح
فى زجاجة الزجاجة كانها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة و مظهر اسم الله و له مقام
الوحدة مع الكثرة و الاقبال و الادبار و قاب قوسين او ادنى فهو الواسطة فى الفيوضات و اليه
ينتهى جميع العلوم و الهدايات و هو الصراط الاعظم و المنهاج الاكرم و السبيل الاعظم فى
الدرجات الصعودية و النزولية بالنسبة الى جميع الكمالات و الفيوضات و الاعمال البالغة الى درجة القبول
فيكون عقول الخلائق اظلة لنور نوره العظيم فهو مرآة الملك و الملكوت و وجه الحى الذى
لا يموت فكما ان الاشعة الواقعة على المرايا لا تجد فيها شيئا الا الشمس و وجهها و صفتها و
اسمها و رسمها كذلك فى العقول و الانوار و العلوم و الافهام لا يوجد فيها شىء غير صفة الولى
المطلق يعنى انها تدل على كمالاته و هى باجمعها مراياته كما ان العكس يدل على العاكس و الصورة
تدل على المقابل و المرآة تدل على المرئى و انما تظهر ذلك للقلوب الصافية النورانية المستنيرة
بنور الولاية و هو نور الانوار و مظهر الاثار و مبين الاسرار و كاشف العلوم و انما يبتنى ذلك على
معرفة مراتب الوحدة فى الكثرة و الاصل و الفرع و يضرب الله الامثال للناس و الله بكل شىء عليم و ينكشف حقيقة

هذه

هذه المراتب للمنقطعين الى الله والمخلصين في توحيد الله والتابعين الثابتين في محبة الله ومحبة اوليائه
واصفيائه الذين يبقون بالعقل على الفطرة الاولية التي خلق الله الخلق وفطرهم عليها فيقرون
في حقيقة ذاتهم والواح صدورهم جميع الصفات الولي المطلق بل لا توحيد في العالم بعد مرتبة
التوحيد الا ذكره ولا يرى الا نوره وظهوره واسمه مكتوب على ساق العرش والكرسي والكواكب
والسموات والارض وكل شيء خلقه الله سبحانه ونعني بهذا الاسم اثبات الرسم والبيان الحالي اذ الخلق
الاول هو المقصود والعلة الغائية وما عداه فانما هو اشعة عكوس انواره واشراقات ظهور اثاره
والشعاع والاثر يدلان على المنير والاثر يدل على المؤثر وهو النور الذي اشرق من صبح الازل فلوح
على هياكل التوحيد اثاره وانما نعرف ذلك بعد محو المعلوم ومحو الموهوم لانه عبارة عن كشف
سبحات الجلال من غير اشارة وليس المقصود من ذلك بكون الولي المطلق في مرتبة الوجوب الذاتي
بل انما نقول بان المراتب والكمالات المسطورة انما حصلت لهم من جهة اتصافهم بمراتب العبودية
الفقر والفناء وكان ذلك من انعكاس الصفات فانه لما خضع له سبحانه بكمال العبودية فالبسه الله
لباس الولاية والعظمة واقامه في جميع العوالم الامكانية فكان حكمه حكم الله وامره امر الله وطاعته
طاعة الله ومعصيته معصية الله ودليله هو وجه دليل الله والمنهج للاستدلال في المقامين واحد
فكما ان الله تعالى يستدل عليه بالعقل بالان ويستدل على الخلق بالله سبحانه بالفؤاد باللم كذلك
الولي المطلق يستدل عليه بالعقل بجميع احواله الظاهرة في المخلوقين في حقايق العالم
من صفة كينونته ويستدل على الرعية وساير المخلوقين به بالفؤاد بما سبق الخلايق في سرحانه
فهو اقرب الى الخلايق منهم ويعرفون به وهذا من علم الراسخين ولا رخصة في اظهاره اكثر مما
ذكرناه بيت قلم اينجا رسيد وسر بشكست ء سخن اينجا رسيد وگوهر شد وچون عبارت فارسي از
تحمل از بيان اسرار ولايت قاصر بود لهذا اين چند سطر را بعبارت عربيه بيان نموديم وتفصيل اين اسرار را
فقير در كتاب شرح زيارة جامعه كبيره عربيه بيان نموده ام وحقايق اين معاني بشهود والهام معرفت
واضح گرديده است واگر كسي بخواهد حقايق اين اسرار را درك كند بايد شروط مذكوره را تحصيل كند
تا انكه بفيض الهام الهي مستفيض گردد. **فائده** جمعي از فضلاء نصاري گفته اند كه حضرت محمد صلى الله عليه وآله قبل از
بعثت تابع حضرت يسوع مسيح ع بوده بجهت اينكه يسوع اولوا العزم بوده وشريعت انحضرت ع عموم داشته پس حضرت

یسوع افضل از محمد صلعم بوده وبعضی از علماء اسلام کثر الله امثالهم جواب داده اند که آنحضرت صلعم بملت حضرت خلیل الرحمن ع
بوده بدلیل ملة ابیکم ابرهیم وبعضی از علماء دیگر جواب داده اند که نور محمد صلعم در باطن هادی ومعلم
جمیع پیغمبران وملائکه بوده هرچند بحسب ظاهر از امت مسیح ع بوده اما در باطن نبوت وولایت حضرت
محمد صلی الله علیه واله شامل یسوع وجمیع ممکنات بوده ومدار بر افضلیت ومفضولیت در باطن است نه
بر ظاهر وبعضی از علماء اسلام گفته اند که حضرت محمد صلعم اول خلقت نبی بوده چنانکه فرموده کنت نبیا
وادم بین الماء والطین ودر زمان حضرت یسوع ع نبوت آنحضرت برقرار بوده وبمقتضای وحی الهی عمل
مینمود هرچند احکام آنحضرت صلعم مطابق با ملت خلیل ویسوع علیهما السلام بوده ولی یسوع واسطه در هدایت
آنحضرت نبوده بلکه نور آنحضرت واسطه وهادی او بوده ووجود نبی در بعض ممکن است چنانکه موسی وخضر ع
در بعض بوده اند ولی نور محمد صلعم که اول مخلوقات است در جمیع اعصار انبیاء ومرسلین بحسب ظاهر
تابع بوده ودر باطن هادی وواسطه فیوضات واز ابتداء بعثت مامور بتبلیغ رسالت گردیده حاصل آنکه
هر یک از محمد صلعم ویسوع ع محل هبوط وحی الهی بوده اند وبنبوت وولایت یکدیگر مصدق ومعترف
بوده اند وحضرت محمد صلعم قبل از بعثت مطابق ملت حضرت یسوع مسیح ع که بر حسب وحی الهی عارف
بان شده بود رفتار میفرمود وصاحب شریعت خلاق عالم جل شانه است واحکام شرایع بانبیاء بحسب
وحی نازل میشده پس مجرد اینکه شریعت حضرت یسوع ع عموم داشته وشامل حضرت محمد صلعم بوده
دلیل بر افضلیت یسوع ع نیست زیرا که علم محمد صلعم مستفاد از یسوع ع نبوده بلکه مستفاد از وحی الهی
بوده واز طریق مکاشفه والهام الهی مبرهن شد که حضرت محمد صلعم واسطه فیوضات وخزانه علوم حقه
حقیقیه ومعدن رحمت ومکرمت واصل کرم ومنبع فیض ومصدر جود بوده وباب رحمت وفیض حق
سبحانه وتعالی بوده واسم اعظم وباب عظیم وطریق راست بجهة آنکه از نور مقدسش بمنزله قلب وروح
عالم امکان است وولی ووالی جمیع عالم وعالمیان است چنانکه آیه کریمه لیکون للعالمین نذیرا اشاره
باین مطلب است ومظهر کلمه جامعه وجلال الهی است که متصف بجمیع شئون وکمالات حق باشد وهر فیضی که
باحدی از ممکنات میرسد خلاق تعالی آن فیض را بتوسط نور محمد صلعم رسانیده ومیخواهد رسانید وفرقی در
این باب میانه تشریعیات وجودیه ووجودات تشریعیه نیست انتهی کلامه محصل الحاصل آنکه حضرت
خاتم اول مخلوقات وافضل انبیاء ع است پس هرگاه تابع احدی از انبیاء سابقین باشد لازم میاید تقدیم مفضول بر فاضل و

آنجب

و این عبث عقلاً از حکیم صادر نمی شود و ایضاً هرگاه تابع بود بر حسب وحی متابعت نمود یا آنکه از علماء ایشان اخذ نمود
شق اول مطابق با معتقد ایشان نیست و شق ثانی هم ممنوع است زیرا که اگر چنین بود اهل ادیان باین مطلب
افتخار مینمودند و شایع می شد و حال آنکه از تواریخ و قرائن معلوم شده که آنحضرت با اهل کتاب هرگز
معاشرت نمیفرمود و از ایشان مطلبی را فرا نمیگرفت و امی بود و نزد احدی درس نخوانده و کتابی را از احدی فرا نگرفته
و علم آنجناب تحصیلی نبوده بلکه حضوری یا حصولی محیط بود و دیگر آنکه از اول خلقت نور بود و ظلمت
جهل در آن نور مظهر الهی نباشد پس از عالم ربانیه و ولی الله و لله بود پس شریعتی باید قبل از بعثت حضرت
خاتم چنانچه بحضرت ابرهیم و یسوع ع بر حسب وحی الهی بایشان رسید و ایشانرا متابعت آن نمودند هم چنین
حضرت خاتم صلعم بر حسب وحی با احکام آن آگاه شد پس تابع عیسی ع نبود بلکه تابع بود شریعتی را که شریعت
الهیه است و جواب دیگر آنکه حضرت یسوع قبل از بعثت هرگاه تابع شریعت قبل از او باشد لازم میاید که یسوع
مفضول باشد و جواب آنکه هر دو یکی است و حضرت یسوع ع در مهد نبی بوده و حضرت محمد صلعم هم
از ابتداء خلقت نبی بوده و جمیع پیغمبران شریعت آنجناب بودند و حضرت قبل از اینکه متولد شود بر یسوع
سلام کرد و آنحضرت را تصدیق نمود و علم آنحضرت بوحی الهی حاصل شده بود و حضرت یسوع ع و احمد ص
هم بهمین نوع بودند و حضرت محمد صلعم بعد از بعثت تابع شریعت ابرهیم ع نبود یعنی شریعت حنیفیه الهیه
مشترک بود میان ایشان چنانکه این کریمه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابرهیم الخ شاهد بر آنست و
از ابتداء تا انتها منتظر وحی الهی بودند وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی **فصل** نصاری
میگویند هم ما خدای واحد ازلی ابدی که پدر و پسر و روح القدس بود کشته شد و بعد از سه روز رجعت
کرده بجهنم فرو رفت برای آنکه خلاص کند ارواح پیغمبرانرا که در جهنم در حبس شیطان بودند و این
یسوع را میکشیدند مصنف فقیر گوید علاوه بر مطالب سابقه که بطلان این مطلب با دله
عقلیه واضح شد که پیغمبران معصوم بوده پس بودن بتقصیر انبیاء ع را در جهنم قرار دادن با عدالت
خدای تع منافات دارد زیرا که باتفاق کتب سماویه ترجمه مشتمل بر عدالت و تعذیب رسول منافی با لطف
و رحمت و عدالت است و دیگر آنکه تسلط شیطان بر ایشان ممتنع است چه انبیاء ع از نور خلق شده اند و
منزه از گناهان هستند و تسلط شیطان مستلزم عصیان است پس نباید انبیاء در حبس شیطان
چه ایشان اولیاء حق هستند و مقهور شیطان نخواهند شد و دیگر آنکه سلطنت و اختیار جهنم را خدا بدست شیطان

قرار

قرار نهاده که انبیا علیهم السلام را در امکان حصر کنند و دیگر آنکه مذهب نصاری در این باب کلام حرامیم است که احکام عیسوی را
تحریف و کتب سماوی را تغییر داده **فصل** نصاری میگویند بهشت جسمانی نیست بلکه همان جنت
روحانیه ثابت است و باین سبب بعضی از ایشان بآیات الذکر در کتاب میزان الحق که بمعنی میزان ضلالت است
مر قرآن کریم که مثبت جنت جسمانیه است اعتراض می نماید و میگویند اهل بهشت آنکسانی هستند که
ذات الهی را خواهند دید و از لقای او لذت خواهند برد و بهشت عبارتست از آن تجلی که خدای تعالی
در نظر عقل مؤمنان میکند و دیگر میگویند که شود و باین بهشت کسی داخل نخواهد شد مگر کسیکه یسوع را
خدا و خدا را ثالث ثلثه بداند و حال آنکه در فصل نهم انجیل مرقس نوشته که یسوع ع بامت خود فرموده
که اگر یکی از پایهای شما سبب معصیت شود او را قطع کنید زیرا که لنگ داخل بهشت شدن بهتر است
از اینکه با دو پا بروید بجهنمی که آتش آن خاموش نمیشود الخ و این عبارت صریح در بهشت جسمانی است
و ایضا نصاری خدا را مجرد میدانند و مجرد را بچشم جسمانی نمیتوان دید و عقل یکنفر از تمیز رسیده
اگر مقصود ادراک و معاینه قلبیه باشد پس اختصاص بجهان آخرت ندارد بلکه در دنیا نیز حکیم
قلب خدا را می شناسند و دیگر آنکه بر مقتضای کلام نصاری لازم می آید که اعاده اجسام عبث باشد
مگر اجسام آنکسانی که داخل جهنم میشوند و دیگر آنکه مقتضای این کلام نصاری اینست که کفار که
بتوحید یقین دارند ولی حضرت را جحود میکنند و دانسته انکار میکنند چون ولی خدا را بچشم علمی میدانند
اهل بهشت معنوی باشند که رؤیت علمیه باشد و این قول باتفاق ملل باطل است و دیگر آنکه ابدان
مؤمنان چون مشغول عبادت حقتعالی هستند شایسته رحمت الهیه و تفضیل هستند که اجر آنها را کرامت
فرماید و آن منوط ببهشت جسمانی است والا لازم می آید که حقتعالی نعوذ بالله اجر ابدان را و از باب لطف
و مراتب رحمت و تفضل حقتعالی منافات دارد و دیگر آنکه جمعی از نصاری میگویند خدا در انسان
تجلی میکند و کثرت ذات او و وحدت حضرت معلوم میشود و اینکلام ایشان منافات دارد با انجیل در فصل سی و
دویم از کتاب ارمیای پیغمبر مسطور است که آنحضرت در مقام مناجات میگوید که خداوندا تو عظیمی
و لازال خاطر همه عقلها بیرونی کسی نمیتواند که تو را بخیال عقلی بشناسد و جواب دیگر آنکه در فصل
بیست و یکم کتاب یوحنا که انکالیپسیس میگویند بعد از آنکه یوحنا نقل میکند حشر و نشر و جهنم
رفتن کفار را میگوید که آنکس که در بالای منبر نشسته بود میگفت که منم الف و یومنا که در عبری الف و یاء است یعنی

اول مخلوقات و اخر پیغمبران حقیقتی که راست است من بهر کس تشنه باشد اب حیات خواهم داد از چشمه که هر که از او یکبار بنوشد
تشنه نخواهد شد بعد از ان یوحنا اوصاف بهشت را نقل میکند و تفصیل ان طولانی است و از
تفاصیل جنت جنة نیز است فصل بدانکه انچه از کتب نصاری مفهوم می شود اینستکه چون
مدتی از رفتن یسوع مسیح باسمان گذشت افتاب پرستان بر نصاری غلبه نمودند و کتب انجیل را سوزانیدند
سوزانیدند بعد از ان چند نفر مثل متی و مرقس و یوحنا و غیرهم انجیل را جمع نمودند و باتفاق
نصاری اینچند نفر معصوم نبودند زیرا که میگویند معصوم منحصر است در یسوع مسیح پس بنابر این
اناجیل اربعه خبر واحد است و سند قطعی نیست علاوه بر اینکه میان اناجیل اختلافات کثیره حاصل
حاصل است و اختلاف دلیل بر عدم حقیقت ایشانست در انجیل عیسی را پسر خدا خوانده و در توریت
علمای بنی اسرائیل را اولاد خدا خوانده است و اگر کسی بگوید که قران نیز بعد از وفات حضرت محمد صم
در زمان عثمان جمع شد جواب انکه معجزات قران بسیار است که دلیل بر حقیت است چنانکه بعضی
از ان سابقا اشاره شد و دیگر انکه ایات قران فوق عبارات مخلوقین است و از عبارات مخلوق امتیاز
دارد بخلاف عبارات توریت و انجیل که مثل سایر خلقست و هر کسی میتواند مثل انها بنویسد و
صحیح گوید بلکه هر یک از کتب کلامیه و اخلاقیه علمای اسلام کثرالله امثالهم بمراتب عدیده از مطالب
انجیل اشرف و اکملست و اینمعنی اظهر من الشمس است که مصنفین توریت و انجیل علم انها منحصر
ببعضی از مسموعات لفظیه بوده و از عالم معنی اطلاعی نداشته اند و دیگر انکه ایات قران نیز از قلوب
مهاجرین و انصار محو نشده بود و بتواتر قطعی معلوم بوده بخلاف کلمات انجیل که در نزد نصاری
محفوظ نبوده چنانکه از متتبع در اینمعنی واضح می شود که اکثر ان از کلام خدا نیست و دیگر انکه هر گاه
قران کتاب خدا نبود ایات ان بایستی که مثل کلمات انجیل و زبور اختلاف داشت پس عدم وقوع
اختلاف در قران دلیل بر حقیت است و دیگر انکه هر که تتبع کند در انجیل میفهمد که وضع انجیل
بر نوشتن تاریخ است و اکثر مطالب ان خارج از فن کتاب الهی است بلکه کلمات مصنفین
انها است و خبر یکنفر مفید علم نیست و بعضی از علمای نصاری گفته اند که انجیل ملفق است از کتاب
خدا و از کلمات حواریین و مقتضای اینکلام اینستکه اعتماد بر انجیل جایز نباشد مگر در صورتیکه
کلام خدا از کلام غیر خدا تمیز داده شود و نصاری دلیلی بر تعیین ندارند حاصل انکه در کافه مذاهب معتبر است

که اینها است

که اثبات بر مدعا است پس نباید نصاری اثبات کنند که این آیات انجیلیه کلام خدا است تا اطاعت آن واجب باشد و دیگر آنکه
بر هیچ مدعا از آنها نیست و اگر دلیلی داشتند نوشته بودند فصل ۹ در آنکه فقیر در کتب سماویه تتبع
نموده ام در سیصد و سیزده موضع از آنها تصریح در مذمت و حرمت شراب شده و مع ذلک یهود
و نصاری مرتکب شرب خمر میشوند و دیگر آنکه نصاری پرهیز دارند در هر سال مدت چهل روز
بغیر از حیوانات حمل اید نمیخورند و این عمل از آنها در هیچ یک از کتب سماویه نوشته نشده و محض بدعت است
و دیگر آنکه در انجیل نوشته که نماز خود را تنها بکنید و از نماز در جمعیت منع فرموده و مع ذلک
نصاری با جتماع در کلیسیا نماز میکنند ایقاظ ۱ و دیگر آنکه نصاری میگویند باید همه کس را دوست
داشت و این غیر از تعلیم قرآن مستفاد میشود این است که دشمن را باید محبت و دوستی نمود مگر دشمن
خدا و رسول و ائمه ع را که بغض فی الله و حب فی الله از لوازم ایمان است و معلوم و مبرهن است که
کسیکه خدا را دوست دارد باید دوستان خدا و رسول و امام ع را دوست دارد و دشمنان ایشان را
دشمن دارد که محبت با دشمن خدا با محبت محض با خدا منافات دارد والله الهادی ایقاظ ۲ نصرانی
در کتاب میزان الحق که در معنی میزان الباطل است چند دلیل برای حقیت انجیل نوشته محصل از مفصل
آن راجع بهفت وجه میشود اول رفع نمودن تقاضای روح آدمی دوم تغییر و تبدیل قلب و رفتار آدمی
سیم بیان صفات خدا است چهارم نصایح و احکام انجیل پنجم پیش گفتنیها است که در کتب مقدسه
بیان شده است ششم معجزات مسیح ع و حواریین هفتم قیام و عروج مسیح است هشتم منتشر گشتن
تعلیم انجیل مصنف فقیر گوید دلیل اول بدیهی البطلان است زیرا که تقاضای روح آدمی با انجیل رفع
نمیشود بجهة آنکه تمام صفات و اسماء الهیه را بیان نمیکند و آنچه بیان نموده بعضی مخالف با براهین
عقلیست چنانکه بیان آن مبرهن شده است و احکام الهیه را بیان نکرده مگر قلیلی از آنرا که
آنهم صحت و فساد شده معلوم نیست پس مطالب دین عیسوی از انجیل مستفاد نمیشود بلکه انسان
در معرفت تفاصیل صفات خدا و رسول ص و احکام محتاج است بوجود حجتی که دین را کامل
کند و خلق را هدایت فرماید و آن بر مذهب نصاری مفقود است و از این جهت است احکام مسیحیه از
دست آنها رفته و سلطان جائر و ائمه جور و ضلالت را متابعت میکنند و ایضاً در آیات کثیره
از انجیل بخصوص رساله ها تمام بیان شده که نجات دهنده از گناه و شفیع مذنبین یسوع است مع ذلک در طریقه نصاری

هو رسد

مقرّ است که بزرگان انها در هر زمان کاه کاه انرا بعد از اقرار انها بکافی مختلف و دیگر آنکه جمعی نصاری
در نسبت حضرت عیسی ع میکویند که از طرف یوسف نجار بود و دو پیغمبر میرسید چنانکه در نامه
دوّم بر تیموتیوس نوشته که عیسی ع از نسل داود بود الخ و این اعتقاد نصاری مخالف با آیات انجیل
میباشد که عیسی از روح حاصل شد و پدر نداشت و حضرت مریم باکره بود حاصل آنکه اعتقادات
حقّه و احکام عیسویان از دست انها رفته بزرگان انها مطابق مصالح زمانه احکامی برای انها
جعل نموده اند و حال آنکه باتفاق جمیع ملل حقّانیه در هر واقعه حکمی هست که از جانب خدا مقرّر است و
اطاعت ان احکام لازم و واجب است و باید مکلّفین در هر واقعه حکمی رجوع برسول و وصی نمایند
و حقّ را متابعت نمایند و امّا دلیل دوّم پس مجرّد تغییر و تبدیل قلب دلیل بر حقیقت نیست چه
بسا میشود که نصیحت کافر هر گاه مطابق با انصاف باشد در قلب مستمع تاثیر میکند و امّا دلیل سوم
انها پس واضحست که انجیلی که در دست نصاری است معجز کلامی صفات حقّ را بیان نمیکند و تمام مطالب
حقّه در قرآنست و نیز اگر هر مطلبی را که از ائمّه ع سؤال نمودند همه را از آیات قرآنیه جواب فرمودند
و این معجزه منحصر در قرآنست و در توریة و انجیل قلیلی از صفات خدا را بیان میکند که ادانی فضلای
اسلام بمراتب عدیده بهتر از انجیل معارف حقّه را بیان نموده اند چنانچه وجدان و دلیل عقلی شاهد
بر این مدّعی است و دلیل چهارم نصرانی راجع بدلیل اوّل و دوّم است و این قلیل نصائح در کلمات
اکثر از مصنّفین ذکر شده و امّا دلیل پنجم پس هر گاه مدّعی ثابت کند که در انجیل از غیب خبر داده پس
ان دلیل بر حقیت تمام انجیل نیست بجهة آنکه مؤلّفان غیب را از پیغمبر شنیده و در کتاب انجیل و غیره
نوشته است و همان آیاتیکه مشتمل بر اخبار از غیب است حقّ است نه تمام انجیل در این زمان که ممکن است
که مثل مطالب انجیلیه کسی اختراع کند و در ترجمه کتاب انجیل بنویسد و عبارات انجیل اشرف و افصح
از عبارات سایر خلق نیست بلکه سابقا ذکر شد که عبارات باطله که با حکم عقل منافات دارد بسیار
میباشد در انجیل و لیکن کسیکه نور ایمان در قلب او رسوخ نکرده حق و باطل را تمیز نمیدهد گمان میکند که
همه انجیل کلام خداست و امّا دلیل ششم پس معجزات مسیح ع مسلّم است و لیکن دلالت نمیکند بر اینکه انجیل فعلی
و غیره بر حقّست مگر انکه مطابق با انجیل یسوع مسیح است بلکه دلالت بر حقیقت کتب سماویه مثل انجیل
عیسی ع و غیره دارد و شبهه در حقیقت کتب سماویه نداریم بلکه نزاع در مطابق این کتب مدوّنه با کتب حقّه

انبیا است

انبیا است و اثبات بر مدعی است چنانکه هر گاه کسی فرمانی از پیغمبری یا ولی یا پادشاهی بیاورد و بگوید که باید خلق او را اطاعت
کنند مادامی که حقیقت آن معلوم نشود احدی از عقلا اطاعت مشتبه را لازم نمیدانند الله مطالبه
معجزه و دلیل از او میکنند چنانچه از هر رسولی مطالبه معجزه و دلیل باید نمود و تصدیق مدعی بدون
دلیل خارج از میزان حق و طریق عقل است و اما دلیل ششم که عروج مسیح ع باشد تا آسمان از طریق اسلام
ثابت است ولی این معنی دلیل بر حقیقت انجیل و غیره نیست و با قطع نظر از حقیقت دین اسلام و
قرآن نصاری نمیتوانند قیام و عروج مسیح را اثبات کنند بجهة اینکه مستند نصاری در این باب اخبار
و شهادة جمعی از حواریین است و این اخبار بحد تواتر و یقین نرسیده و نصاری حواریین را معصوم
نمیدانند بلکه معصوم را منحصر در عیسی ع میدانند بلکه عصمت سایر انبیاء ع را انکار نموده اند
پس قول حواریین دلیل قطعی برای آنها نمیشود مگر بنا بر قول مسلمین که اوصیاء حضرت عیسی را نیز امین الله
معصوم میدانند و اما دلیل هشتم این محض انتشار و اشتهار دلیل بر حقیقت نیست بسیاری از
مطالب است که مشهور شده و بطلان آن معلوم است چنانکه در دنیا یهود عنود معروف و مشهور است
که حضرت موسی ع فرموده لا نبی بعدی از اینجهت فرقه یهود حضرت موسی ع را خاتم الانبیاء میدانند
و نصاری نظیر این اعتقاد را در خاتمیت یسوع مسیح ع نموده اند و این دو مطلب مستند آن کاذب اکابر
و بزرگان یهود و نصاری است و ایضاً در عادیات است مگر رکن راجب را مشهور معلوم شده
و انتشار کتب ضلال نیز بسیار شده و ایضاً انتشار قرآن زیاده از انتشار انجیل میباشد حاصل آنکه
نصاری انتشار انجیل و توریه را از جمله معجزات شمرده اند پس چرا این بی انصافان همین مرحله را
در قرآن و دین حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله جاری نمیسازند که آنحضرت در اول ایام
وحی معین و فقیر از میان دشمنان و مبغضان که همه قوم او دشمنش بودند برخواست و بر مرحله
نبوت او آناجیل و اما است که نوشته هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر آنکه اهانت رسالت او میشود در شهر
و وطن او و اذیت میکنند او را قوم او و دیگر آنکه اشتهار قرآن بحدیست که جمیع دشمنان معترف
شدند که یک آیه مثل قرآن نمیتوانند بیاورند بعلاوه معجزات کثیره سابقه در قرآنست که دلیل بر حقیقت
آنست بخلاف سایر کتب که هیچ معجزه بر حقیقت آنها اقامه نشده پس ای طالب کنند اینکار و انکه کی
طالب معرفت طریق حق هستی بمحض اینکه دانستی یسوع ع انجیل آورد و کتاب او حق بود هر کتابی را که اسم آن

درحالیکه

ایضا

انجیل است تمیز نتوانی بگوئی که انجیل عیسی است بلکه باید مطابقه آنرا با کتاب خدا معلوم کنی و تفحص در ادلهٔ آن بدلیل
عقلی و نقلی لازمست نیز اگر در انجیل و در سایر کتب سماویه مسطورست که دروغ گویان بعد از این
پیدا خواهند آمد حاصل آنکه هر مذهب باطلی نیز کتاب مبدع آن مذهب در میان توابع آن منتشر و
مشهور است ولی مادامی که حقیت کتاب مبرهن نشود هیچ عاقلی حکم بلزوم متابعت آن نمیکند غرض
اینست که آنچه بر رسل نازل شده مثل انجیل عیسی و زبور داود و توریه موسی ع و نحو اینها همه حقیت
چنانکه آیات قرآن شهادت بر حقیت آنها داده چنانکه فرموده انزل التوریة والانجیل هدی للناس
ولی یهود و نصاری و احزاب هم کتب حقه را بنحو باطل و بمقتضای آراء فاسده خود تغییر و تبدیل
داده اند و نصرانی مذکور در فصل اول از باب اول این آیاتی که در حقیت توریه موسی و انجیل عیسی نازل
شده دلیل گرفته بر حقیت توریه یهود و انجیل نصاری و گفته است که هر یک از امت محمد صلعم مادامی که
منکر مذهب خود نباشند بایست که اعتقاد و اقرار داشته باشند که کتب مسیحیان که عبارت از توریه و
انجیل است کلام خدا است نیز اگر در اکثر مواضع قرآن احوال اهل کتاب ذکر شده انتهی مصنف تقریر
گوید نصرانی هنوز نفهمیده که احدی از مسلمین منکر کتاب آسمانی نشده بلکه کتب مجعوله اهل کتاب را
انکار نموده اند و شکی نیست که حقیت کتب سماویه دلیل بر صحت و عدم تحریف این کتب مدونه
نیست فصل بدانکه نصرانی مذکور در اخر این کتاب بر حقیت طریقه باطله خود استشهاد کرده که
چند نفر از مسلمین در این اواخر از دین اسلام برگشته اند و نصرانی شده اند و حال آنکه گوید این نیز
دلیل بر بطلان مذهب خود میشود از ابتدای بعثت حضرت خاتم تا این زمان چند کرور یهودی و نصرانی
و مجوس و غیرهم طوعاً او کرهاً مسلمان شده اند پس معین آن دلیل بر حقیت اسلام نگرفته و گفته چند
نفر را که معلوم نیست از اول رسم مسلمانی داشته اند یا آنکه محض اسم بوده دلیل بر حقیت طریقه
نصرانی گرفته ملاحظه کنید که این نصرانی چه قدر بی انصاف بوده که مطالب باطله را بصورت
مطالب حقه بیان نموده و در مطالب حقه ظاهر البطلان مشتبه نموده و بدانکه از حضرت خاتم
صلی الله علیه و آله باخبار رسیده که ایمان بعضی از مردمان مستودع است و ثابت نیست و صریح
انجیل نیز ظاهر شده که چند نفر از کسانی که ایمان ثابت نداشته اند از دین حق برگشته اند چنانکه از
کتب نصاری مستفاد میشود که یکنفر از حواریین در عاقبت امر کافر شد و مطلع ساخت یهود را بر مکان حضرت

یسوع م

یسوع ع و باعث قتل آنحضرت شده و بعد پشیمان شد و خود را بقتل رسانید انتهی بدانکه نصاری از اکثر احکام
مسیح تجاوز نموده متابعت سلطان و پاپ و سایر بزرگان خود را مینمایند و این معنی مخالف عقل است
و در انجیل متی در باب هفتم از قول حضرت یسوع ع نقل کرده که فرمود این گروه مرا بلبهای خود حرمت میدارند
بدل ایشان از من دور است و مرا باطل عبادت می نمایند که احکام خلق را چون فرایض تعلیم مینمایند
و امر و اگر حکم خدا را ترک کرده بقواعد خلق متمسک می گردند و بانها فرمود که حکم خدا را بخوبی
باطل مینمائید تا آنکه سنت خویش را محکم دارید الخ حاصل آنکه حضرت یسوع ع بنا کار از این گروه
مذکور ملامت فرموده و مع ذلک نصاری از اکثر احکام خدا دست برداشته بقواعد مبتدعه
خود معمول میدارند و در باب پانزدهم از انجیل متی مسطور است که یسوع فرمود ای مزوران در باره شما
اشعیا خوب اخبار نموده که فرموده این گروه بزبان خود با من نزدیکی میکنند و بلبهای خود مرا عزیز میدارند
و دل آنها از من دور است و بیهوده مرا عبادت مینمایند که احکام خلق را بطریق فرایض تعلیم مینمایند
الخ حاصل آنکه بدترین طریقه و ملت حقه عبادت محض حرام بوده و تدین باحکام و رسوم خلق
جایز نیست بلکه رسل باید مطیع و منقاد حق تعالی باشد ملاحظه کنید به شیوه پرستی اهل منکر ترین
از نصاری هستند و اکثر احکام یهود و نصاری از اکثر بزرگان آنها این رسوم باطله را اختراع
نموده اند و هیچ و حیرانم حضرت یسوع این احکام را بآنها نرسیده نهایت تدین و عمل نصاری
اینست که قلیل احکامی که در توریت و انجیل هست با آنهم و قصوری که دارند میکنند باطاعت
میکنیم دیگر سایر احکام و رسوم آنها محض بدعت و اختراع است

فصل ۹

بدانکه در باب پانزدهم از انجیل متی نوشته است که یسوع فرمود که من فرستاده نشده ام مگر بجهت گوسفندان
گمشده خاندان اسرائیل پس از ضعیفه امده و برا سجده نموده گفت خداوندا مرا دستگیری فرما
الخ نمیدانم نصاری این عبارت را بچه نوع معنی مینمایند که میگویند عبارت اولی اشاره است
باینکه نبوت یسوع اختصاص به بنی اسرائیل داشته این اعتقاد غلط است و سنا ابا جلالت
و ربیت یسوع دارند زیرا که آنحضرت پیغمبر اولوالعزم بوده و در مرتبه نوح و ابراهیم و موسی بود
و بر جمیع اهل زمان خود رسالت و ولایت داشت بلکه در مرتبه نورانیت در تمام انبیا معروف
بوده و در تمام ارض احکم میفرموده و اگر میگویند این عبارت را نفرموده پس معلوم که انجیل متی محرف

دیگر نیست و دیگر آنکه اگر عبادت ثابت صحیح نباشد لازم میآید که حضرت عیسی ع منع نفرموده باشد از سجده او و
حال آنکه سجده بغیر خدا شرک صریح و منافی با مرتبه توحید در عبادت است و در تقریر که نصاری بان
اعتقاد دارند نوشته است که هیچ صورتی را واسطه قرار ندهید میان خود و خدا یعنی در مقام
عبادت احدی را واسطه قرار ندهید پس سجده بغیر خدا شرکست و بر پیغمبر لازمست که مشرک را از شرک
منع کند پس سکوت از سجده مذکوره و تقریر منافی با مرتبه نبوتست و چون عصمت در نبوت یسوع
معلومست پس این عبارت در انجیل غلط است و ایضاً در باب هشتم از انجیل مرقس نوشته است که
حضرت یسوع برگشته بر شاگردان نظر افکنده پطرس را تهیب داد فرمود که ای شیطان از عقب من
برو زیرا که اندیشه تو از الهیات نیست بلکه از انسانیاتست انتهی **مصنف گوید** پطرس اسم
شمعون الصفا است بود و از جمله حواریین و جلیل القدر و عظیم الشان و از جمله اوصیاء حضرت
یسوع علیه السلام بود پس چگونه ممکنست که حضرت پطرس را باسم شیطان خطاب فرماید گویا
آنکسیکه انجیل را ترجمه کرده با پطرس دشمن بوده این عبارت را اختراع کرده یا آنکه سایر نصاری
این کلام دروغ را در انجیل نوشته اند و بحضرت یسوع ع نسبت داده اند و حال آنکه در باب چهارم
از کتاب اعمال حواریین است که آنگاه پطرس پر از روح القدس با ایشان گفت انتهی پس اگر پطرس مملو از
روح القدس بود چرا خطاب بلفظ شیطان شده است یا نبسته است یا به [illegible] و از جمله شواهدی
که از انجیل در حق حضرت یحیی ع استشهاد شده این است که در باب یازدهم از انجیل متی نوشته است
که یحیی که شخصی از شاگردان خود را نزد یسوع فرستاد و او را گفت که آیا توئی آنکس که آمدنش را
واجب بود یا منتظر دیگری باشیم و بعد از چند آیه دیگر میفرماید بلی شما میگویم بلکه از پیغمبر هم افضل
زیرا که همین است که در حق وی نوشته شده بود که اینک من رسول خود را پیش روی تو میفرستم که راه ترا
در پیش روی تو درست کند بدرستیکه شما میگویم که از اولاد زنان بزرگتری از یحیی تعمید دهنده
برنخواسته است لکن آنکس که در ملکوت آسمان کوچکتر است بزرگتر است از وی و از ایام یحیی تعمید
دهنده تا حال مملکت آسمان مجبور است و هرگاه که قبول نمائید این الیاه است که آمدنش را
واجب است انتهی **مصنف گوید** این کلام اشاره بمرتبه ولایت مطلقه عامه و نبوت خاتمیه است
و اینکه نوشته است که فرمود بلکه از پیغمبر هم افضل اشاره است بمرتبه ولایت علویه افضلست از نبوت پیغمبران

گذشته

گذشته و اینکه نوشته است که همه را است که در حق یحیی نوشته بود دیگر اینکه من رسول خود را پیش روی تو میفرستم مطابقت
با آیهٔ کریمهٔ قرآنیه کرده فرموده مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ و اشاره است باینکه آمدن یسوع
از جهت تکمیل خلق بود تا اینکه قابلیت پیدا کنند از جهت آنکه بنور محمد صلی الله علیه و آله هدایت
یابند و اکمل شوند و ممکن نیست که این بشارت در حق عیسی ع باشد بجهت اینکه در عبارت انجیل نو
نوشته است که یحیی ع عیسی ع را غسل تعمید داد و در اینجا نوشته است که [illegible] بشما میگویم که
از اولاد زنان بزرگتری از یحیی ع تعمید دهنده برنخواسته لکن آنکس که در ملکوت آسمان کوچکتر است
بزرگتر است از وی پس معلوم میشود که آن پیغمبر که عیسی ع آمدن او را خبر داده تا آن زمان نیامده بود و در آسمان
بوده و ایضاً اینکه نوشته است که تا حال مملکت آسمان مجهول است اشاره است باینکه ابواب آسمان محجوب مانده
از رسول تا آن زمان مفتوح نگشته و دیگر آنکه این بشارت را حضرت یسوع ع برای خود نفرموده و این بشارت
در مقام بیان عیسی ع است اخبار است از اینکه بعد از من رسول دیگری خواهد آمد که افضل پیغمبران است
و وصیّ او نیز افضل است از پیغمبران گذشته و اسم او ایلیا است و ایلیا اسم علی است که حیدر باشد و بعضی
گفته‌اند که آن اسم محمد صلعم است و احدی از آن با اسم یسوع ع تفسیر نکرده است مگر کسیکه معاند باشد والله
الهادی **فصل** و نصاری اعتراض کرده‌اند که حضرت محمد صلعم برای خود تزویج نه زن را حلال فرموده
و برای امت زیاده بر چهار زن را حلال نفرموده و این از جهت آنستکه خواهش بسیاری بزن داشت جواب
آنکه این حکم اختصاص بدائمیه دارد و در متعه عدد ملحوظ نشده و استیفای لذت فرقی میان دائمه و
متعه نیست بلی چون زن دائمیه حقوق کثیره و مراعات عدالت لازم بود و از رسول رحمت از ضعف حال
امت مطلع بود و میدانست که زیاده بر حقوق چهار زن دائمه را نتوانند ادا و عدالت را نسبت بآن
حضرت النبی خود عدالت را ترک نمیکرد لهذا اگر نه زن دائمی داشتند هم معصیتی نبود بخلاف امت
که اگر زیاده از چهار زن میگرفتند تضییع حقوق و منافی عدالت لازم میآمد و کثرت زوجات ربطی
بمتابعت شهوات نفسانیه ندارد و باعث نقص در نبوت نیست حضرت داود قریب بصد عدد زن
داشت و حضرت سلیمان ع سیصد منکوحه داشت و چون حضرت محمد صلعم در نهایت تجرد بود باید
متصف برتبهٔ لولاکی و قاب قوسین باشد یعنی گاهی ادبار کند از خلق و اقبال بسوی حق نماید و گاهی اقبال

کند

نه کنند تمام عالم امکان که در دنیا است همه امکانیه را نظر نمود لهذا گاه رفت که رو بجانب داشته باشند که اکثر
از عالم امکان علوی بعالم امکانی متوجه میشوند و از عالم ملکوت بعالم ملک و از عالم ناسوت
جبروت بعالم ملک متعلق بخصوص مشغول سازند تا آنکه بالمره از عالم دنیا منقطع نشود و نفس متعلق
بی اختیار ترک علاقه بدن را نکنند و اندک توجهی که سرمایه دین و دنیا عالم امر و خلقست باموری عالم
امکان بعمل آید و حدیث کلمینی یا حمیرا اشغلنی بالدنیا اشاره بهمین مطلب است و کسیکه حقیقت توحید
و اقبال الی الحق را نفهمند و معنی عبودیت کامله را درک نکرده سر این خبر را نفهمند و من لم یجعل الله
له نورا فما له من نور فصل و یادی علیه ما علیه کرا او را امری ما زین میگویند که از جمله فضلای
نصاری است گفته است که حضرت پیغمبر صلعم معصوم نبوده بلکه در ابتدای امر بر جاهلیت بوده و بر
مذهب ایشان بوده و چند آیه از قرآن متمسک شده میگوید که قرآن فرموده ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان
و در سوره دیگر میفرماید و وجدک ضالا فهدی و در مقام دیگر فرموده و وضعنا عنک وزرک
و در مقام دیگر فرموده لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر جواب آنکه بعد از آنکه بدلیل
عقلی و نقلی نبوت و ولایت حضرت خاتم صلعم ثابت شد و بادله سابقه معلوم شد که رسول باید
معصوم باشد تاویل این آیات اشکالی ندارد اما آیه اولی پس شکی نیست در اینکه هیچ پیغمبری از ازل
موجود و عالم نبوده و از قدیم عالم بکتاب و ایمان نبوده علم و ایمان همه انبیا از تعلیم الهی حاصل
شده و این آیه کریمه اشاره بهمین مطلب است بلکه در آیه ثانیه محتملست که بگوئیم ضال بمعنی
گمشده است چنانکه ائمه لغت نوشته اند ضال بمعنی ضایع است و در حدیث است که الحکمة ضالة
المؤمن و بنابراین معنی آیه این میشود که یافت ترا گمشده یعنی میان قوم خود گمشده بودی و
حق ترا نمیشناختند پس فضل و رسالت و ولایت و سایر مقامات ترا اظهار فرمود و ترا
بسوی رشاد و هدایت فرمود و بعضی گفته اند که ممکن است معنی آن گم کردن راه نجات از کفار قریش باشد پس
خدا هدایت فرمود ترا بسوی مهاجرت و امر کرد بجهاد و مقاتله با کفار و اما آیه ثالثه پس وزر بمعنی ثقل و
سنگینی است پس مراد از این اینست که ما آنچه ترا ثقل و سنگینی بود از کفر قریش و صدماتی که از قوت ایشان
که باعث اهانت اسلام بود رفع نمودیم و باعلاء کلمه حق ترا قوت عطا فرمودیم و همی که در
قلب تو بود برطرف نمودیم یا آنکه مراد این باشد که ترا از احتمال و تحمل و ترک تکلیف کار وضع و معصوم نمود
دیگر آنکه

نیز اگر ممکن من حیث هو و صدور این گناه را دارد مگر آنکسی که خدا او را مرتبه عصمت عنایت فرموده باشد
مثل پیغمبر ص پس نیز این اشاره بعصمت است بقوله و وضعنا عنک وزرک و بعضی گفته اند معنای
وزر ارتکاب لوازم بشریت است که بالنسبه بمرتبه قرب مقام او ادنی وزر است نظیر حسنات
الابرار سیئات المقربین و هکذا و اینجا نام نسبت بمنزله کفاره داشت فتد و اما آیه اخیره پس
مقصود از گناه امت است و نسبت گناه ایشان در بعضی از مواضع بولی امر بسبیل مجاز و بالعنایت
و ادله عصمت قرینه بر تعیین معنای مجازیست حاصل آنکه چون آنحضرت شافع امت است گویا
گناهان امت را متعهد شده که باذن خدا تعالی بموجب شفاعت رفع فرماید [illegible]
که حضرت محمد صلعم رواج داد دین خود را بقوت شمشیر و جنگ نه بقوت الهیه جواب آنکه
در اوایل بعثت جهاد نبود و در اواخر مقاتله و انتقام از کفار مزید بر شوکت اسلام گشت و این مطلب
منافی با مرتبه نبوت نیست بلکه موکد مرتبه خاتمیت است که باید مظهر اسماء رحمت و غضب
هر دو باشد و دیگر آنکه در غالب جهاد آنحضرت از جهت دفاع شر و کفار از مسلمانان بوده و
انکار آن مخالف با حکم عقل است زیرا که دفاع مستلزم مفاسد عظیمه است و دیگر آنکه از مکاشفات
یوحنا مستفاد می شود که حضرت یسوع مسیح ع از آسمان نازل خواهد شد و شمشیر از کسانیکه ایمان
نیاورده اند انتقام خواهد کشید پس معلوم است که جهاد در آخر الزمان مطلوب و مرغوب است و
دیگر آنکه انبیاء اطباء نفوس و قلوب میباشند پس هرگاه صلاح خلق را در جهاد دانستند باید
جهاد نمایند چنانکه اطباء ابدان قطع بعضی از اعضاء فاسده بدن ایشان را گاهی لازم میدانند و
دیگر آنکه اکثر پیغمبران از جهاد منع نفرموده اند در اول پاراش سوب از توریه مذکور است که بنی اسرائیل با
موسی ع محاربه نمودند با پنج پادشاه که بر سر ایشان آمده بودند و آنها را شکستند و غارت کسبان
از آنها آوردند و در سیمان از هفدهم آن کتاب تا وین جنگ حضرت داود ع مفصلا مسطور شده
و نیز اینمطالب در کتب مسطور است و بدانکه فقیر از جهت تمام مطلوبی این مطالب این کتاب از کتب
معتمده نصاری شاهد مثالی و ذکر دیگر سخنی برای نصاری در مطالب مسطوره باقی نماند و حجت
بر خصم کامل شود دیگر هدایت با خداوند عالمست **فصل** در بیان مذمت شرب مسکر است از کتب سماویه

ملائکه

بانکه بت پرستی شرک صریح است و توجه بغیر خدا مستلزم کفر است خواه آنرا معبود قرار دهد یا آنکه واسطه
وشفیع قرار دهد انرا و در فصل چهل و دوم از کتاب شعیای پیغمبر در باب هفدهم نوشته است که زنانی
که با صنام نتراشیده شده اعتماد نموده و بر بت ریخته شده میگویند که خدایان ما شمائید بعقب برگشته
بسیار شرمسار خواهند شد و توریت مشتمل بر ده حکمت یکی از آن احکام آنست که هیچ صورت را
واسطه قرار ندهید میانه خود و خدای تعالی در مقام عبادت و اطاعت بلکه استشفاع بسوی بت
خارج از قانون عقلست زیرا که هیچ فایده بر بت مترتب نمیشود قال الله تعالی اتعبدون ما تنحتون
وقال الله تعالی انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ای حطب جهنم و بدیهی است نزد
عقل که انسان نباید سجده کند چیزی را که بدست خود آنرا ساخته است که هیچ فایده و قابلیت ندارد و
در باب چهارم از انجیل لوقا نوشته است که عیسی ع فرمود خدا را ستایش کن و او را تنها بندگی نما الخ
جمعی از جهال نصاری برا سجده میکنند باسم اینکه ان شباهت دارد با آن صلیب و داریکه حضرت یسوع را
بر آن دار کشیدند و بقتل رسانیدند مصنف گوید هر چند ما اعتقاد نداریم که آنحضرت مصلوب و مقتول
شده باشد چنانکه خدا میفرماید وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم ولکن این معنی بر فرض صحت
دلیل بر جواز سجده که بر بت نمیشود و دیگر آنکه خصوصیت صورت صلیب ابنیا صورتها را هم
ندارند سبحان الله چه بگویم از جهالت این فرقه ضاله مضله نصاری الغرض هرگاه سجده بغیر خدا
شرک است پس چگونه خدای تعالی امر فرمود ملائکه را بسوی سجده ادم و هر روز مردم را امر نمود که سجده و
عبادت نمایند بسوی کعبه جواب آنکه این مرد هنوز حقیقت این معنی را ادراک نکرده است که سجود و
عبادت مکلفین بجانب کعبه معظمه عبادت و سجود کعبه نیست بلکه خدا را عبادت و سجده مینمایند
و خدای تعالی جا و جهت ندارد قال الله تبارک و تعالی اینما تولوا فثم وجه الله و لکن عبادت از سمت قبله
واقع میشود و هم چنین است سجود ملائکه بسوی ادم ملائکه سجده کردند خدا را از سمت ادم بلکه
ممکن است که سجده برای ادم بمعنای خضوع و خشوع باشد که آن معنای لغوی سجده است نه معنای
اصطلاحی و شرعی آن یعنی ملائکه مامور شدند که خاضع شوند برای ادم و تواضع نمایند الخ
و معلوم است که سجده انها برای ادم نبوده بلکه برای خالق ادم بود مصنف گوید چون دانستیکه
سجده برای غیر خدا جایز نیست پس جایز نیست برای احدی که حضرت یسوع علیه السلام را سجده کند با آنکه صورت

مقدس را

مثل را اما سطر قرار داده هند دعا بنفس چرا در فصل چهاردهم از انجیل متی نوشته است که چون حضرت
یسوع ع از کشتی در آمد تا با دسا الکن کرده بیا پیرا آنانی که در کشتی بودند آمده وی را سجود نموده
گفتند که در حقیقت تو پسر خدا هستی انتهی اگر عبادت صلاحیت پسر هم که پیغمبر معصوم باشد نمی
شد که او را سجده نمایند و انبیا را امنع منع می‌نمود و تقریر از آنحضرت حاصل شد و سکوت در مقام
بیان نمود و نمیتوان این عبارت را تاویل نمود که این سجده بجهت خدا بوده زیرا که تاویل مذکور مخالف
با صریح انجیل است تا ادنی گفت چون حضرت یسوع خدا بوده لهذا سجده او بمقام توبه جواب
گوئیم اولاً اینمعنی مخالف با عقل است و ثانیاً اینمعنی با حکم تورات مخالف است زیرا که در اینجا نوشته
شده که هیچ صورتی را مثل از خود و خدا در عبادت قرار ندهید و معلوم است که مقصود از
در تورات حضرت یسوع ع نبوده بلکه مقصود خدای واحد احد بوده و احکام تورات را نصاری
قبول دارند و ثالثاً شکی نیست که حضرت یسوع ع بدرگاه خدای واحد احد تضرع و دعا و عبادت
و اطاعت مینمود و سجده برای خدا مینمود و نسبت به رسول محمد ص نسبت نیز با پیامبر امت نیز در
مقام سجده بالنسبه بیسوع مسیح ع تاسی نمایند و متابعت آنحضرت را نمایند و بغیر خدا سجده نکنند بلکه
عبادت برای خدا دلیل است بر اینکه آنحضرت خدا نبوده و از اینجهت میگوئیم قول باینکه خدا
ثالث ثلثه است با حقیقت توحید و احدیت خداوند عالم منافات دارند و دیگر آنکه در باب پنجم از
انجیل یوحنا نوشته است که یهودیان اراده کردند یسوع علیه السلام را بکشند زیرا که او نه همین روز
سبت را شکست بلکه خدا را پدر خود خوانده خود را با خدا مساوی ساخت عیسی ع فرمود که پسر
از خود هیچ نمیتواند کرد انتهی **مصنف گوید** این عبارت دلیل بر بطلان دو مطلب نصاری
میباشد یکی آنکه موقوف کردن سبت دلیل بر وقوع نسخ است و حال آنکه در انجیل نوشته و اعتقاد
نصاری هم همین است که انجیل و احکام عیسویه مکمل تورات است شکسته شدن سبت دلیل
بر اینکه احکام سبت برقرار نمانده و منسوخ گشته و دیگر آنکه هرگاه یسوع ع خدا بود پس چگونه
فرموده است که پسر از خود هیچ نمیتواند کرد زیرا که اینمعنی عبودیت و خضوع و عجز و انکسار
میباشد و با مرتبه خلاقیت که غنی بالذات است منافات دارد چنانکه مرتبه عبودیت با ربوبیت
ذاتیه منافات دارند حاصل آنکه اگر نصاری حضرت یسوع ع را اثر کبری حق میدانند نفی انحصاری دلیل

صحیح است

عظیم است توحید حق تعالی و صفات و اسماء او پس اینمعنی مشارکت با سایر انبیاء ع و اولیاء بلکه همه
موجودات آیات حق میباشند و اگر میگویند یسوع ع حقیقت حق تعالی است پس اینمعنی با دله
سابقه توحید منافی است **فصل** ۹ [illegible] گفته که در قرآن در حکایت ذو القرنین نوشته
حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تطلع فی عین حمئة الآیه و حال آنکه زمین کرویست و آسمان
محیط بآنست و خورشید در آسمانست پس چگونه خورشید بزمین فرو میرود و نیز خورشید
از زمین بزرگتر است بچندین مرتبه پس چگونه میتواند شد که در چشمه از زمین فرو رود جواب او
در فصل اول از کتاب معروف بکتاب یوشع بن نون نوشته است که تمامی زمین حتیا تا بدنیا بزرگ
جای فرو رفتن آفتاب حد و دشما است الخ و این بحث نصاری را البته باین عبارت نیز جواب بنشیند و ثانیا
جواب آنکه هر دو واضح است زیرا که حق تعالی نفرموده و کانت تغرب فی عین حمئة بلکه فرموده است وجدها
تغرب فی عین حمئة یعنی چنان یافت که با آنجا فرو میرود و اینمعنی مجاز متعارفست که در دریا بنظر
میاید آفتاب بآب فرو میرود چنانکه اینمعنی با تفاسیر و تواریخ معتبره مطابقست **حکایت**
بدانکه پروس صاحب که از جمله فضلای نصاری است در این اوان در اصفهان آمده و بخلاف مذهب
سایر نصاری اعتقادات فاسده اظهار کرده که سایر نصارای این بلد بر فساد اعتقادات او شهادة
داده اند و او نیز که همه و فساد اعتقادات ایشانرا اثبات نمود و چند مجلس جانبین حاضر شدند و هر یک از
طرفین بر حسب طریقه عیسوی فساد اعتقادات دیگری را اثبات نمودند پروس صاحب بر سایر نصارای
این بلد مدلل داشت که ایشان مرتکب شرب خمر و بت پرستی هستند و در هر یک از کلیساهای ایشان که محل عبادتند
و بتهم صورتها در کلیسا کشیده اند و العیاذ بالله یکی از آنها صورت خدا و دیگر صورت یسوع و
دیگر صورت روح القدس است حاصل آنکه شنایع و اعتقادات فاسده ایشانرا بشهود و اقرار
ایشان ثابت نمود و سایر نصارای اصفهان نیز فساد اعتقادات او را اثبات نمودند و مدلل داشتند که او
عصمت جمیع انبیاء ع را انکار نموده و معصوم را منحصر در یسوع مسیح قرار داده و عصمت
حضرت مریم ع را منکر شده و گفته است یسوع پسر یوسف است و نسب یوسف بحضرت داود پیغمبر
میرسد و از اینجهت مسیح ع از نسل داود است و دیگر آنکه اکثر احکام عیسویه را تغییر و تبدیل داده
و اکثر کتابهای ایشانرا باطل دانسته و میگوید بمحض ایمان بیسوع مسیح نجات حاصل میشود و دیگر هیچ کار و ثواب فا

فایده

فائده ندارد و مدعی شد که روح القدس را مشاهده نمود و حال آنکه در اعتقادات کافر نصاری روح القدس عین ... نیست

فصل در بیان ابطال شبهات و کلمات پروس صاحب نصرانی است که در چند مجلس گفتگو نموده و جواب
هر یک از شبهات را شنیده ملزم گردیده ولی تا بحال بر کفر و جهالت و ضلالت دین آباء و اجداد مغرور است
پروس صاحب گفت دلیل بر نجاست نصاری چیست و اگر آیه از قرآن بر این مطلب بیاورید قبول میکنم و حال
آنکه فرقه نصاری بتوحید الهی مطابق سوره توحید معترف هستند و چون ایمان بمحمد آورده اند
باید پاک باشند جواب آنکه این مسئله از فروع دین اسلام است و منوط بحکم صاحب شریعت است
و بعد از آنکه عصمت و نبوت حضرت خاتم الانبیاء ثابت شد تصدیق باحکام و آیات آنحضرت نیز
واجب است و آیه کریمه انما المشرکون نجس شاهد بر نجاست نصاری است و نصاری هر چند به
ظاهر بلسان معترف بتوحید خدا تعالی هستند ولی در معنی مشرک هستند بجهت اینکه عیسی ع را
خدا میدانند و بقدماء و اقانیم ثلثه قائل شده اند و میگویند خدا و یسوع و روح القدس هر سه قدیم
و واجب الوجود میباشند و مرتبه ربوبیت را برای یسوع قائل شده اند و حال آنکه منکر توحید در جمیع
مذاهب حتی در مذهب نصاری شرک و کفر است و با مرتبه ایمان بمحمد ایشان منافات دارد دیگر آنکه
حضرت یسوع مسیح علیه السلام و همچنین سایر پیغمبران ع بر نبوت و رسالت حضرت خاتم الانبیاء
محمد صلی الله علیه و آله شهادت داده اند چنانکه در جمیع کتب ایشان مسطور گشته و فقیر در این
کتاب بعضی از آنها را مختصرا نوشته ام و در رساله علیحده مبسوط که مسمی بلسان الصدق از کتب
سماویه است اکثر شواهد محمدیه ص را نقل کرده ام پس تکذیب حضرت محمد ص مستلزم تکذیب حضرت
یسوع ع و سایر پیغمبران است چنانکه تکذیب حضرت عیسی ع مستلزم تکذیب حضرت موسی علیه السلام است
بلکه تکذیب جمیع پیغمبران است و انکار یکی از انبیاء و رسل مثل انکار جمیع پیغمبران است و مستلزم کفر
و شرک است و مشرک در آیه انما المشرکون بمعنی کافر است و انکار پیغمبران مستلزم تکذیب خداوند
عالم است که تصدیق و حجت رسل را فرموده و تکذیب خدا الحاد و شرک و کفر است پروس صاحب در
روز جمعه ۲۹ شهر ذیحجه ۱۲۹۱ از جهت مناظره حاضر شد و آنچه ادعا بدون الزام حجت او نمودم
اولا گفتم حقیت حضرت یسوع ع را به یهود و سایر ملل باطله مدلل میدارید گفت بنص توریه که در
چند موضع از آن تصریح باشد گفتم در تمام توریه منحصر در دو موضع است اشاره بنبوت مسیح ع شده و آن

جمع

حجیت ان را بر یهود می شود ولی الزام بر منکرین توریت نمیشود گفتیم معجزات متواتره و شهادت مسلمانان دلیل بر حقیت
یسوع است و کتاب انجیل نیز دلیل میباشد گفتیم معجزات حضرت محمد صلعم نیز بسیار است و قرآن نیز شاهد بر حقیت
انجناب است و اگر بگوئی که تواتر مسلمین کافی نیست یهود نیز گویند که تواتر نصاری کافی در نبوت یسوع ع
نیست زیرا که معلوم است که تواتر در همه صورت مفید علم است و اما استدلال بانجیل پس صحت انجیل موقوف به
ثبوت نبوت انست در کتاب ملل اثبات بر همین مدعی است گفتند اشتهار انجیل دلیل بر حقیت انست و دیگر انکه
مطالعه انجیل انسان را امر به صفای قلب و کمال میرساند گفتیم استشهاد دلیل یقینی نیست چه بسیار
از امور مشهوره را مطلع شده ایم که باطل است و دیگر انکه انجیل را پیغمبر ننوشته و خطاء در ان ممکن الوقوع است
و دیگر انکه مطالعه انجیل موجب کمال نیست بلکه اکثر کتب اخلاقیه اسلامیه اکمل از انجیل است و هرگاه مطالعه
انجیل موجب کمال بود پس چرا اکثر نصاری با کمال اطلاع بر انجیل مشغول بت پرستی و شراب و سایر بدع
شده و اکثر احکام مسیح را تبدیل نموده اند و دیگر انکه اقامه برهان بر صحت این ادعای تو ممتنع است
پس این استدلال باطل است گفت قرآن نیز جمله آیاتی از ان که مشتمل بر فضایل علی بن ابی طالب ع بوده
اسقاط نموده اند گفتیم بر فرض ثبوت این مطلب این خلل مانع از حجیت باقی ایات نیست چه یقین
داریم و مشاهده می نمائیم که بر قرآن چیزی زیاد نکرده اند و نتوانستند آیه مثل قرآن بیاورند و دیگر معجزاتی که
سابقا در این کتاب ثبت شده حقیت قرآن ثابت است و انجیل و توریت معجزه ندارد گفت پیغمبر لاحق
باید اسم او در کتاب پیغمبر سابق باشد و در مواضع عدیده از توریت تصریح بیسوع مسیح شده است ولی
اسم حضرت محمد صلعم در کتب سابقه نیست گفتیم اولا این معنی شرط در ثبوت رسالت نیست بلکه معجزات
قطعیه کافی در ثبوت است و ثانیا در مواضع عدیده تصریح بنبوت حضرت محمد صلعم شده چنانکه در کتاب
مکاشفات یوحنا در باب دوازدهم در آیه اول نوشته که علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد که زنی پوشیده بود
خورشید را و ماه در زیر پای او بود و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره گفتیم این زن حضرت زهرا ع است
که نور او بر آفتاب غلبه داشت زیرا که آفتاب از نور او خلق شده و تاجی از دوازده ستاره بود مرتبه
ولایت دوازده امام علیهم السلام بود و ممکن است که ان دوازده ستاره عبارت از حضرت محمد و علی ع و
ده نفر از اولاد او باشد و ماه عبارت از حضرت قائم ع باشد و در چهار سطر بعد یوحنا گفته که این زن
طفل ذکوری زائید که بعصای آهنین بر همه طوایف حکم خواهد کرد پس ظاهر است که آن طفل حضرت قائم ع میباشد

مراد از

مرا نه نصحا آهنی نشنیده باشد که انحضرت بر همه عوالم و طوایف حکم خواهد فرمود و باین عبارت نیز نمیتوان بر حضرت
مریم و یسوع ع و حواریین تفسیر نمود زیرا که حواریین هر چند دوازده نفر بودند ولی یکی از ایشان کافر شد
پس این معنی با عبارت دوازده ستاره منافات دارد پروس صاحب گفت از این عبارت از کلیسیا اهل و آن
دوازده ستاره فرشتگان آن کلیسیا هستند بدلیل اینکه در باب دویم از مکاشفات یوحنا نوشته که
بفرشته کلیسیای افسس بنویس که آنکس که هفت ستاره را بدست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا
سیر مینماید الخ جواب آنکه کلیسیای نصاری فرشته و ستاره ندارد و از خادم و کشیش آنجا را با عدم نور ایشان
تعبیر بستاره نمودن بسیار بعید و باطل و بیمعنی است و عقلا این معنی را تخطئه خواهند کرد دویم در باب
۱۴ از انجیل یوحنا نوشته که مسیح بحواریین فرموده که من از پدر خواهم خواست که او فارقلیط را برای شما
خواهد فرستاد که تا ابد با شما خواهد ماند روح راستی که او را جهان نمیتواند پذیرفت اما شما او را
میشناسید زیرا که نزد شما خواهد ماند و در میان شما خواهد ماند شما را یتیم نخواهد گذاشت
اندکی دیگر که جهان دیگر مرا نمیبیند اما شما مرا می بینید از آنجا که من زنده ام شما نیز زنده خواهید بود
الخ و در نسخه دیگر از ترجمه انجیل یوحنا ملاحظه شد که در آن نوشته شده است که یسوع فرمود من براستی به
شما حق میگویم من نزد پدر میروم و فارقلیط خواهد آمد و رفتن من برای شما خیر است زیرا که من نروم
آکر
فارقلیط نخواهد آمد چون من بروم فارقلیط خواهد آمد و او شما را بر همه اشیاء خبر خواهد داد الخ و
در بعضی از نسخ ترجمه انجیل نوشته است که یسوع فرمود و انفارقلیط را که پدر او را باسم من خواهد فرستاد
همان شما را همه چیز خواهد آموخت و هر چه من شما را گفتم بیاد شما خواهد آورد این معنی واضح است که
فارقلیط باید در مرتبه یسوع یا افضل باشد تا آنکه بمقام یسوع قرار داشته باشد و همه چیز یعنی همه
علوم و احکام مردم را خبر دهد و آن منحصر در وجود محمد ص میباشد پروس صاحب نظر آنکه گفت
این فارقلیط تسلی دهنده است که ده روز بعد از حضرت یسوع نازل شد و آن روح القدس بود زیرا
که در هیچ موضع از اسلام محمد ص روح القدس نامیده و مخاطب نشده و چگونه ممکن است که محمد ص پانصد
سال بعد از حواریین آمده سخن مسیح را بیاد ایشان آورد و همیشه نزد ایشان ماند و در فصل ۲ اعمال مذکور
شد که بعد از آنکه روح القدس با ایشان نازل شده و مرتبه رسالت و قوه معجزه بحواریین زیاده ایشان
اورشلیم یعنی از بیت المقدس جدا گشته در تمام عالم انجیل را وعظ نمودند مصنف گوید این معنی از چند جهت باطل است

اوّلاً فارقلیط در لغت عتیق یعنی احمد و محمود است و ثانیاً روح القدس قبل از حواریین با انبیاء سلف داده شده و معین
انها بوده و امداد و منحصر بعد از رفتن مسیح نبوده بلکه از زمان اول در دنیا موجود بوده و با همه پیغمبران
مصاحب و معین بوده و ثالثاً در اصول دین نصاری روح القدس قدیم و ثالث ثلثه است پس صفت زمان
و مکان و امدن باو نمیتوان نسبت داد و رابعاً در بعضی از نسخ نوشته است که یسوع فرمود فارقلیط روح
راستی است که در حق من شهادت خواهد داد و جهانیان را بصدق و انصاف ملزم خواهد ساخت و این
معنی مرادف با اوصاف محمد صلعم میباشد که بفیض انحضرت در زمان ظهور حضرت قائم عج و در ازمنه
رجعت تمام جهانیان و اهل جهان بصدق و راستی سلوک خواهند نمود چه معلوم است که روح
القدس هم جهانیان را بصدق و راستی ملزم نساخت بلکه باعتقاد نصاری نزول او بر حواریین
اختصاص داشت و خامساً روح القدس یعنی روح مستقیم و راست دیده نمیشود و از این ایه انجیل
مستفاد میشود که فارقلیط را مشاهده می کنند و بعضی از نصاری فارقلیط را بمعنی امداد کننده معنی کرده اند
و بعضی از انها پر بیان گفته اند که تا بحال نیامده ولی بعد از این خواهد امد انوقت او را تصدیق میکنیم و
سادساً در ایه مذکوره نوشته است که فارقلیط تا ابد با شما خواهد ماند اگر خطاب مذکور اختصاص
بحواریین داشته چنانکه نصاری توهم نموده اند و میگویند روح القدس بعد از یسوع بر غیر حواریین
نازل نشد پس چگونه نوشته است که همیشه با شما خواهد بود و حال انکه حواریین همیشه در دنیا نمیباشند
پس باید مقصود نور محمد صلعم باشد تا باین با خلق هست و خلایق را امداد می کند و واسطه فیوضات
رحمانیه است نیز اگر انحضرت با ائمه هدی ع از یک نور میباشند و این نور مقدس بر اولین و اخرین احاطه
معنویه دارد و این معنی با ایه کریمه لیکون للعالمین نذیرا مطابقست سیم در باب ۱۴ از انجیل
یوحنا نوشته که رئیس این جهانیان میاید الخ و رئیس بمعنی ولی و مربی و مطاع و پادشاه است و جهان
تمام عالم و عالمین را شامل است و این معنی اشاره بمرتبه نبوت و ولایت مطلقه حضرت محمد صلعم است که بر تمام
عالم امکان مولی و مربی و راست ولی نصاری از شدت عصبیت و جحود گفته اند که مراد از لفظ رئیس
این جهان شیطان است زیرا که انجیل نوشته است انانکه گناه میکنند بنده گناه میگردند و در نامه
با اهل روم مرقوم است و مالک و پدر گناه و دروغ شیطانست جواب اولاً میگوئیم مطابق ایات کتب
سماویه مثل توریه و غیره واضحست که شیطان از زمان حضرت ادم ع امده و خلق را فریب میدهد و در این ایه انجیل

نوشته است که رئیس این جهان می آید و در من چیزی که آمده است خبر داده از اینکه بعد از من خواهد آمد و چه معنی دارد و بنابر
آنچه نصاری دلالت می کند بر اینکه شیطان مالک کناهست یعنی کناه از او ست و رئیس جهان با این معنی
مرادف نیست بلکه رئیس جهان اشاره بمرتبه ریاست و سلطنت عظمی است و در هیچ بلیت رکیک
سماویه شیطان را بلفظی که مرادف با لفظ یا معنای رئیس باشد تعبیر نداده اند و ثالثاً این معنی
بر سبیل تاویل است و مطابق با ظاهر عبارت نیست و فتح باب تاویل در کتب سماویه موجب هرج و
مرج است در اینصورت یهود عنود هم خواهند ادعا کرد که آنچه در تورات باسم یسوع تفسیر شده
چون بطریق ظهور و اشاره است و بلفظ یسوع مسیح تصریح نشده باید آنها را تاویل نمود حاصل
آنکه تاویل یهود و نصاری قریب بیکدیگر است و هر دو منافی با حقیقت است و رابعاً در این مقام در انجیل
نوشته است که یسوع ع فرمود دیگر با شما گفتگو نخواهم نمود زیرا که رئیس این جهان می آید الخ شکی
نیست در اینکه گفتگوی یسوع ع محض تعلیم حق بوده و آمدن شیطان مانع از گفتگو و بیان آنحضرت
نیست و خامساً ابتعاث بعد از تفصیل ذکر آمدن فارقلیط است پس باید مقصود از آنحضرت محمد ص
باشد ۷ در کتاب تورات در سفر تکوین الخلایق در فصل هفدهم نوشته و در حق اسمعیل ابیک و بارکته
دادم و دوازده سرور و رئیس تولید خواهد نمود و او را امت عظیمی خواهم نمود ۸ در کتاب جاماسب
که آنرا اسرار العجم نیز میگویند نوشته است که از پیغمبر عرب که آخر پیغمبران است در میان کوههای مکه پیدا
شود و قوم او شتر سوار از آن باشند و کتاب او منسوخ کرداند هر کتاب اسمانی را الخ ۹ در یوحنا در فصل
بیست و یکم کتاب مکیسی پیغمبر ما در بهشت دوازده درخت دارد که هر کدام از یک گوهر است و در هر کدام
از این درختها اسم هر یک از این دوازده نفر تعیین شده که آن اصحاب انکسیکر اند دوازده نفر در نزد
یزدان او بجمیع مخلوقات تقدم دارند نوشته شده است و بعضی از آنها بسبب ذبح شدن در راه
خدا بگوسفند تشبیه شده اند ۱۰ حضرت شعیای پیغمبر ع در کتاب خود در بیان بیست و ششم و ۲۷
فرموده ای نور خدا اسم تو و یادداشت تو خواهش روح ما بوده است و نفس ما در شبها آرزومند
ظهور تو بوده ایم پس ای نور خدا بلند شود دست قوت تو بعد از چند کلمه میگوید ای نور خدا
تا نه جلالت بهم نرسانیده بلکه جلال تو در ابتدا بوده حاصل آنکه در این آیات مفصلاً اعلام
ظهور حضرت قائم ع را بیان فرموده تا آنکه میفرماید در آن روز انتقام خواهد کشید نور خدا بشمشیر تیز و بزرگ

اورند

امروز آن نور خدا خواهد طلبید تاج خود را و حلهٔ مهر و صدق خود را و ایضا در سیمای دیگر
حضرت شعیای پیغمبر مطابق میفرماید که محصل آنها اینستکه بعدالت پادشاهی خواهد کرد آن پادشاه
تا آنکه میفرماید در آن روز بر منافق بدترین رسوائیها خواهد بود ح در کتاب شعیای مذکور است که
خدا میفرماید ای فرزند حبیب من بخاطر نرسد که در این زحمت و مصیبت که بمصیبتهای بسیار
گرفتار شده من تو را فراموش کرده خلاص نمیخواهم نمود خواستم بواسطهٔ تو حجتها را بر همه خلق تمام
کنم باین جهت تو را خلاص نکرده ام و چنان ندانی که من تو را فراموش کرده ام بس اینستکه من تو را
بید قدرت خود بر دار آن شهر علم انداخته بودم با به نفر دیگر که از آن در شهر علم بوجود میایند
حصارهای آن شهر خواهند بود انتهی اگر منصف این فصلها را تا باخر بخواند اکثر علامات زمان شهادت
حضرت امام حسین علیه السلام را مشاهده میکند طلعه در بیان واقعه کربلاء در فصل چهارم کتاب ارمیای
پیغمبر ع میگوید مجمل خلاصه آن اینست که چه شد و چه حادثه روی داد که رنگ بهترین طلاها
تاریک شده و سنگهای بنای عرش الهی پراکنده شدند و فرزندان بیت المعمور که باو گلین طلاء
زینت داده شده بودند و از جمیع مخلوقات محبوبتر بودند چون سفال کوزه گران شکسته شدند
در وقتیکه حیوانات اطفال خود را شیر میدادند عزیزان دیدهٔ امت بی رحم چون چوب خشک
شده در بیابان گرفتار مانده است و از تشنگی زبان طفل شیرخواره چسبیده اما نانی که در سفره
عزت تنعم بود سر راهها هلاک کشدند پس وای بر غریبی ایشان انتهی هر گاه منصف در تمام این فصل
تتبع کند بسیاری از وقایع کربلاء و حضرت امام حسین علیه السلام را مشاهده خواهد نمود ای
در وصف ظهور حضرت قائم علیه السلام در کتاب حجاماس نوشته است که فرزند دختران پیغمبر ص
که خورشید جهان و شاه زنان نام دارد کسی بحکم خدا جانشین آن پیغمبر باشد در میان دنیا
و دولت او تا قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا بدیگری بر طرف نشود و امر که سلطه
علاصه است گرفتار شود و نام و مذهب آنحضرت برهان قاطع باشد و زنده گرداند بسیاری از
خلق نیکان و بدان را زنده گرداند پیغمبران بسیار را تا آنکه میفرماید و در روی بکشد یعنی دجال را و آن
کوری باشد خرسوار که دعوی خدائی کند با او خواهد بود صاحب عصای یعنی یسوع ع و قسطنطنیه و
هندوستان را بگیرد و علمهای مسلمانان در آنجا بر پا کند و عصای موسی و انگشتر سلیمان ع با او باشد انتهی حاصل

میکردند

انکه مبار

آنکه بسیاری از علامات ظهور حضرت قائم را در او تفصیل بیان فرموده‌اند **یا** در کتاب دید که باعتقاد هندوان
اسمانی است در بیان خرابی دنیا گوید پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که امام خلایق باشد و تمام
عالم را بگیرد و بدین خود در آورد و هر کس او را بشناسد و هر چه از خدا طلب کند باو برسد الخ کلام
یب در کتاب وجی کودک قابل از طفل یهود نیست که از جمله کتب معتبره یهود است نوشته است
که شخص محمد مصطفی است چه نیکو مردیست با صلاح فرزندی نشانند دینها و رسمهای پیش را و دین
او همه را فرو میگیرد و دین او بقیامت میرسد و کننده جنگ باشد با هر که با او ستیزه کند بسیار
شود شرافت و جبروت او و شش نفر از فرزندان او بسختی و دشواری افتند و کنار فرات بخنجر
جفا بریده شود و در کنار فرات در صحرا امتحان کرده شد و شکسته شد الخ و بعد از ان جمله
از وقایع بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را بیان نموده **یج** در کتاب انجیل عبری از انجیل
مرقس نوشته است که بیاید پیغمبری و دانایی که خونریزی داده شوند و خوار کشته شوند و از شهر بشهر
آواره کشته شوند خلیفه‌ها و پیشواها ذلیل شوند الخ **ید** در کتاب تلمود یا ژند که بزعم مجوس
از صحف ابراهیم نامند کلمات چند نوشته است که محصل ترجمه ازاینست سلام خدا و سلام نوح
باد بر مرد عظیم الشان و او پیغمبریست دانا و سخن گو خواننده مردم بخدا و او پادشاهی قهار
میباشد و آخر دخول ابراهیم حد بزرگ او است **یه** در کتاب ازپاطنس نوشته شده که پیغمبر
آخر الزمان در عرب پیدا شود و از صحبت و فیلسوف نباشد و استادان داشته باشد و انچه
گوید از لوح محفوظ گوید و روح القدس بر او آید و حدیث کند و افتاب بر گردانند و ماه را
شق کنند و حیوانات با او سخن گویند و همه معجزات پیغمبران را ظاهر نماید و از خدا سخن گوید و از جانب
خود نگوید و پیش تر پیغمبران باشد در روز قیامت و وصی او چون مسیح کارها کند و دشمنان
او را ذلیل گردانند الخ **یو** از کتب براهمه نقل نموده‌اند که ناموس آخر الزمان شاه پوشیده باید کان
بلشیند و کوهها و درختها او را تعظیم نمایند و سنگها با او سخن گویند و بهر جا که رود ابرها
سایه بر او باشد و از احوال آینده خبر دهد و انچه برسد بفرزندان او همه را گوید و بسیاری از اصحاب
او کافر شوند و حق وصی او را غصب نمایند و دین او را خراب کنند و بدعتها برپا کنند الی آخره
مصنف گوید شواهد رسالت آنحضرت صلعم و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین در کتب عهد

عتیق

بسی

عنید و متکبر است و این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد بهمین چند اثر اکتفا شد تصریح او حواریانیم بمحض عصبیت و
عناد شواهد حقه بسیار از ترجمه کتب توریه و انجیل محو نموده و تبدیل داده اند و فقیر چون بر
معانی کتب سماویه اطلاع کامل داشتم لهذا برخی از آن شواهد را که در این کتاب بیان نمودم
که ان شاء الله تعالی باعث بر اتمام حجت و تقویت شریعت مقدسه باشد بمنه وجوده و کرمه
در اخر باب اول از انجیل یوحنا نوشته است که یسوع فرمود که بعد از این شما آسمان را گشاده و فرشتگان خدا را
که بر فرزند انسان صعود و نزول میکنند خواهید دید بیح در کتاب اول ملوک در فصل سیزدهم
در ایه دوم نوشته است که خداوند چنین میفرماید که اینک پسری که اسمش یوشیا خواهد بود بجهه
خاندان داود زائیده خواهد شد و کاهنان مقامهای بلند که بر تو بخور مینمایند ایشان را بر تو
ذبح خواهد نمود و استخوانهای مردمان را بر تو خواهند سوزانید الخ ظاهر است که این جمله اشارات
بزمان ظهور است و مقصود عیسی علیه السلام نیست زیرا که این علامات در عیسی ع موجود نشد
[illegible] در فصل چهل و چهارم کتاب شعیای نبی ع بنور خاتم الانبیاء ص خطاب فرموده که روح من
که با تو است زبر تو و از اولاد تو بر طرف نخواهد شد تا قیامت الخ و این روح با جمیع انبیاء بوده تا حضرت
خاتم ص و با ائمه هدی ع نیز هست و ایشان را امداد می نماید چنانکه در تفسیر ایه کریمه تنزل الملائکه
والروح الخ اشاره باین مطلب وارد شده است و ایضا در فصل چهل و دویم از همان کتاب شعیای نبی
نوشته خطاب به پیغمبر ما که اینست بنده من که من او را خواهم گرفت و اینست حبیب من که من روح خود را
در بالای او قرار داده ام اینست انکسیکه خبر قیامت را بعجم خواهد داد تصریح اکتفا بروح عبارت از
روح القدس است و از حضرت یسوع ع جدا نمیشود جواب آنکه این ادعائی است که نموده اند و در
هیچیک از کتب شاهدی برای او نیست لکن در فصل اول از کتاب تکوین الخلائق از توریه نوشته است
که روح صاحب قبل از خلق عالم و ادم و سایر زمینها و دنیا در بالای اب راه میرفت الخ و اید
فصل بیست و سیم از کتاب چهارم توریه که آن را اله و تر نام میگویند حضرت موسی ع خبر داده که حضرت خاتم
از مکه ظهور خواهند فرمود و باین عبارت نوشته که صاحب از سینا میاید و از ساعیر طلوع خواهد
کرد و از کوه فاران بدید خواهد امد و ایضا حیقوق نبی در فصل سیم کتاب خود از جانب خدا خبر داده
که پیغمبر معصوم از طرف جنوب از کوه فاران خواهد امد و جلالت او اسمان را خواهد پوشانید و زمین از

سمت

صلوا

صلوة او برسند و از قبیل روشنی نور است که در عالم در رسالت اخیر تا الوست کب در فصل بیستم از کتاب تکوین

الخلایق اند از زبان حضرت یعقوب ع نوشته است که آنحضرت در وقت وفات بقبیله یهودا فرمود که تاج

نبوت از قبیله یهودا نخواهد افتاد تا بیاید آنکسیکه خدای تعالی او را خواهد فرستاد و آنکسی است

که همه انتظار او را می کشند و این عبارت دلیلست بر وقوع نسخ و حال آنکه نصاری نسخ را انکار

نموده اند و نیز دلیل بر نبوت حضرت محمد است کج در فصل چهلم از کتاب شعیای پیغمبر ع

نور حضرت خاتم صلعم حفظ نموده که امت او در زمین همه نیکوکار خواهند بود و زمین را بمیراث

خواهند گرفت ابد الاباد و این معنی مختص است بزمان ظهور حضرت قائم ع و حضرت را که در آن روز

یملأ الارض قسطا و عدلا قو در کتاب زبور حضرت داود ع نوشته است که کیست آن کسی که از خدا

میترسد و خداوند عالم چون او را انتخاب کرده بود برای او دین قرار داده و اولاد او همه زمین را

بمیراث خواهند کرد صاحب نصرانی گفت شراب قلیل از آن حرام نیست مصنف گوید در جمیع ملل

و ادیان شراب حرام بوده و مذهب یهود و نصاری که شرب خمر را مرتکب می شوند بلکه حلال میدانند

فاسد است و ادله بر ابطال بسیارست و درین کتاب بچند دلیل اکتفا می شود اول در کتاب قضاة

که کتاب شوفطیم است نوشته که زنهار حامله یا شراب و مسکرات را ننوشی و از هر چیز ناپاک مخوری که [illegible] تو

در فصل دهم در آیه هشتم و نهم میفرماید خداوند هارون را متکلم شده گفت تو و پسرانت همراهت هنگام در

آمدن شما بجهت رفتن بخیمه مجمع شراب و مسکرات را نخورید مبادا که بمیرید و در قرنهای شما قانون ابدی

باشد سیم در کتاب حضرت شعیای پیغمبر ع در فصل پنجم در آیه یازدهم میفرماید وای بر آنانیکه سحرگاه برخیزند

تا آنکه پیروی مسکرات نموده تا اشام در زنگ در تاک مینمایند که شراب ایشان را گرم می کند قو ایضا

در فصل ۲۸ از همین کتاب شعیا میفرماید ایشان از شراب ضالند و از مسکرات گمراه شدند چهارم

در کتاب ماحوم نوشته اشیائی که مانند مست شده کار بشراب خود شان مستند سوخته میگردند

الخ پنجم در کتاب هوشع میفرماید در مذمت شراب و زنا و بت پرستی که زنا و شراب دل را میگیرند و روح زنا

زناکاری ایشان را اضلال نموده است ششم در فصل ع آیه هجدهم نوشته شراب ایشان تغییر یافته پیوسته

بزناکاری مشغول شده اند هفتم در کتاب مشیلی حضرت سلیمان در آیه اول میفرماید در مذمت شراب

که شراب مسخره و مسکرات غوغا او زنده است و هر کس که باو فریفته شود حکیم نمیشود هشتم در کتاب تمثال سلیمان

در فصل

ایضاً در فصل بیست و یکم نوشته

در فصل بیست و یکم در آیه هفدهم میفرماید دوست دارنده شراب و روغن غنی نمیشود

ای پسر من بشنو و حکیم باش و دل خود را در راه حق راست گردان در سلک می پرستان مباش

در فصل سی و یکم امثال حضرت سلیمان ع در آیه چهارم و پنجم نوشته نوشیدن شراب لایق ملوک
و پادشاهان نیست و میل مسکرات هم لایق امیران نیست مبادا بنوشند و حکم را فراموش کنند مصنف
گوید فقیر اینها را صریحاً از نسخ کتب استخراج نموده ام هر چند نصاری ملتفت شده شرابها را از ترجمه اخراج
کرده اند چون حرمت شراب بحسب کتب عهد عتیق و جدید ثابت شد معلوم شود که اعتقاد
نصاری و یهود بر حلیت شراب خلاف محض و محض ضلالت است مع ذلک در باب دوم از انجیل یوحنا
نوشته که یسوع مسیح گفت کوزه ها را از آب پر کنید پس آن کوزه ها را از آب مملو کردند با ایشان گفت که
حالا قدری از این را بردارید نزد میر مجلس ببرید پس بردند و چون میر مجلس آن آب را که شراب شده بود چشید و ندانست
دانست که آن شراب از کجا آمده الخ حاصل آنکه در انجیل ظاهراً نوشته که این هم جمله معجزه حضرت عیسی
واقع شد ملاحظه کنید چگونه این بی انصافان چون خواسته اند شراب را حلال کنند دست از
کتب سماوی بر داشته اند و نسبت شراب ساختن را به پیغمبر خدا داده اند و حال آنکه حرمت خمر مسلم
حرمت شراب ساختن است و مقدمه حرام و اعانت بر حرام بدلیل عقلی حرام و قبیح است با وجود اینکه
در باب بیست و یکم از انجیل لوقا نوشته است که یسوع ع فرمود که ملکوت خدا نزدیک شده است و من
بشما راست می گویم و آسمان و زمین خواهد گذشت و سخنان من نخواهد گذشت و با حذر باشید که مبادا
دلهای شما بر پرخوری و می پرستی گران گردد الخ ملاحظه کنید هر گاه حضرت یسوع ع در اینجا منع از
می پرستی فرموده پس چگونه در آنجا نوشته شده که اعانت می پرستان نموده و برای آنها معجزه فرموده
و منشأ این خلاف و اختلاف چه امری بوده اختلاف دلیل عدم حقیت کتابست پس چرا نصاری
باین کتب غیر صحیحه اعتماد می کنند و بنای دین خود را بر آنها می گذارند مصنف گوید چون ادله
مسطوره را از کتب عهد عتیق و جدید برای نصرانی خواندم و حرمت خمر را بر او مدلل و ثابت نمودم
آیات بر مسکر و بر کثرت خمر تأویل نموده و حال آنکه این ادله مخصص بکثرت و فتح باب تأویل در کتب
مستلزم جحود حقیقت پس معنی تشخیص عموم این ادله خمر مطلق حرام است و آنچه بر حقیر معلوم شد اینست
جمیع انبیا و رسل ع حکم بحرمت خمر و سایر مسکرات فرموده اند و انواع فسادی که بر خمر مترتب است از وقوع در
شوده

معنا و منافاتی دلیلیه و دنیویه خصوصا تلف اموال و نفوس و اعراض و وقوع زنا و امثال اینها دلیل است و اهم
بر اینکه شارع مقدس منع و ردع از جمیع عوالم امکانیه حرام فرموده و دلیل عقلی قابل تخصیص نیست و اکثر عموم
قاصره حقا بقرار درک نمیکنند والسلام علی من اتبع الهدی پس انتها جناب صاحب نصایح الحجة که اینهم عنه
از فصل سیزدهم از کتاب قضاة که در آن نوشته است هر چیزی که از تاک بیرون آید نخورد و شراب و مسکرات
ننوشد و چیزهای ناپاک را نخورد الخ صاحب نصرانی گفت که یسوع مسیح خاتم پیغمبرانست و افضل و اشرف
همه خلقست و معصوم مخصوص بآنحضرتست جواب گفتیم قطع نظر از ادله سابقه و سایر ادله بر نبوت
حضرت محمد صلعم قائم شده و قطع نظر از تحریف و تغییراتی که در توریة و انجیل و سایر کتب نصاری و یهود
واقع شده هیچ دلیلی بر خاتمیت جناب یسوع ع نیست و اگر شاهدی بر این مطلب از کتب نصاری دارید بیاورید
آن نصرانی کتاب انجیل را برداشت و گفت در انجیل نوشته است که حضرت یسوع فرموده بعد از من پیغمبران کاذب
بسیار خواهند آمد و باسم من خود را خواهند نامید شما را فریب بدهند و دیگر فرموده که من خود نزد
شما خواهم آمد و معلوم شد که آنحضرت بعد از این از جهت هدایت خلق بزمین خواهد آمد جواب گفتیم البته
پیغمبران کاذب بسیار آمدند مثل مسیلمه کذاب و سطیح و متنبی و باب و غیر اینها لکن این امر دلیل بر خاتمیت
عیسی ع نیست و مراجعت حضرت عیسی ع بزمین مسلم است و موافق آن زمان ظهور حضرت قائم است که
نازل خواهد شد و دجال را خواهد کشت و با آنحضرت نماز خواهد نمود حاصل آنکه مدتی در کتب انجیل
و توریة و غیر اینها تتبع کرد و شاهدی بر مدعای خود پیدا ننمود نصرانی گفت حضرت یسوع ع قبل
از بعثت بدین حضرت موسی ع که دین حضرت خلیل ع است بوده و پیغمبر سابق باید بدین پیغمبر سابق باشد گفتیم
نه مقتضای اینکلام آنستکه حضرت موسی ع افضل از حضرت عیسی ع باشد بجهت اینکه در اسفور از امت
آنحضرت محسوب شده است و رسول باید از جمیع افضل و اعلم باشد و این معنی با خاتمیت یسوع منافات دارد
زیرا که خاتم الانبیاء آنکسی است که دین او ناسخ همه ادیان است باید افضل از جمیع پیغمبران باشد تا آنکه دین او نسخ نشود
و تا قیامت باقی باشد و سابقا بیان شد که شریعت از جانب خدا است و در مرتبه امکانیه واجب بحضرت
خاتم است و سایر انبیاء بطفیل وجود آنسرور صاحب شریعت شده اند و بتفیض از نور مقدس مستفیض
گشته اند و تفصیل این مطالب را فقیر در کتاب شرح زیارت جامعه بیان نموده ام نصرانی گفت ماخذ اقانیم
ثلثه را دانیم و دلیل بر این مطلب تعلیمات انجیلست که یسوع ع را پسر خدا نامیده و در جمله از مواضع آنحضرت را ابنم

خدا نامید

خدا ثالث ایشان است جواب آنکه نصاری در این مسئله یازده فرقه شده اند مثل قول بحلول و اتحاد و تجلی و مظهریت
و وحدت وجود و وحدت موجود و انبساط و ترکیب و امثال اینها و جمیع این مذاهب با توحید الهی منافات دارد
چنانکه سابقا بیان شد و دیگر اینکه این قول مستلزم ترکیب است چه لازم آید که معبود ایشان که حقیقت واجب الوجود
مرکب باشد از سه مصداق و ترکیب از لوازم امکان و حدوث است و با مرتبه وجوب ذاتی منافات دارد
و دیگر آنکه نصاری خود معترف هستند باینکه عیسی ع و روح القدس مخلوق بوده اند پس باید حادث
باشند و مخلوق و در مرتبه خالقیت نیست و ممتنع است که در ساحت وجوب بوده باشند و دیگر آنکه این معنی
از تحریفات انجیل است که سابقا بیان شد و دیگر آنکه در هیچیک از اناجیل اربعه و سایر کتب سماویه قدیم
بودن روح القدس و خدا و ابن الله نموده و در باب خدا بودن او چیزی در آنها مسطور نشده پس
قول نصاری اینستکه روح القدس ثالث ثلثه است هیچ مستندی ندارد بلکه باطل است هشتم نصرانی آنکه دلیل
دیگر بر خاتمیت یسوع ع اینستکه در آخر انجیل متی نوشته است که آنحضرت فرموده من تا انقضای جهان
با شما میباشم جواب آنکه بر فرض صحت انجیل این عبارت دلیل بر خاتمیت آنحضرت نیست بلکه اشاره
بمقام نورانیت یسوع است زیرا که پیغمبران و ائمه ع همیشه با خلق می باشند و از انوار و عقول و مظاهر
اسماء الله هستند و بر سایر خلق احاطه دارند و هم احیاء عند ربهم یرزقون و دیگر آنکه در انجیل
و سایر کتب نوشته شده است که عیسی علیه السلام باسمان صعود فرموده پس چگونه همیشه در مقام بشریت
تا انقضاء زمان خواهد بود و دیگر آنکه در مقام دیگر از انجیل فرموده من میروم و فارقلیط دیگر میاید
الخ و این معنی با مرتبه خاتمیت منافات دارد و در انجیل نوشته است که مرتبه دیگر خواهم امد و این معنی
با احادیث شیعه مطابقست زیرا که یسوع ع در زمان حضرت قائم ع خواهد امد و تا انقضای جهان
با شیعیان خواهد بود **هدایة** بدانکه اعتقاد ما مسلمانان اینستکه حضرت یسوع مقتول و مصلوب
نگشت و باسمان صعود نفرمود چنانکه خدای تعالی فرموده وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم
و شخص دیگری شبیه شد بیسوع و او را بقتل رسانیدند و از اینجهت است که از باب بیست و ششم از انجیل
متی معلوم میشود پطرس که شمعون الصفا نام داشت و یکی از حواریین بود سه مرتبه یسوع را که گرفتند انکار
نمود و قسمها یاد نمود که او را نمیشناسم پس ظاهر میشود که پیش کهنه و یهودان شخصی را آنکه او
یسوع است گرفته بودند که بقتل رسانند و او یسوع ع نبوده و شمعون قسم دروغ یاد نفرموده و قسمهای شمعون از

ما بین یسوع ع م مقتول و مصلوب نمودند و یسوع ع م با سمان صعود فرموده و چون شبیه مخفی بود لهذا امر بر خلق
مشتبه شد و مشهور شد که یسوع ع م را مصلوب و مقتول نموده اند پرسش صاحب کشف الرین کفت
حضرت محمد صلعم دین خود را بجنگ رواج داد و این مخالف با قانون شرایع و مرتبه ایمان است بلکه باید
ایمان اختیاری باشد **جواب** آنکه کویا ایشان از کتب دین خود اطلاع نداشته مگر ملاحظه کن فصل هشتم
از کتاب دویم شموئیل اکر در آیه اول آن نوشته است که داود شکست داده فلسطیان را و ایشان را مغلوب
ساخت و در این فصل وقایع جنگ داود را بیان نموده و مصالح و فواید جهاد بسیار است چنانکه
بعضی از آن سابقا اشاره شد و ایضا در فصل یازدهم از همین کتاب شموئیل در آیه اول نوشته است که
بعد از انقضای سال هنگام بیرون رفتن داود تمامی اسرائیل را فرستاد و ایشان بنی عمون را خراب
کرده ربا را محاصره نمودند الخ پس صاحب رساله مذکور کفت حضرت محمد صلعم میل بسیار بزنان داشت و از
اینجهت نه زن برای خود اختیار کرده **جواب** آنکه کثرت زوجات ربطی به رحل نبوت ندارد و در
کتاب دویم شموئیل بکثرت زوجات داود ع بصراحت تمام اشاره نموده و در کتاب اول ملوک در فصل
یازدهم در آیه سیم نوشته است که سلیمان علیه السلام هفتصد زن بانویه و سیصد نفر متعه داشت
پرسش صاحب رساله کفت دلیل شما بر وقوع تحریف و تغییر توریه و انجیل چیست جواب کفته شد در
توریه نسبت شرب خمر بنوح پیغمبر داده کفت در قرآن هم میفرماید وعصی آدم ربه فغوی کفتم
عصیان در این کریمه بمعنی ترک اولی است زیرا که حضرت آدم معصوم بوده ولی چون در مقام
مقربان بود بمضمون حسنات الابرار سیئات المقربین ترک اولی را در مقام مبالغه که یکی از اقسام
فصاحت و بلاغت است عصیان نامیده اند حاصل آنکه عصمت قرینه بر مجاز است ولی نسبت
شرب خمر نمیتوان بر ترک اولی حمل نمود و حال آنکه مفتضحات بسیار دیگر چنانکه سابقا اثبات از ذکر
شد حرمت خمر **دیگر** آنکه در توریه در سفر تکوین الخلایق نوشته که چون آدم و حوا
از شجره خوردند خدا آمد در بهشت و میخرامید آدم را صدا زد دید جواب نمیدهد دانست که از شجره
حسن و قبح خورده اند الخ حاصل آنکه این نسبت کذب دلیل بر تحریف است پس صاحب رساله کفت اینکه تحریف
شده زیرا که باید در آن نوشته باشد که کلمه خدا در بهشت آمد و مقصود از کلمه حضرت یسوع
است و مدعی شد که کتاب را بنحو غلط ترجمه نموده اند کفتم چنانکه این کتاب را نصاری بنحو غلط ترجمه نموده اند

نکی

ممکن بلکه واقع است که مؤلفین توریة و انجیل بنحو تحریف تالیف نموده باشند **فائدة** بدانکه اعتقاد ما امامیه
در حق حضرت مسیح ع و مریم علیهما السلام اینست که حضرت مسیح و هم چنین سایر پیغمبران معصوم بوده اند
و در مدت عمر هیچ گناهی از ایشان صادر نشده نه صغیره و نه کبیره نه قبل از بعثت و نه بعد از بعثت
نه قبل از بلوغ و نه بعد از بلوغ نه در حالت عمد و نه در حالت سهو و نسیان و جهل چنانچه سابق
ببعضی از ادله این مطلب اشاره شد و تفصیل این مطالب را فقیر در رساله سیف الشیعه و مجلی ازا
در کتاب حسام الشیعه و فضایل الائمه و منتخب الفضایل و ملخص المرام بیان نموده ام و اعتقاد
ما در حق مریم ع اینست که طاهره و معصومه بوده و هیچ گناهی از آنحضرت صادر نشده چنانکه
حق تعالی میفرماید یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین و در
مرتبه جلالت مریم ع میفرماید کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال انی
لک هذا قالت هی من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب و اعتقاد ما در حق حضرت مسیح
علیه السلام اینست که افضل از ملائکه بوده و شفیع عیسویین بلکه سایر شفعاء در قیامت بنحو اقران
شفاعت خواهد نمود هر چند مرتبه محمد و آل محمد ص در مقام شفاعت افضل و اکمل و اکرم از مرتبه
یسوع و سایر پیغمبران می باشد و نور مسیح ع و انوار سایر پیغمبران ع و ائمه ع قبل از خلقت ملائکه خلق
شده اند زیرا که افضل از ملائکه بوده اند و قاعده امکان اشرف دلیلست بر اینکه باید افضل در
مقام خلق مقدم بر مفضول باشد و الا لازم میاید انحطاط رتبه افضل و تقدیم مرجوح بر
راجح و آن از حکیم صادر نمیشود و دیگر آنکه یسوع مسیح ع در مقام نورانیت بتسبیح و تحمید و
تقدیس الهی مشغول بوده و در مقام قرب بوده اند و محل علوم و حکمت و معرفت و شرافت و کرم
بوده اند و انجیل آنحضرت ع بر حق بوده و الان هم آن انجیل نزد اهل حق موجود است ولی
انجیل نصاری تحریف شده و اوصیاء حضرت عیسی ع بر حق و معصوم و هادی خلق بوده اند
و روح القدس معین و قرین آنجناب بوده و ترک اولی از آنحضرت صادر نشد و از این جهة از
حضرت آدم افضل بوده اند خداوند عالم جل شانه هم علوم را بآنحضرت عنایت فرموده و علوم
انبیاء را نیز تسبیح بر آنجناب نازل شده و حیات دارد و در آسمان چهارم بعبادت حق تعالی مشغول
و پیوسته فتوحات ربانیه بآنحضرت فایض میشود و در زمان ظهور حضرت حجة الله عجل الله تعالی فرجه نازل

مشتور

میشوند و با شمشیر بر حسب تنزیل آیات جنگ میفرمایند و حضرت قائم عم اینها را مینمایند و در حال اقبال رسالت میمانند
وانتقام میکشد از کسانی که بخدا ایمان نیاورده اند چنانکه بعضی از اینها الب در انجیل نصاری و تمام
اینها الب در انجیل حضرت عیسی ع مسطور گشته بر تقریر صاحب بصرانی گفت دلیلی بر نبوت حضرت محمد صلعم
نیست و معجزه نداشته و تواتر معجزات آنحضرت میانه مسلمین کفایت نمیکند ولی نبوت حضرت یسوع ع
بنص توریة ثابت شد **جواب** اولا ادله سابقه کافی در ثبوت این مطلب است **و** دیگر آنکه هرگاه
یهودی بیاید و منکر نبوت یسوع شود نصاری و همچنین مسلمانان او را جواب میسازند بانکه حضرت
یسوع عم معجزات متواتره داشته و در توریة و زبور و سایر کتب سماویه تصریح بنبوت آنحضرت شده
و آنجناب مدعی نبوت شدند و دعوای آنحضرت مقرون بتقریر خداوند عالم بوده که رادعی نباید
بلکه مصدق مدعا اصل آنکه باین ادله قاطعه جواب یهود را میدهند حال جمیع این ادله بنحو اکمل و اتم
بر نبوت حضرت خاتم صلعم موجود است و اگر نصاری بگویند معجزات حضرت خاتم صلعم بتواتر مسلمانان
ثابت شد بلکه باید نزد خصم متواتر باشد یهود نیز همین سخن باطل را بالنسبه بمعجزات یسوع عم خواهند گفت
و جواب از هر دو آنستکه تواتر در هر مقام که متحقق شد مفید یقین است **و** دیگر آنکه کلام نصرانی
مذکور که میگوید نبوت حضرت یسوع عم بنص توریة ثابت شود محل کلامست بجهت اینکه تمسک
بکتاب توریة منوط است بثبوت صحت آن و نبوت موسی منکرین آنحضرت خواهند گفت که معجزات حضرت
موسی علیه السلم میانه یهود و نصاری و مسلمانان ثابت است و متواتر است نه در میانه منکرین آن
حضرت و هکذا و جواب از همه این شبهها اینستکه تصدیق نبی سابق و لاحق جمیعا را دلیل بر حقیت
متواتر گرفت **و** دیگر آنکه آیه کریمه اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ دلیلیست بر تحقق این معجزه زیرا که
هرگاه این معجزه واقع نشده بود اخبار بوقوع آن ممکن نبود و محل تکذیب جمیع خلق میشد و تکذیب
آن متواتر می شد و حال آنکه صحت و ثبوت آن متواتر شده است و بعضی از نصاری مثل صاحب
کتاب میزان الحق و غیره تفسیر کرده اند این آیه کریمه را بروز قیامت و گفته اند انشق بمعنی سینشق میباشد
یعنی در وقتی که روز قیامت خواهد آمد ماه شکافته خواهد شد و تمسک نموده اند بانکه
بیضاوی از بعضی نقل کرده که گفته یعنی ماه در روز قیامت شکافته میشود و این معنی از چند جهت
باطلست اول آنکه انشق فعل ماضی است و دلالت آن بر مستقبل باعتبار مبالغه در وقوع مجاز است و مجاز بدون قرینه

در کلام عرب واقع میشود حاصل آنکه مقتضای ظاهر آیه آنست که قیامت نزدیک شد و قمر منشق شد پس ظاهر
میشود که شق القمر که از معجزات است وقوع آن علامت نزدیک شدن قیامت است زیرا که قیامت بدون
وجود خاتم النبیین متحقق نخواهد شد و بعثت آنحضرت شرطست که باید قبل از قیام قیامت متحقق شود در
شق القمر معجزه و علامت آن میباشد و مراد از نزدیک شدن قیامت ظهور بعثت حضرت خاتم النبیین است
که رسالت او پیوسته است بقیامت کبری دویم آنکه از تفاسیر متواتره معلوم میشود که این آیه وقتی
نازل شد که قریش مطالبه معجزه نمودند و باشاره آنحضرت قمر منشق شد و اگر نصرانی بگوید تواتر
مسلمانان برای خصم کافی نیست وجواب از هر دو گذشت توضیح تواتر معجزات حضرت یسوع
مسیح ع یا از نصاری است و ایشان مدعیانند یا از یهود و مخوانینا و ایشان منکرانند یا از مسلمین
و تواتر میان ایشان منتهی به پیغمبر اینها می شود و آن منوط بثبوت نبوت و عصمت آنحضرت است و نبوت
آنجناب منوط بثبوت معجزه است پس معلوم شد تواتر در هر مذهبی حجت و مفید علم است سیم آنکه بعد
از کلمه وانشق القمر خدا فرموده وان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر و از این امر مستفاد میشود
که مراد از وانشق القمر اظهار معجزه بوده و کفار آنرا سحر میدانستند هر چند این عبارت بنحو عموم نازل شده
اما مورد را باید شامل باشد زیرا که تخصیص مورد در کلمات عرب واقع نمیشود و منافی با وضع عام
تنصیص اینها است نصرانی گفت مسلمانان قائل بوجود نسخ شده اند و میگویند شریعت لاحقه ناسخ
شریعت سابقه است و مسیحیان را اعتقاد اینست که نسخ جایز نیست بلکه شریعت لاحقه مکمل شریعت سابقه است
و شریعت حضرت یسوع ع مکمل سایر شرایع است و اعتقاد مسلمانان اینست که نسخ تبدیل باحسن
و اصلح است چه بسا می شود که خلق بعد زمان موسی ع ناقص تر از زمان یسوع ع بوده اند لهذا
احکام حضرت عیسی ع بنحو اکمل وارد شده است چنانکه خدای تعالی میفرماید ما ننسخ من آیة او
ننسها نأت بخیر منها ولی احکام حضرت خاتم ع باقی و برقرار است تا قیامت یعنی بعد از وفات
آنحضرت دیگر نسخ جایز نیست زیرا که وحی بوفات آنجناب منقطع شد و احدی نیامد و نخواهد آمد
که دین آنحضرت را منسوخ کند حاصل آنکه شریعت لاحقه مکمل شریعت سابقه می باشد ولی مع ذلک
نسخ جایز است و مرجع نسخ بهمین تکمیل است و مستلزم نقصان نیست ولی نصاری توهم کرده اند
که نسخ با تکمیل منافات دارد نقض در باب هفتم از کتاب انجیل یوحنا نوشته است که عیسی ع در جواب یهود فرمود که

شروع نمود هند گفت که تواتر نصاری در معجزات حضرت یسوع ع کافی نیست صحیح است

ص

من یک کار کرده ام شما حیران هستید که موسی شمارا امر بختنه کرده وحال آنکه از موسی نیست بلکه از آبائست
وشما در روز سبت هم آدم را ختنه میکنید الخ مصنف گوید بنابر این انجیل بدلیلست بر ثبوت ختنه
پس نصاری نسخ را جایز نمیدانند چرا ختنه را ترک کرده اند بلکه جمیع احکام سبت را ترک کرده اند و منسوخ
ساخته اند ولی اعتقادها اینستکه ختنه در شریعت عیسویه نیز منسوخ نشده و برقرار است جمعی
از نصاری توهم کرده اند که اعتقاد مسلمین در نسخ اینستکه کتاب لاحق کتاب سابق وجمیع اجزا باطل
میکند واین نسبت خلافست بلکه در قرآن بواضحی تمام کتب سماویه را تصدیق فرموده میفرمایند
مصدقاً لما بین یدیه من التوریة والانجیل الایه بلکه نسخ تبدیل بعضی از احکام سابقه است بحکمی
که اصلح وانسب باشد بحسب ازمنه وامکنه واشخاص وسایر خصوصیاتها ونیز دلیل نصاری
بر بطلان وامتناع نسخ دو کلام سخیف چند است که بعض از آنها در کتاب میزان الحق که در معنی میزان
الباطلست ذکر نموده اول آنکه لازم میاید که کتاب سابق ناقص باشد زیرا که اگر کامل باشد حاجت
بنسخ نیست و دیگر آنکه احکام در کتاب مقرون بمصالح حقه باشد از خدای تعالی صادر میشود
اگر مطابق با حق باشد پس ضد آن باطل خواهد بود و تبدیل حق بباطل قبیح وجایز نیست وجواب این
مطلب ظاهر است زیرا که نقص در احکام نیست بلکه نقص در قابلیات واستعدادات خلقست و
از اینجهت است که احکام در عصر هر رسولی بتدریج نازل میشود و دیگر آنکه نصاری معترف هستند
که انجیل مکمل توریة است پس اگر توریة ناقص بوده بحث نصاری که بر نسخ نموده اند وارد میشود
واگر کامل بوده حاجت بتکمیل ندارد و تبدیل باحسن واصلح راجع بهمین معنی است پس آمدن رسول
لاحق واحکام لاحقه از جهت تکمیل شریعت سابقه وتکمیل امتها است ومعلومست که جمله از احکام
کامله بحسب ازمنه وامکنه مختلف میشود و دیگر آنکه ممکنستکه حکم متناقض در دو زمان هر دو
حق باشد دویم آنکه از تعلیمات انجیل مستفاد میشود که آیات منسوخ نخواهد شد چنانکه نوشته اند که تا آسمان
وزمین برقرار است احکام انجیل برقرار است چنانکه در انجیل در آیه ۳۳ فصل ۲۱ لوقا مرقوم است که آسمان
وزمین خواهند گذشت ولکن کلمات من نخواهد گذشت ودر آیه ۱۸ فصل پنجم متی نوشته است تا آنکه
آسمان وزمین زایل نشود چیزی از شریعت زایل نخواهد شد تا آنکه همه کامل نشود جواب اولاً صحت
انجیل ثابت نیست چنانکه گذشت وثانیاً عموم این آیات قابل تخصیص است وثالثاً کلمات صحیحه از انجیل وشمول

بزمن

بنبوت حضرت خاتم صلعم واحکام اوست پس احکام انجیلیکه بوده تغییر نیافته است بنوعی که مشتمل بر تصدیق حضرت محمد صلعم
باقی وبرقرار است وتا قیامت زایل نخواهد شد وحاصل این معنی راجع میشود بثبوت احکام منسوخه
انجیل تا زمان بعثت حضرت محمد صلعم واینکلمات انجیل باین نحو باقی است تا قیامت ثم نصرانی گفت که
انجیل بسبب هدایت مردم نازل شده است پس بایده در زمین باقی وبرقرار باشد وتا روز قیامت در زمین منتشر
باشد پس احکام ان برایم لاحصر جاری وبرقرار است جواب اما اولا پس مطلب واضح است اما ثانیا گوئیم ایات انجیل
برای هدایت خلق بود تا زمان بعثت حضرت خاتم صلعم وقول باستمرار ان منوط است باینکه حضرت
یسوع عم وبطلان اینقول واضح شد وثانیا هر چند انجیل برای هدایت خلق نازل شد ولی حفظ کتاب بر
خدای تعالی واجب نیست بلکه در بعضی از کتب نوشته اند که انجیل صحیح باسمان بالا رفت ومسلم است که
این اناجیل لقی ویوحنا وبرقس ولوقا تالیف نموده اند وکلمات متناقضه کثیره در ان مسطور گشته است
پس چگونه میتوان گفت که این اناجیل با انجیل اصلی مطابقت وایضا شکی نیست در اینکه حضرت یسوع عم
نیز بجهت هدایت خلق بنزول اجلال فرموده وباعتقاد مسلمانان باسمان صعود فرموده وباعتقاد نصاری
شهید شد وبعد از سه روز باسمان صعود فرمود پس بقاء انجیل هم در زمین واجب نبود وثالثا این
دلیل بدعوی جواز نسخ ندارد زیرا که وقت مسلم از انجیل بالنسبه بزمان حضرت مسیح عم است وبقا
ان در زمان حضرت خاتم صلعم محل انکار است ودلیل بر جواز نسخ وبطلان انکار نصاری چند سطر
شاهد است آنکه نصاری میگویند انجیل تکمیل توریة کرده است اگر میگویند که توریة در اول کامل
بوده که هیچ نقصی در ان نبوده پس تکمیل چه معنی دارد واگر نقص داشته پس اگر میگویند در عهد
موسی حاجت بکامل بودن نبوده لازم میاید که موسی تقصیر در تبلیغ نموده باشد واین امر بهتر رسالت منافات
دارد ومسلمانیم هیچ تقصیری ننموده واگر میگویند حاجت بکامل بود پس لازم میاید که تکمیل بدون
فائده باشد واگر میگویند در زمان موسی عم حاجت بتکمیل نداشت ودر زمان یسوع عم تکمیل لازم شد
پس معلوم میشود که امور الهیه نسبت بازمنه مختلف میشود چه ضرر دارد که حکمی در زمانی ثابت و
در زمانی غیر ثابت باشد ومرجع نسخ بهمین مطلب است ب اینکه نصاری میگویند نسخ در غیر این
شریعت نبوده واینقول از جهت عدم اطلاع انها است بر کتب نقلیه زیرا که اختلاف کتب سابقه
واضح واشکار است ودر صورت صحت هر چه ان نسخست ج یوسف ابن البوکه که از فضلای بنی اسرائیل است در فصل

سیم از باب چهارم از کتاب عقاید ذکر کرده که تتبع در کتب سابقین کردم و یافتم که حلال الخ در وقتی حرام کرد
و حرام در وقتی حلال میشود ا در فصل سیوم انجیل مرقس نوشته است که طایفه فریسیون از
عیسی ع پرسیدند که چه میگوئی ای استاد در طلاق پس عیسی ع پرسید که موسی چه فرموده گفتند
گفته هر که طلاق بگوید و طلاق نامه بنویسد و زن را رها کند عیسی ع فرمود که ابتداء خلق
انها را زن و شوهر خلق کرده و کسی را که خدا تزویج کرد ایشان تفریق نمیکند انتهی ب در
فصل پنجم انجیل متی مذکور است که عیسی علیه السلام فرمود با اولین چنین گفته شده پس حکمی را بیان
میکند و من چنین میگویم و نوعی دیگر بیان میکند و تا آخر این فصل این نحو است ج از توریة مستفاد
میشود که از زمان آدم ع تا زمان نوح ع خوردن غیر گیاه زمین حرام بود و در زمان نوح ع
اکل مطلق حیوانات حلال شد چنانکه در سفر اول توریة نوشته است که خدا به نوح فرمود که هر چه
حرکت میکند و زنده است برای شما خوراک خواهد شد چنانچه از زمان آدم ع تا حال بود
و هر چه که از زمین میروید دادم بشما و هم گوشت را بخورید مگر گوشتی که در آن خون باشد تا آنکه
حضرت موسی علیه السلام امد و غیر مذکی را بر وجهی خاص حرام نمود و هم چنین بعضی از حیوانات را
حرام کرد چنانکه در توریة میفرماید اینست الحیوانی که باید گوشت انها را بخورید گاو و گوسفند
و بز کوهی و پازن و میش و آهو و تیتل که گاو نر است و نامور که بعضی شتر نر است و گاو کوهی
و هر حیوانی که ناخن او شکافته باشد و نشخوار کند اما از حیوانی که نشخوار میکند و سم او شکافته نیست
مثل شتر و خرگوش و روباه گوشت را نخورید و بعد از آن میفرماید خوک نیز چنین است که هر چند ناخن شکافته
دارد اما چون نشخوار نمیکند حرام است و گوشت را نخورید و اعضای خود مس ننمائید
د قبل از نزول توریة تزویج میکرد دو خواهر را باهم حلال بوده و در توریة جمع میان دو خواهر حرام شد
چنانکه از پاراش احرموث مستفاد میشود ه ساختن مذبح که موضع مرتفعی است
بجهة گذاشتن قربانی میساختند قبل از بعثت موسی ع بود و بعد از چند وقت حرام شد و
آنکه حضرت ابراهیم ع مامور شد بذبح ولد خود و بعد از آن ممنوع شد و فداء رسید ی گوئیم
اگر انجیل تکمیل توریة است و نسخ جایز نیست پس چرا طایفه نصاری دست از سبت و احکام آن برداشتند
و یکشنبه را روز عبادت خود قرار دادند و حال اینکه آیات متعدده در توریة در وجوب احترام سبت وارد شده

یا آنکه چگونه نصاری سنت ختنه را برداشتند و حال آنکه در مواضع عدیده از توریه امر بختنه وارد شده چنانکه
در سفر اول در اواخر باب هفدهم از توریه میفرماید پسری که داخل است اگر ختنه نکنی او را میت شود
حادث شده میان قوم و شرط هر آنکه نداشته و در همان سفر مکرر بحضرت ابرهیم ع حفظ آن شده که
ختنه کنید و میثاق ابدی هر آنکاه دارید و در توریه تصریح شده که مراد بختنه آنستکه زیادتی گوشت
آلت رجولیت را قطع نمایند حال نصاری برخلاف توریه ختنه را بقطع علاقه و ترک شهوات تفسیر
نموده اند یب آنکه نصاری چگونه شراب میخورند و حال آنکه در جمیع کتب سابقین مذمت آن
رسیده چنانکه در این کتاب جمله از مواضع آن بیان شده یج آنکه چگونه نصاری خوک و وزغ را
بی ذبح میخورند و حال آنکه در توریه منع رسیده ید آنکه نصاری پرده حجاب را برداشته اند و حال آنکه
کتب سابقین امر بحجاب شده یه چگونه غسل جنابت را ترک کرده اند و حال آنکه در توریه امر بان
شده یو چگونه نسخ جایز نباشد و حال آنکه هوشع پیغمبر ع در کتاب خود بنی اسرائیل را خبر داده و گفته
باطل خواهیم کرد همه شادیهای ایشانرا و ماههای ایشانرا و عیدهای ایشانرا یز شکی نیست که
احکام و شرایع و مصالح و مفاسد باختلاف زمان و اشخاص و حالات ایشان مختلف میشود و
بسا میشود که موافق مصلحت زمانی حکمی میشود که زمان دیگر اقتضای خلاف آنرا کند و بسا میشود
که مصلحت در بیان مدت حکم اول نباشد بلکه آنرا مطلق میفرماید و چون آن مدت منقضی شد حکم دیگر را
بیان میفرماید و حکم اول را نسخ میفرماید یعنی آخر مدت حکم اول را بیان میکند و این منافی علم الهی
بماضی و حال و مستقبل نیست چنانکه موسی در اول مامور شد بهدایت و دعوت فرعون و بعد
مامور شد که بنی اسرائیل را برداشته بیرون رود یح در سفر اول توریه در ضمن حکایت طوفان
نوح علیه السلام نوشته که چون خدای تعالی دید قباحت ایشان در زمین بسیار شده بود پس پشیمان شد در
باب عمل او بود از ایشان و تاسف خورد بدل پس گفت برطرف خواهم کرد ایشانرا از زمین الخ پس اگر
نصاری پشیمانی و تاسف را تاویل میکنند در نسخ نیز چنین بگویند یط خصوصاً که نسخ نیز نزد نصاری
متعارفست و در مذهب یهود و سایر سابقین خلاف آن منتشر و متعارف بوده ک در دین حضرت
موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و غیرهم جهاد ثابت و برقرار بوده و در دین عیسی ع جهاد ثابت نبوده کا و ایضاً
رهبانیت در زمان حضرت موسی ع ثابت نبوده بلکه خلاف آن برقرار بوده و تزویج و معاشرت با خلق مطلوب بوده و در

ملت

ملت حضرت یسوع ع رهبانیت برقرار و مطلوب گردیده و در بعضی از کتب نوشته‌اند در زمان سابق تزویج بعضی
از محارم جایز بوده و در توریة حرام گردیده کما ذبایح و قربانیها از عهد سابقه باعتراف ایشان منسوخ
گشته و شواهد این مطلب بسیار است و آنچه ذکر شد در اینکتاب اکتفاء می‌شود ایقاظ دلیل قول کسانی
که منکر نسخ شده‌اند دو امر است اول آنکه نسخ مستلزم بداء و ندامت است و آن در حق حضرت حق تعالی محال است
دویم آنکه آنفعل اگر مشتمل بر مصلحت باشد نهی از آن صحیح نیست و اگر مشتمل بر مصلحت نباشد امر
بآن تعلق نمیگیرد جواب از اول آنکه نسخ مستلزم ندامت نیست بلکه اثبات حکم است در زمانی و رفع آنست
بالنسبه بزمان دیگر و بنابر اظهار بعد از اخفاء است و منافی از شئون نیست و جواب از دویم آنکه
نقل کلامی میشود که مشتمل بر مصلحت باشد در زمانی و بعد از آن زمان در زمان دیگر آن مصلحت موجود
نباشد یا آنکه آنفعل در زمان دویم مشتمل بر مفسده باشد و اینمعنی باعث بر تغییر حکم و نسخ است
مصنف گوید نصرانی مذکور در مجلس دیگر حاضر شد و چون بر نسخ مسطوره اطلاع یافت
نسخ را بالنسبه باحکام سابقه معترف شد ولی گفت کتب نسخ نشده و تعلیم کتب سابقه لازم است فقیر گفتم
اولا کتب سابقه تحریف شده و ثابت نیست که این کتب مدونه با آنها مطابق باشد و دیگر آنکه کتاب
مشتمل بر احکامست پس چون بعضی از احکام شریعت سابقه نسخ شود بعضی از کتاب نسخ شده و مرجع
نسخ بهمین مطلب است و دیگر آنکه در باب ۱۶ از انجیل لوقا نوشته است که شریعت پیغمبران تا یحیی بود
والحال بشارت داده می‌شود بملکوت خدا و هر کسی بسعی در آن در میاید و آسانتر است آسمان و زمین را
زایل شدن تا آنکه نقطه از شریعت زایل شود پس هرگاه بظاهر عبارت اولی متمسک شوند لازم میاید
که عیسی ع پیغمبر نباشد و حال آنکه نصاری و مسلمین متفق بر نبوت و رسالت آنجناب هستند پس این
عبارت از انجیل غلط است ولی آنچه نوشته است که الحال بشارت داده می‌شود بملکوت خدا اشاره است
بنبوت حضرت خاتم ص که باید در زمان عیسی ع بشارت داده شود بآمدن آن نور کامل و هیکل توحید و
مظهر اسماء و صفات و ملکوت اقرب جمیع امور است بخدا تعالی و آن اشاره است بمقام قاب قوسین
او ادنی که محل واسطه فیوضات و منبع کمالات و عرش نور الانوار باشد و زایل نشدن شریعت اشاره
بمرتبه خاتمیت آنحضرت است زیرا که حضرت خاتم ص صاحب شریعت است و جمیع شرایع فرع است و جمیع
علوم منتهی بآنحضرت می‌شود و ممکن نیست که مراد از این عبارت احدی از شرایع سابقه باشد زیرا که نسخ در جمیع

انبیا

لهذا ثابت و متحقق شد که شریعت حضرت خاتم ع تا روز قیامت باقی و برقرار است پس مدلول عبارت مذکوره
مقصود در شریعت محمدیه ص میباشد نصرانی مذکور گفته مراد از ملکوت خدا مرتبه الوهیت حضرت
یسوع است که آن نور ازلی و کلمه خدا بوده و همیشه هست بجهة آنکه خدا ایشان هرگز بدون نور خود
و روح القدس و حیات خداوند نداشت و حیات خدا نیز ازلیست و مثل خدا مثل آفتاب است که با نور
متحد است و هرگز بی نور نیست و مثال دیگر آنکه انسان نفس و روح و عقل انسانی دارد و اینها اسم
میباشند بحسب مفهوم و یکی هستند بحسب مصداق پس وحدت موجود و کثرت با هم منافات ندارد
پس عیسی ع در مرتبه نورانیت و الوهیت همیشه با خدا بود و از کلمه خدا بود و مرتبه خالقیت و
مخلوقیت هر دو برای آنحضرت ثابت بود جواب اینست که هرگاه عیسی ع قدیم باشد تعدد قدما لازم
میاید و از بادله توحید باطلست و هرگاه سه واجب الوجود باشند ترکیب و افتراق و حدوث و سایر
لوازم امکان لازم میاید و انتها مرتبه وجوب ذاتی و قدم و لوازم وجوب منافات دارد و مرتبه خالقیت
و مخلوقیت در یک مصداق ممتنع الوقوع است مثل امتناع اتصاف یک مصداق بمرتبتین وجوب و امکان
و دیگر آنکه اگر دو خالق موجود باشد لازم میاید شرکت یا اجتماع علتین در معلول واحد و اینها جمله
محال و ممتنع است چنانکه گذشت و دیگر آنکه جمیع پیغمبران ع بنبوت و رسالت یسوع علیه السلام اخبار داده و
آنحضرت در کمال مرتبه عبودیت بود و خدا را عبادت و اطاعت مینمود و اینها جمله با مقام الوهیت
منافات دارد بلکه از لوازم بشریت امکانست و نزد نصاری چون حقیقت وجوب وجود و معنا امکان از
یکدیگر تمیز نداده اند عیسی ع را خدا دانسته اند نصرانی گفته عیسی علیه السلام بلکه هیچیک از پیغمبران وصی
نداشته اند جواب اینکه شمعون الصفا که او را پطرس مینامند و چند نفر دیگر از حواریین اوصیا
حضرت یسوع ع بوده اند و در باب ۱۶ از انجیل متی در آیه ۱۸ نوشته است که عیسی ع فرمود من نیز تو را میگویم
که توئی پطرس و بر این سنگ کلیسای خود را بنا خواهم نمود و کلیدهای مملکت آسمان را بتو خواهم بخشید
و هر چیز را که تو در زمین ببندی در آسمان نیز بسته خواهد گشت الخ و دیگر در آخر انجیل متی نوشته است
که عیسی ع آن یازده شاگرد فرمود که تمامی قدرت در آسمانها و زمین بمن عطا شده است بروید و تمامی
قبایل را شاگرد نمائید بغسل تعمید دادن و ایشانرا بمحافظت کردن هر آنچه شما را فرمودم امر نمائید
در توریه در کتاب تکوین الخلایق نوشته است که چون خدای تعالی آدم را خلق فرمود و فرمود که خوب نیست که آدم

تنها باشد

نمیباشد با فرزندم برای او جفتی از جنس خودش الخ حال در ملت نصاری این حکم منسوخ و ترک ترویج را جایز است

پروس صاحب مسطوره میگوید که مسلمانان مدعی شده که کتب انبیا سلف را تحریف نموده اند گوئیم

این ادعائی است از شما و قبول کرده نمیشود مگر باثبات که چه شخص تحریف نموده و کی نموده و چرا نموده و باید

مدعی تحریف اثبات کند چنانکه بر مدعی سرقت لازم است بدون ثبوت تصدیق نخواهند کرد جواب از چند وجه است

اول آنکه امیر دیدک معنای مدعی و منکر را نشناخته و مطلب مسلمین را در این باب ندانسته بحث نموده

مسلمانان کتب پیغمبران را تصدیق دارند ولی میگویند یهود و نصاری کتب عدیده آورده اند و مدعی

شده اند که اینها کتب انبیاء ع هستند و آیات اینها از وحی نازل شده تا ما احکام و آیات اینها را قبول نمائیم و اطاعت

نمائیم و دلیلی برای اهل کتاب بر صحت مدعای اینها نیست لهذا کتب اینها مردود است مگر آنچه از آیات

و احکام اینها که مطابق شرع حضرت خاتم ص است حاصل آنکه مسلمانان کتب انبیا ع را رد نکرده اند

بلکه کتب یهود و نصاری را باطل میدانند دویم آنکه اختلاف معانی این کتب و تناقضی که سابقا ذکر

شد دلیلست بر اینکه این کتب تحریف شده و در کتب نصاری نوشته است که یهود توریت را جمع کردند

و لا عن شعور یا اختیار خود کامل کردند و اینمعنی مستلزم تحریف است چه آنکسانیکه توریت را جمع

نمودند معصوم نبودند و تمام آن ممکن نیست که بر طبق حق و واقع و مجتمع شود سیم آنکه اول و چهارم

انجیل متی و در فصل دهم انجیل لوقا در میلاد عیسی ع بنحو اختلاف ذکر شده اگر تحریف لفظی یا معنوی

واقع نشده سبب این اختلاف چیست چهارم آنکه در فصل دویم انجیل لوقا نوشته است که ملائکه

بر مریم ع نازل شدند و باو گفتند مترس رسیده نعمتی از خدا و حامله خواهی شد پسری و بخوانی اسم او را

یسوع و عظیم خواهد بود و خدا کرسی داود را باو خواهد داد و مالک میشود بیت المقدس را از برای

پادشاهی و انقضائی نیست پس اگر تحریف نشده و این همان انجیل حواریین است کو مالکیت بیت المقدس

تا ابد و کو پادشاهی بی انقضاء که مذهب نصاری بنزد پدر رفت و بصورت اول با خدا متحد شد پنجم در

فصل دویم انجیل مرقس نوشته است که یحیی بعد از آنکه مردم را غسل میداد و بشارت بعیسی ع میداد

گفت ایمان بیاورید بانجیل الخ مصنف گوید آن انجیلی که حضرت عیسی ع آورد در آن زمان موجود

بود و یحیی آن را تصدیق فرمود و آن انجیل موجود نیست بجهت آنکه اناجیل اربعه یقینا بعد از

عیسی ع نوشته شده و در زمان یسوع ع موجود نبود و بعد از قتل بعضی از حواریین و غیرهم آنها را جمع

نمودند

نمودند وصدق وصحت انها منوط بثبوت نسبت بلکه تالیف غیر معصوم که محل خطا وسهو ونسیان است چنانکه غا[illegible]
بحد تواتر رسیده است وبمجرد شك در عدم اعتبار انها کافیست ششم جرانیم نصرانی که ترجمه
توریة را نوشته نصاری او را محل حلول روح القدس ومؤید میدانند وسیصد وهشتاد سال بعد
از عیسی علیه السلم بوده وامر دین نصاری امروز باو منتهی میشود واین جرانیم در ابتداء ترجمه توریة
صریحا معترف بتحریف ونقصان کتب شده است وقول جرانیم را هرگاه معتبر دانند جمیع مبانی احکام
وطریقه انها باطل میشود هفتم انکه از کتب نصاری مستفاد میشود که بعد از انکه یهود را ببابل بردند
خط خود را فراموش کردند ومضامین توریة در نظر ایشان نبود وظاهر است که بعد از انکه مدت
اسیری طول بکشد که خط خود را فراموش کنند البته عمده مضامین توریة نیز از نظر انها محو شده ونوشتن
مجدد محل تغییر وزیاده ونقصان میباشد وهمین نقص وتغییر در اناجیل اربعه نیز موجود است که
بعد از رفتن یسوع ع باسمان مردم اناجیل را جمع نمودند والبته زیاده ونقصان بسیار در ان واقع شده
چنانکه گذشت هشتم در باب ۱۱ از انجیل مرقس نوشته یسوع فرمود اگر از کسی شکایتی دارید عفو
نمائید تا انکه پدر شما که در اسمانست نیز خطاهای شما را بجهت شما بیامرزد وهرگاه که نبخشید
پدر شما که در اسمانست نیز گناهان شما را نخواهد بخشید انچه حال میگوئیم اولا خدای تعالی منزه از
مکانست ودر اسمان مکان او نیست پس چگونه در انجیل مکان اسمان را برای خدا معین کرده وثانیا
از این نیز مستفاد میشود که عفو از گناهان خلق سبب عفو خدا است وحال انکه مقتضای جمله از ایات
از انجیل متی ویوحنا ومرقس واعتقاد نصاری اینستکه محض ایمان بیسوع مسیح نجات دهنده و
بخشنده گناهانست ودیگر انکه نصاری اعتقاد بالوهیت مسیح ع دارند ودر اینجا یسوع ع خدا را
بخشاینده گناهانست نهم در باب هفتم از انجیل یوحنا نوشته که یسوع ع فرمود که موسی شما را امر
بختنه کرده وباعتقاد نصاری نسخ وبداء جایز نیست واز ایات انجیل واعتقاد نصاری مستفاد میشود
که احکام انجیل مطابق احکام توریة بلکه مکمل توریة است پس چرا نصاری ختنه را ترك کرده اند
بلکه نقل یسوع دلیل بر امضاء میباشد دهم از باب اول از انجیل متی مستفاد میشود که یسوع ع
از نسل داود پدر سلیمانست ومسیح پسر داود است ودر باب ۱۲ از انجیل مرقس نوشته که یسوع
فرمود چگونه نویسندگان میگویند که مسیح فرزند داود است با وجود انکه خود داود بتوسط روح القدس

کفته ا

کفر است بدانستیکه خداوند بخداوند من گفت که بنشین بدست راست من تا دشمنان ترا در زیر
اقدامت کنادم الخ غرض اینستکه این اختلاف دلیلست بر بطلان و یقینا یکی ازین دو مطلب
کذبست و کذب در کتاب خدا نیست یازدهم در باب چهاردهم انجیل مرقس نوشته که یسوع فرمود
نانرا بگیرید و بخورید که این جسم منست پس جامی را گرفته بانها داد و اشامیدند و ایشانرا فرمود
که این خون منست و بعد از چند آیه نوشته است که پطرس بیسوع گفت که اگر همه لغزش یابند من
نخواهم یافت عیسی ع فرمود که تو مرا سه بار انکار خواهی نمود الخ مصنف گوید که کذب عبارت
اول واضح است و پطرس اسم شمعون الصفا است و او از اوصیای حضرت یسوع و معصوم بوده
و جمله از آیات انجیل دلالت میکند بر رفعت و جلالت او و گواهی میدهند چنانکه در باب دوم از
انجیل لوقا نوشته است که شمعون مرد عادل و متقی بود و منتظر تسلی اسرائیل میبود و روح
القدس بر او بود از روح القدس الهام یافته الخ پس چگونه ممکنست که سه مرتبه یسوع علیه السلام را
انکار کند و حال آنکه انکار رسول مستلزم انکار حقیقت دوازدهم در باب سیزدهم از انجیل
مرقس نوشته که یسوع ع به پطرس و یعقوب و یوحنا فرمود که بجهت اسم تمامی خلق شما را دشمن
خواهند داشت و این عبارت محض خلافست زیرا که از خلق دشمن نشدند با انبیا مگر قلیلی
و اطلاق جمیع خلق بر این جمع قلیل مجاز بعید بلا بعید است سیزدهم در باب سیزدهم از انجیل مرقس
نوشته که در این روزهای کوتاه خورشید تاریک خواهد شد و ماه نور خود را باز خواهد گرفت و
ستاره‌های آسمان بر زمین خواهند افتاد آنگاه فرزند انسان را در ابر بقوت عظیم و جلال خواهند
دید الخ بدانکه ستاره‌های آسمان هر یک بچندین برابر از تمام روی زمین بزرگتر است چنانکه نصاری
حکمای
با دلایل بطلیموس در کتب خود اثبات کرده اند پس افتادن ستارگان بر زمین محال و ممتنع است و
دیگر آنکه فرزند انسان که اشاره نموده اشاره بظهور حضرت قائم ع است و نصاری وجود آنحضرترا
انکار دارند و حمل این عبارت بیسوع یا غیر او ممکن نیست چهاردهم در باب سیم از انجیل یوحنا نوشته
که یسوع فرمود تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت خدا را نمیتواند دید و بعد از دو سطر دیگر نوشته
که فرمود تا کسی از آب و روح متولد نشود در ملکوت خدا نمیتواند آمد الخ کسیکه در این صفحه از انجیل
تامل نماید میفهمد که بسیار بی معنی و مستهجن است و از فرمایش کلام عیسی ع خارج است و دیگر آنکه احکام

ابن بروح متولد نمیشود بلکه منوط بعناصر اربعه هست و یسوع از روح متولد شد نه از اب و روح ملکیه نیز
جسمیت و عناصر اربعه را نیز داشت و سایر پیغمبران از اب و روح متولد نشده اند پس مقتضای
انکلام انستکه نتوانند در ملکوت خدا داخل شوند و این معنی منافی با مرتبه نبوت و جلالت
انبیاء است پانزدهم در باب سیم از انجیل یوحنا یحیی را باسم رب نوشته و بعد از چند ایه دیگر نوشته که
یحیی ع گفت من مسیح نیستم بلکه فرستاده شده ام که پیشرو او باشم الخ شکی نیست در اینکه یحیی ع مرتبه نبوت
نداشته و امر زائد و محض مقلد و پیشرو کار عیسی ع نبوده بلکه انحضرت پیغمبر مستقل بوده و در انجیل نوشته
که یحیی ع یسوع را غسل تعمید داد و غسل تعمید در اعتقاد نصاری مکمل شخص است پس مطابق اعتقاد انها
یحیی سبب تکمیل یسوع شده و حال انکه یسوع در مرتبه کمال بوده و حاجت بتکمیل نداشت بلکه یسوع ع
اکمل از یحیی بوده و نور کامل بود و دیگر انکه نصاری عیسی را خاتم میدانند و خاتم باید افضل انبیا باشد
پس چگونه یسوع را در تکمیل محتاج بحضرت یحیی دانسته اند که او را غسل تعمید دهد و دیگر انکه نصاری
یسوع ع را خدا میدانند پس چگونه محتاج خواهد بود در کمال خود باینکه یحیی ع انحضرت را غسل تعمید
دهد و دیگر انکه در سه سطر بعد از این عبارات نوشته است که یحیی ع فرمود خوشوقتی من باتمام رسیده است
و عیسی ع باید ترقی نماید و مرا باید که تحلیل روم انکسکه از بالا میاید یعنی یسوع ع از همه کس بلندتر است
و انکسکه از زمین است زمینی است و از زمین حرف میزند الخ مصنف گوید این عبارت محض خلاف است
زیرا که مرتبه یحیی ع در تحلیل نبود بلکه در ترقی بود و خوشحالی او باتمام نرسیده بلکه خوشوقتی او
بعد از موت است که بفیوضات ربانیه میرسد شانزدهم در کتاب توریه که از صحف موسی نامیده اند در
سفر تکوین الخلایق در فصل پنجم در ابتدای اول نوشته که در روزیکه خدا ادم را افرید او را بصورت خدا ساخته
ایشانرا ذکور و اناث افرید الخ گویا کسیکه این عبارات را جعل کرده از طایفه مجسمه بوده که خدا را صاحب
صورت میدانسته که نوشته است خدا ادم را بصورت خدا ساخته و حال انکه بدلیل عقلی و اتفاق
همه رسل و اوصیا و اولیاء ع و سایر عقلا مسلم شده که خدا منزه از جسم و صورت است مجمله اینکه صورت
از مقوله کیفیات و ماهیات و حوادث و ممکنات است و هیچ وجه مشارکت و مشابهتی فیمابین واجب
الوجود و مخلوقات نیست و فقیر تفصیل این مسئله را در کتاب مقامات العارفین و سایر کتب کلامیه
مشروحا نوشته ام بلکه همه حیوانات و جمادات و نباتات تسبیح حق تعالی را میگویند و معترف هستند که خدا تعالی

منزه

منزه از لوازم امکان و جسمیت و صورت است چنانکه معنی تسبیح انها نیز همین معنی شهادت میدهد بلکه این معنی
با مرتبه توحید منافات دارد هفدهم نیز در فصل نهم از سفر تکوین از توریة نوشته است که هر چه زنده میان
می جنبد و تمام ماهیان دریا اندر دست شما تسلیم باشند و هر چند که زنده که کسند برای شما طعام
خواهد شد همه را چون علف سبزه بشما دادم اما گوشت را با جانش که خونش است مخورید یقین که
خون شما را که جانهای شما است طلب خواهم نمود بلکه از دست هر حیوان و از دست ایشان طلب
خواهم نمود الخ این کلمات چند غلط دارد یکی آنکه هر زنده برای مردم بدهیچ زمانی طعام نشده و جمیع
انها حلال نبوده بلکه بعضی از انها حرام بوده و بعضی حلال شده و هم چنین است گوشت در جمیع مذاهب
بعضی از اقسام انها حلال و بعضی از انها حرام شده حرمت جمیع اقسام گوشت حلال از ملل نگفته اند
اگر کسی ایراد کند گوید و حکم بالنسبه شریعت نوح عم است و این حکایت تعلق با زمان دارد جواب گوئیم که مطابق
بعضی از آیات توریة شریعت نوح و خلیل علیهما السلام مطابق بوده و دیگر انکه نصاری نسخ را منکر میباشند
و میگویند احکام شرایع سابقه همه برقرار است و انجیل مکمل توریة است و ناسخ نیست پس تخصیص
این حکم بالنسبه بزمان در مذهب انها راهی ندارد و بنا بر طریقه نصاری هرگاه این حکم در زمان سابق نوح
ثابت بوده باید در طریقه نصاری نیز برقرار باشد و حال انکه عموم نصاری منکر این حکم میباشند و ایضا
در همین فصل نوشته که نوح اغاز زراعت کرده و از شراب خورده مست شد الخ ای صاحب انصاف
ملاحظه کن چگونه نسبت شرب خمر را برسول خدا داده اند و حال انکه سابقا حرمت خمر بر حسب کتب
سماویه معلوم شد و نیز ثابت شد که پیغمبر خدا باید معصوم باشد و دیگر انکه شرب خمر باعث نقصان
عقل و فساد دین و دنیا است و رسول باید صاحب عقل سلیم کامل باشد و دین و دنیای خلق را انتظام
دهد هیجدهم در فصل یازدهم از سفر تکوین توریة نوشته شده که در تمامی زمین زبان و تکلم یکی بود و
دلایر بعد از ان میگوید و گفتند بیائید تا خشتها را بسازیم و انها را با آتش بسوزانیم و بجهت خود شهری
و برجی که سرش باسمان برساند بسازیم الخ مؤلف گوید عبارت اولی با تواریخ معتبره منافات دارد و اختلاف
لغات مردم از زمان ادم برقرار شد و کلمات بعد با کلمات عقلا منافات دارد که آتش خشت را نمیسوزاند
نوزدهم در فصل هفدهم از سفر تکوین الخلایق توریة نوشته که خدا با ابرهیم علیه السلام تکلم را با تمام رسانید
از نزد او صعود نمود الخ شکی نیست در اینکه صعود و نزول از حرکات و صفات اجسام است و مستلزم امکان و حدوث

وبعد دیکر

و تغیر و تبدل الست و خدا تعالی منزه از اینها است و دیگر آنکه بعد از امر مذکوره مسطوره نوشته است که ابرهیم پسر خود
اسمعیل را با تمامی زائیده شده کان خانه خود و هر انچه ذکور بود در اهالی خانه خود در همان روز
گرفته گوشت غلفه ایشان را ختنه کرد الخ اگر نصاری مثل اهل اسلام میگویند این حکم از جانب خدا است
پس چرا ختنه را ترک کرده‌اند و حال آنکه ملت خلیل با ملت عیسویه و اسلام مطابقست و اگر میگویند
در ملت عیسویه این حکم برقرار نماند پس چرا نسخ را انکار دارند و اگر میگویند حکم ختنه از جانب خدا نازل
نشده پس باید ملتزم شوند که این فقره از توریه غلط و خلاف و کذبست و چون سابقا ثابت کردیم
که حکم ختنه از جانب خدا است و در همه شرایع ثابت و برقرار است پس بر نصاری لازمست که ختنه
کنند بیستم در فصل نوزدهم از کتاب توریه در سفر تکوین نوشته که لوط ع اندر و ملک بخانه او ورده ضیافت
نموده نان برای ایشان اورده خوردند و حال آنکه از کتب سماویه و تواریخ و قواعد عقلیه معلوم شده
که ملائکه چیزی نمیخورند بیست و یکم در فصل نوزدهم از سفر تکوین توریه نوشته که دختران حضرت لوط
با و شراب دادند و لوط اول با دختر بزرگ و بعد با دختر کوچک خود زنا کرد مؤلف گوید این دو معصیت
بزرگ را نسبت بحضرت لوط دادن بسیار قبیح و کذب عظیمست زیرا که لوط از جمله انبیاء صالحین بود
و گفتگوی آنحضرت با اندر و ملک دلیل بر جلالت مرتبه اوست چگونه این فعل شنیع را نسبت بآنجناب میتوان
داد و در فصل بیستم از همین کتاب نوشته که خدا در شب بخواب پادشاه آمد و برا گفت که بسبب زنی که گرفته
میمیری زیرا که زن شوهر دار است الخ مصنف گوید آنکه در خواب باید صورت باید داشته باشد و محال
و ممتنع است که خدا بخواب کسی در آید بلی بعضی از اقسام وحی و الهامست که در خواب مخصوص انبیاء ع
از جانب خدا خطاب میرسد مثل خطاب حضرت ابرهیم ع در باب ذبح اسمعیل و این وحی مخصوص پیغمبران است
و شامل این پادشاه ظالم نبوده بیست و دویم در باب چهاردهم از انجیل یوحنا نوشته است که یسوع فرمود
ایا باور نمیکنی که پدر در منست و من در پدر سخن شما را است میگویم که انکسی که بر من ایمان اورد کارها
را که من میکنم او نیز خواهد کرد بلکه بزرگتر از این نیز خواهد کرد زیرا که من نزد پدر خود میروم و هر انچه
باسم من بخواهید انرا من خواهم کرد تا آنکه پدر بسبب پسر جلال یابد الخ شکی نیست در اینکه کسانیکه بیسوع
مسیح ایمان اوردند نمیتوانستند کارهای مسیح را از معجزات و غیره بکنند و هم که این معجزات کاملا از ایشان صادر
نشد و حال آنکه از این امر مستفاد میشود که بزرگتر از معجزات عیسویه نیز خواهند کرد و دیگر آنکه عبادات اولیه کنا

[illegible]

۲۱

از حلول است و این ممتنع است زیرا که حلول از لوازم امکان و تغیر و حدوث است چنانکه گذشت وجه دیگر آنکه نوشته است
که پدر در من است و من در پدر و حال آنکه بدیهی است که دو شیء بالنسبه بیکدیگر محال و ممتنع است که هم ظرف
باشند و هم مظروف ظرف و مظروف حال و محل متناقضین میباشند و وقوع تناقض در کلام
خدا ممتنع است وجه دیگر آنکه خدا تعالی غنی بالذات است و در جلال خود محتاج بمخلوق نیست بلکه مخلوق
در جمیع جهات محتاج بخالق است و خالق از مخلوق کسب جلال نمیکند و عقل و اتفاق رسل بر این معنی
شاهد است پس چرا مؤلف انجیل در اینجا نوشته است که ای پدر یعنی خدا بسبب پسر جلال یابد بیست و
سیم در باب هفتم از انجیل یوحنا نوشته که یسوع ع فرموده که اگر شما از جهان می‌بودید جهان شما را دوست
میداشت اما از آنجا که شما از آنجهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیدم بهمین علت جهان
شما را دشمن میدارد الخ و در موضع دیگر از انجیل از قول یسوع ع نقل میکند که فرموده من از این جهان
نیستم و شما هم از انجهان میباشید الخ و این دو عبارت تناقض و تعارض دارند بیست و چهارم در آخر انجیل
متی نوشته است که یسوع ع فرموده که دائم تا انقضای جهان با شما میباشم و این معنی با جمله از آیات انجیل
مخالف است در یکجا نوشته است که فرموده با نجائی که آمده ام خواهم رفت و در چند موضع نوشته است که فرموده
نزد پدر خود میروم و مشهور و مسلم است میان نصاری که یسوع ع بعد از این نازل خواهد شد بزمین پس
معلوم شد که یسوع ع تا ابد با حواریین نخواهند ماند بلکه باسمان صعود فرموده و بعد از این بزمین
خواهد آمد پس این عبارت آخر انجیل مخالف تمام سایر آیات است و تاویل این عبارت بمعنی خلاف با معنای
آن کلمات است و فتح باب تاویل در کتب سماویه مستلزم الحاد است بیست و پنجم در سفر اول توریه نوشته
که خدا بنوح ع فرموده با خود ببر بکشتی از حیوانات پاک هفت هفت و از غیر پاک دو دو و از طیور هفت هفت
بعد از آن میگوید پس نوح از هر حیوانی دو دو داخل کرد چنانکه خدا فرموده بود بیست و ششم آنکه در
سفر اول توریه نظر کن در احوال ساره زن حضرت ابرهیم ع که او را بجهت خوف پادشاه خواهر خود خواند
دو بعضی انرا نقل میکند با اختلاف تمام بیست و هفتم در باب هشتم از انجیل لوقا نوشته است که شریعت و
پیغمبری تا یحیی بود و الحال بشارت داده می‌شود بملکوت خدا و هر کس بسعی در آن درمی‌آید الخ شکی نیست
که حضرت یسوع ع بعد از حضرت یحیی بوده بلکه در انجیلست که یحیی یسوع را غسل تعمید داد و این عبارت
دلالت بر خاتمیت یحیی ع دارد و این معنی با قول کافه مسلمین و تمام نصاری مخالفت تمام دارد زیرا نصاری نیز مثل

مسلمانان

مسلمانان حضرت یسوع ع را صاحب شریعت و کتاب میدانند ق ایضاً نصاری میگویند که حضرت یسوع ع شریعت
حضرت موسی بوده و این یعنی منافیست با عبارت سابقه که شریعت را بحضرت یحیی ع ختم میکنند و حال
آنکه در مقام دیگر از انجیل نوشته است که حضرت یحیی ع خبر از آمدن پیغمبر دیگر داده است ق دیگر آنکه این
عبارت مستلزم نسخ و انتهاء شریعت است در زمان یحیی و احدی از نصاری انکار این امر نکند ق ایضاً
در همین باب از انجیل نوشته است که آسانتر است آسمان و زمین را زایل شدن از جا تا آنکه نقطه از شریعت
زایل شود و این عبارت با عبارت سابقه منافی دارد زیرا که صریح است در آنکه شریعت ختم و تمام نمیشود یعنی
احکام شریعت باقی و برقرار است ق ایضاً در باب پنجم از انجیل متی نوشته است که یسوع فرمود تا آنکه
آسمان و زمین زایل نشود یک همزه یا یک نقطه از شریعت زایل نخواهد شد پس هر کس یک حکم کوچک را تغییر
دهد در ملکوت سما صغیر شمرده خواهد شد عملاً آنهم بلوس و جز آنهم بعضی از آنکه احکام حضرت
یسوع را تغییر داده اند چه قدر صغیر و حقیر گشته اند ق دیگر آنکه نصاری اکثر احکام حضرت
یسوع را تغییر داده اند و مع ذلک خود را تابع شریعت عیسوی که شریعت موسی و خلیل است میدانند
و حال آنکه شرب خمر حرام بوده و غسل جنابت و ختنه واجب بوده و ملتزم باحکام شنبه بوده اند
و هکذا و عامه نصاری که این زمان متابعت بزرگان خود را نموده اند باحکام عیسوی ملتزم نیستند
بیست و هشتم در باب دوم از انجیل یوحنا نوشته است که عیسی ع معجزه اش شراب کرد و این معجزه اول
آنحضرت بوده الخ و حال آنکه قبل از این مکرر معجزات آنحضرت را نقل نموده چنانکه بر متتبع در انجیل این
مطلب واضح می شود ق دیگر آنکه از آیات سما و نیز مفصلاً اشکال کردید که شراب حرامست چنانچه
سابقاً ذکر شد پس بردن شراب و درست نمودن شراب نیز حرامست و حضرت یسوع ع پاک و منزه و
معصوم بوده بیست و نهم در باب وقایع ترسبر و واقعه قتل حضرت یسوع میان اناجیل تمام واقع
شده بهم نظر بکشا و ملاحظه کن در فصل اول انجیل متی را و فصل دهم از انجیل لوقا را و ببین چقدر
اختلاف میان این دو انجیل در میلاد حضرت یسوع واقع شده در اول میگوید یوسف جفت مریم و
شوهر او پسر یعقوب و آن پسر میثان و آن پسر الیعازر الخ و در دهم لوقا میگوید یوسف بن هالی بن
مطیب بن ری بن ملکی ق ایضاً در انجیل متی در فصل چهارم مذکور است که عیسی چون متولد شد
هرودس که پادشاه یهود بود چون از مجوس وصف عیسی ع را شنیده بود در صدد هلاک او بود امر شد در خواب

بید[illegible]

یوسف شوهر مریم که مادر عیسی ع است بردار با طفل بمصر رود الخ اگر این انجیل ها راست است و کلام خداست
پس از کجا است این اختلاف و ایضاً جرانیم نصرانی در کتاب خود نوشته است که هفتاد مترجم انجیل را
ترجمه کرده اند و میگوید نمیدانم که این هفتاد با طاق براند دروغ را یعنی هفتاد ترجمه را د اسکندریه ترجمه
کرده است الخ سیم دیگر در کیفیت مطلع شدن مجوسان بر تولد عیسی ع میان انجیل متی و لوقا اختلاف
واقع شده و هم چنین خواب دیدن یوسف میان متی و لوقا اختلاف نقل شده و ایضاً در نام
صحابت شمعون در ابتداء انجیل متی و مرقس منقاربه البنا و انجیل یوحنا و لوقا باهم در اختلاف دارند
و ایضاً اختلاف دارند در واقعه شفا دادن یسوع ع در روز شنبه که موجب اعتراض یهود عدار
اینها شد حال گوئیم اگر این چهار انجیل کلام خدا است این اختلاف از کجا است سی و دوم در باب چهارم
از انجیل لوقا میگوید که یسوع فرمود برای شیطان زیرا که نوشته شده است که تو خدا خداوند را
ستایش کن و او را تنها بنده گی نما الخ و در موضع دیگر از انجیل نوشته است که شخصی باو گفت ای
استاد نیکو یسوع ع فرمود مگو نیکو نیکو خدا است و ایضاً معلوم است که یسوع ع خدا را عبادت و سجده
مینموده و مقام الوهیت را نداشته پس چرا در چند موضع از انجیل عیسی ع را خدا نامیده و نصاری را
او را خدا میدانند و ابنعنی با مقام عبودیت یسوع ع که در انجیل لوقا تصریح بان شده که با مر خدا
عبادت کند تناقض دارد سی و سیم انجیر در تورية در سفر تکوین الخلایق در فصل بیست و یکم نوشته
که ابرهیم علیه السلم پسر خود اسحق را ختنه کرده و در انجیل نوشته است که یک فصل از شریعت باطل اعلام
شد حال گوئیم اگر ختنه از شریعت است که او هو الحق الثابت پس چرا نصاری ختنه را ترک کرده اند و اگر میگوئید
خارج از شریعت است خلاف گفته اند زیرا که حضرت خلیل ع اقوال و افعال او مطابق با شریعت الهی
مستند بوحی الهی است سی و چهارم در کتاب دوم شموئیل در فصل یازدهم در آیه دوم نوشته است
که داود از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شست و شو میکرد و آن زن بسیار خوش صورت بود و او
زن اوریا برادر داود ع بود و داود او را تزویج نموده با او خوابیده و آن زن بعد از پاک شدن نجاست
خود رفت و زن حامله شده بود و بعد از چند آیه نوشته است که داود اوریا را دعوت نموده
که در حضورش خورد و آشامید و او را مست کردانید و بعد از آن نوشته است که داود اوریا را
پیش جنگ لشکر فرستاد که کشته شد و بعد از چند آیه نوشته است که بعد از انقضای نوبه داود زن اوریا را بزنی

نموده‌اند که او دیگر داود که بهترین بود بنظر خداوند ناپسند آمده مصنف گوید این مطلب که نسبت به او داود علیه السلام داده‌اند
از اینکه مرتکب زنا و سبب قتل و شراب شده محض کذب است و با مرتبه نبوت منافات دارد و این حکایت
بنحو صحیح در قرآن عظیم مسطور گشته است دوم در فصل دوازدهم از همین کتاب در آیه یازدهم نوشته است
که خداوند بداود علیه السلام فرمود اینک من شر را از خانه خودت بر تو خواهم نمود و زنان تو را در
پیش روی تو گرفته برفیقت خواهم داد که در نظر این آفتاب با زنانت خواهد خوابید الخ و بعد از چند
آیه دیگر نوشته است که سلیمان از زنا و ریا بعمل آمده سیم و پنجم در کتاب اول ملوک در فصل یازدهم در آیه
چهارم نوشته است که سلیمان علیه السلام در وقت پیری زنهایش قلبش را بسمت خدایان غریب برگردانیدند
و قلبش مثل قلب پدرش داود علیه السلام با خداوند خویش کامل نبوده و در آیه نهم نوشته که پس خداوند بر
سلیمان علیه السلام غضبناک شد بسبب آنکه قلبش از خداوند خدای اسرائیل که دو مرتبه مرئی شده بود برگردید
الخ آنکسانی که انصاف دارند ملاحظه کنند چگونه یهود عنود توریة خدا را تحریف نموده‌اند و نسبت
بر سلیمان نبی داده‌اند که قلبش از خدا معرض شد و حال آنکه این عمل لایق شان پیغمبر و معصوم
نیست و دیگر آنکه نوشته است خدا دو مرتبه مرئی شد و حال آنکه بر حسب براهین عقلیه
رویت و مشاهده خدا محال است چگونه ممکن خدا را مشاهده میکند و حال آنکه خدا مرکب نیست و
جهت ندارد و هیچ صفت زایده برای خدا نیست تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا سیم و ششم
در کتاب هوشع در فصل سیم در آیه اول نوشته که خداوند بمن فرمود که بار دیگر رو و امر شده زنی را که
محبوبه رفیقش باشد دوست دار موافق محبت خداوند بنی اسرائیل در حالی که ایشان بخدایان غیر رو آورده
شیشه‌های شراب دوست میداشتند پس او را بجهت خود به پانزده مثقال نقره تحصیل نمودم الخ سی
و هفتم در کتاب امثال سلیمان در فصل سی و یکم در آیه ششم نوشته است که شراب به تلخ جانان بده تا که
بخورد و فقر خود را فراموش کند و اینکلام با دلیل سابقه که دلالت بر حرمت خمر داشت منافات دارد
سی و هشتم در فصل شانزدهم انجیل یوحنا بعد از ذکر تفصیل آمدن فارقلیط نوشته که یسوع علیه السلام فرمود
بعد از این شما مرا نخواهید دید و بعد از چند سطر دیگر نوشته است که اندک مدتی مرا نخواهید دید و باز
اندکی دیگر مرا خواهید دید و این خبر با عبارات ولی تناقض دارد و در فصل دیگر نوشته است که حضرت
یسوع علیه السلام بعد از قتل و دفن روز سیم نزد حواریین آمد در حالتی که بعضی از ایشان او را دیدند و بعضی عیسی را نشناختند

و بار ثان

و بایستی آنکه اختیار زمین و آسمان بمن داده شد پس چگونه تمام دنیا غسل تعمید دهید مردم را باسم پدر و پسر
و روح القدس ششم آنکه در توریت در سفر تکوین در فصل چهل و نهم نوشته است که عصا سلطنت از
یهودا و فرمان فرمائی از میان پایهای وی قطع نخواهد گردید تا وقتیکه شیلوه بیاید که باو امتها جمع خواهند
شد حمار خود را بتاک و کره الاغ خود را به بهترین تاکها خواهد بست لباس خود را بشراب و جامه خود را
بخون انگور میشوید چشمانش از شراب سرخ و دندانهایش از شیر سفید خواهد شد الخ چهلم در کتاب
ذکریا در فصل سیزدهم در آیه چهارم نوشته است که در آن روز واقع میشود که پیغمبر از هر کس از رؤیایش
حینی که بنبوت نموده است شرمنده خواهند شد و بجهت فریب جامه مودار را نخواهند پوشید الخ چهل و
یکم جوابیم که از کتب را ترجمه نموده در ترجمها نوشته است که مردم بعلت ترجمه کردن ما او را لعن میکردند و
دروغ میگفتند و ایضا جوابیم مذکور در دیباچه کتاب خود نوشته است که آن هفتاد نفر که در زمان بطلمیوس
ترجمه کتب انبیا را نموده اند در باب پدر و پسر و روح القدس و در خدا بودن عیسی چیزی در آن کتب ثبت ننموده
بودند چهل و دوم جوابیم نصرانی در دیباچه ترجمه زبور داود نوشته است که هر که در پیش عبرانی و دنیا
ترجمهای من در خط بشکل سیخ چه نقش کرده ببیند بداند که آن چیز نیست که در ترجمه هفتاد مترجم بود
و من در اینجا زیاد کرده ام هشت در فصل دوم از کتاب توریت در ترجمه جوابیم نوشته است که در روز
هفتم که خدا تعالی از آفریدن همه چیز فارغ شد استراحت فرمود الخ ظاهر تعبیر باستراحت کفر است و دیگر آنکه
این معنی با مذهب یهود عنود مطابق است که گفته اند ید الله مغلوله و برهان عقلی بر بطلانش منقول قائم
شده است نهم در سفر تکوین از توریت نوشته است که حوا را خدا از استخوان چپ آدم خلق فرموده و
بدن جای آن گوشت خلق فرموده و در فصل بیست و هفتم از کتاب توریت فرموده که لعنتی میشود هر کسیکه با زن
پدر خود یا خواهر خود یا زن پسر خود جماع کند بجهت آنکه اینها در اصل و نسب با هم نزدیک میباشند
الخ پس چگونه ممکنست که حوا از استخوان چپ آدم خلق شده باشد و در هیچ ساعت با وی نباید
جماع کند و دیگر آنکه لازم میآید بطلان انست که اگر چنین بود لازم میآید که در بدن آدم ع و بدن هر یک از
اولاد آنحضرت در پهلوی چپ یک دنده و گوشت کم باشد و این بدیهی البطلان است و دیگر آنکه در فصل
هفتم از کتاب اول نوشته که بکرها خواه مرد و خواه زن بهتر اینستکه مزاوجت ننمایند و اینعبارت با آیة الی
ناقض دارد دهم از توریت در حکایت آدم و حوا مستفاد میشود چون آدم و حوا از آن درخت خیر و شر خوردند

و علم خیر و شر را دانستند خدا بر انها غضب نمود و ایشان را از بهشت بیرون کرد الخ و از این عبارات مفهوم میشود که این علم
باید معصیت باشد نه ثواب و الا نباشد و حال انکه اطلاع داشتن بر حسن و قبح شرط در نبوت است و استعداد ان
ممدوح است و از لوازم عقول است مه در انجیل یوحنا نوشته است که یسوع ع کلمه بود و انکلمه خدا بود و نیز
در بسیاری از کلمات انجیل تصریح بخدا بودن انحضرت دارد و این معنی با ادله عقلیه منافات دارد و حال انکه
حضرت یسوع ع در انجیل میفرماید خداوندا تو میدانی که من با امت خود زندگی ابدی را دادم و تو را بشهادت
مطلبی که بایشان تعلیم کرده ام که تو را خدای واحد احد اقرار کنند که مرا فرستاده تو باشند الخ پس چگونه
نصاری قایل با قانیم و الهه ثلثه شده اند و حال انکه این معنی منافی توحید خدای تعالی است مو در تورات در
باب ع یعنی در اصحاح ع نوشته است که چون پسران خدا دیدند دختران مردم را که مقبول می باشند انها را از برای
خود زن کرفتند الخ حال از نصاری باید پرسید که تورات را اگر صحیح میدانند معنی پسران خدا چیست اگر مقصود حقیقت
لازمه این کفر است و اکر مجاز است چنانکه در حق حضرت یسوع ادعا نموده اند لازم این اقرار انها اینست که
شئون انحضرت بر همه جاری شود و این معنی در جمیع مذاهب کفر است بلکه با قول نصاری که میگویند ابن الله
ثالث ثلثه منافات دارد و منحصر در الهه ثلثه نمیشود و دیگر انکه تخصیص پسران بخدا و دختران بمردم
مرجحی و داعی ندارد مز در کتب نصاری نوشته است که شیاطین از جنس ملائکه اند و نافرمانی خدا را
کردند تا چند روز ملائکه بجهنم میباریدند و ان نافرمانی اینست که خدا بانها فرموده بود که زمانی خواهد
امد که من انسان شوم پس باید شما مرا در ان وقت انسان بدید و از انسان که بامنست او را خدا دانسته
پرستش نمائید و ملائکه این مطلب را انکار کردند شیطان شدند و در جهنم ریخته شدند و نصاری این
مطلب را طرا دلیل بر الوهیت مسیح ع کرفته اند و حال انکه در هر عقلی تغییر در ذات اقدس الهی محالست
مح و ایضا در فصل مذکور نوشته است که چون خدای تعالی دید که معاصی ایشان بسیار شده بود پشیمان
شد از اینکه چرا انسان را افریده بود پس فرمود انها را بر طرف خواهم کرد از انسان تا حیوانات و موذیات تا پرندگان
اسمان از جهت انکه پشیمان شدم که چرا انها را افریدم الخ مؤلف کوید اولا این نسبت بخدا اینهم محض خطا
است و خدا از خلقت انسان پشیمان شده و ثانیا کناه انسان چه رجوعی بحیوانات دارد و ثالثا همه افراد
انسان را بر طرف نکرد بلکه جمعی از انها با نوح ع در کشتی نجات یافتند مط از کتاب انجیل مستفاد میشود که
حضرت یسوع ع انتسابش بحضرت مریم ع و هم چنین از جانب یوسف نجار بداود پیغمبر میرسد و حال انکه مسلم است که [illegible]

باکره بوده و خدای تعالی او را از روح القدس خلق فرموده پس پوسف پدر حضرت مسیح
نبوده گویا این مرحله را ابسلوس در کتاب باجرا نیم در ترجمه ان الحاق نموده اند در فصل
پانزده انجیل متی نوشته اند که یسوع ع فرموده که من مبعوث و فرستاده نشده ام مگر
بجماعت بنی اسرائیل الخ منتنف گویا حضرت عیسی ع از انبیاء او لو العزم بود و بر تمام
خلق زمان خود تا زمان بعثت حضرت محمد صلعم نبوت و ولایت داشت چگونه این انجیل
اختصاص داده رسالت انحضرت را مخصوص بنی اسرائیل و نصاری که انحضرت را
خاتم پیغمبران میدانند چگونه میتوانند این تخصیص را معتبر شمرند ایضا در فصل پانزدهم
از کتاب توریه نوشته که خدا با برهیم وحی فرستاده که انکسیکه از رحم تو بیرون
می اید وارث تو خواهد شد الخ شکی نیست که این عبارت را اجرا نیم بنصر لیسی
غلط ترجمه کرده زیرا که ولد از رحم زن خارج می شود تمت
کتاب هدایت الامة فی رد طائفه کفره اقل العباد احمد بن
محمد علی گوید این نسخه مختصریست در رد پادری تازه که
سرکار شریعتمدار سلمه الله تعالی نوشته تا عوام را
نماید و بجهة خواص و عوام هردو
خوبست ولکن شروع فرموده اند
در نسخه مبسوطی در رد یهود
و نصاری که منافیات
جمیع
شبهات یهود و نصاری را قدیما و جدیدا در انجا با بسط وجه جواب داده اند و اثبات
نبوت خاصه از او را می نویسند انصافا لازم شد در این زمان بر مسلمین که ان نسخه شریفه را تحصیل
نمایند و اگر ممکن نشود اقلا این مختصر را حرز و تقویت نمایند
تا از شر شیاطین کفره سالم و از شبهات فرقه مجره
ایمن گردند ربنا وفقنا بتکمیل
الایمان وتنویر
الاذهان

[illegible]